

شرحی بر

پیام امام زمان علیہ السلام

سید جمال الدین حجازی

شرحی بر

پیام امام زمان علیہ السلام

سید جمال الدین حجازی

سرشناسه	: موسوی حجازی ، سید جمال / ۱۳۲۲-
عنوان و نام پدیدار	: شرحی بر پیام امام زمان (عج) / مولف سید جمال الدین حجازی
مشخصات نشر	: قم : دارالطب ، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۳۶۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۷۱-۲۱-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
یادداشت	: کتابنامه : ص. ۳۶۴-۳۶۷ ، همچنین به صورت زیرنویس
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم ، ۲۵۵ ق.- - غیبت
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم ، ۲۵۵ ق.- - احادیث
موضوع	: مهدویت
موضوع	: مهدویت - احادیث
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ش ۴ ح ۳ / BP۲۲۴/۴
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۲

نام کتاب :	شرحی بر پیام امام زمان علیه السلام
مؤلف :	سید جمال الدین حجازی
ناشر :	دارالطب . قم
حروفچینی :	سجاد
شمارگان :	۲۵۰۰
نوبت چاپ :	اول / ۱۳۹۳
چاپ :	نینوا. قم . تلفن ۳۷۲۳۲۵۰۱

تجدید چاپ منوط به اجازه کتبی مؤلف است.

مراکز پخش :

- ۱- انتشارات نیک معارف : تهران، خیابان کارگر جنوبی، خیابان روانمهر، کوچه دولتشاهی، شماره ۴، تلفن ۶۶۴۸۰۰۲۶ - ۶۶۹۵۰۰۱۰
 - ۲- نشر نسیم حیات: قم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، شماره ۳، تلفن ۳۷۷۴۹۵۳۴ - ۳۷۷۴۶۳۳۳ - ۰۲۵
 - ۳- نشر نورالکتاب : مشهد مقدس، چهار راه شهدا، بهجت ۲، تلفن : ۲۲۲۳۱۳۰ - ۲۲۴۲۲۶۲ - ۰۵۱۱
- قیمت : با جلد گالینگور ۱۴۰۰۰ تومان - با جلد شومیز ۱۲۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

دعا در زمان غیبت

حضرت صادق علیه السلام به خواندن این دعا در زمان غیبت، دستور دادند:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ،
اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ
حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ
عَنْ دِينِي.^۱

پروردگارا خودت را به من بشناسان، که اگر خودت را به من
نشناسانی، پیامبرت را نتوانم شناخت.

پروردگارا پیامبرت را به من بشناسان، که اگر پیامبرت را به من
نشناسانی، حجّت تو را نخواهم شناخت.

پروردگارا حجّتت را به من معرفی کن، که اگر حجّتت را به من
نشناسانی، از دینم گمراه شوم.

اهداء

به پیشگاه صاحب الزمان، قطب عالم امکان، امام
عالمیان، ناموس دهر، مدار عصر، ولی امر، حضرت بقیة الله،
حجة بن الحسن، صلوات الله و سلامه علیه.

به امید دیدار چهره‌ی تابناکش،
در آروزی به پایان رسیدن دوران غم‌بار غیبتش،
و به انتظار روز ظهور مقدّسش.

السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ
الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ

سلام بر مهدی

آن که خدای عزوجل امت را به او وعده داده است.

(فرازی از زیارت حضرت)

مفاتیح الجنان

فهرست مطالب

۱۳	این کتاب :
۱۷	مقدمه‌ی چاپ اول

بخش اول :

شرحی بر پیام امام زمان علیه‌السلام

۲۱	متن پیام
۲۳	آشنایی با شیخ مفید
۲۶	مناظره با مخالفان
۲۷	یک مناظره‌ی تاریخی
۳۱	لقب مفید
۳۳	پیمان ولایت
۴۱	فرازی از سلام بر آن امام همام
۴۴	داستان غیبت
۴۸	انگیزه‌ی غیبت
۵۰	وقتی حجّت خدا خانه‌نشین شود
۵۵	وقتی حجّت خدا غایب گردد

۵۸	اگر غایب نمی شد
۶۴	تلاش دائم ستمگران برای قتل حضرت
۶۵	یک حادثه‌ی عجیب
۶۸	اگر شهید می شد
۷۱	عدل جهانی
۷۱	۱- ارزش عدالت
۷۲	۲- زیبایی عدالت
۷۳	۳- قانونگذار عادل و بی خطا
۷۵	انگیزه‌های ظلم و بیدادگری
۷۶	۴- تدوین قوانین عادلانه
۷۷	۵- ابلاغ قوانین عادلانه
۸۰	۶- ایمان و اجرای دین
۸۲	آزادی بشر در هدایت‌پذیری
۸۵	هدایت تکوینی و تشریحی
۸۸	بشر و عصیان
۹۱	عدل جهانی چه شد؟
۹۴	چه باید کرد؟
۹۷	معنای غیبت
۹۹	حکایت یک تشرف
۱۰۶	نحوه‌ی تشرفات
۱۱۲	تشرف در زمان غیبت
۱۱۳	بانوی قزوینی و تشرف او خدمت امام زمان علیه السلام
۱۱۶	تشرف بانوی تهرانی
۱۱۹	آثار گناه
۱۲۰	سخن امام زمان علیه السلام به ابن مهزیار
۱۲۷	راه به سوی امام زمان علیه السلام باز است

۱۳۰ محبت به حضرت حجّت علیه السّلام
۱۳۱ پاداش مردم به پیامبر
۱۳۴ اساس اسلام و خدادوستی
۱۳۷ خیانتکاران و انکار امامت
۱۳۹ منکر امام زمانش چگونه مرد؟
۱۳۹ برزخ کسی که امام زمانش را انکار کرد
۱۴۱ اعترافات بزرگان عامّه
۱۴۴ حق دوستی و باطل ستیزی
۱۴۷ نفرت و محبت
۱۴۹ تولی و تبری
۱۵۱ مهم ترین پرسش دنیا
۱۵۲ آیین رستگاران
۱۵۴ درجات محبت
۱۵۵ حقیقت محبت
۱۵۶ راز بزرگ تشرفات
۱۵۹ سؤال از وقت ظهور
۱۶۱ تشرف شیخ علی حلاوی
۱۶۷ معرفت به حضرت حجّت علیه السّلام
۱۶۹ ارزش بصیرت و معرفت
۱۷۲ مقام عارفان به امام زمان علیه السّلام
۱۷۹ راه معرفت
۱۷۹ چگونه می توان حجّت خدا را شناخت و به مقام او معرفت پیدا کرد؟
۱۸۱ کلام علامه مجلسی
۱۸۳ سخن محدث نوری
۱۸۵ ابن عربی امام زمانش را شناخت
۱۸۹ هشدار آیه الله مرعشی

۱۹۰	عرفان و تصوّف
۱۹۱	جدایی راه پیامبران از فلسفه و عرفان
۱۹۵	نمونه‌ای از انحراف فلاسفه و عرفا
۱۹۶	ادّعی بایزید
۱۹۶	سخن مولوی
۱۹۷	ادّعی خدایی حلاج
۱۹۷	خواجه عبدالله انصاری
۱۹۷	یکسانی کفر و ایمان!
۱۹۸	نماز ابوسعید ابوالخیر
۱۹۹	حال خلّسه و ادّعی نبوّت!
۱۹۹	ابن عربی و ختم ولایت
۲۰۰	عرفا و عذابِ همنشینی با پیامبر!!
۲۰۱	عطار چه می‌گوید؟
۲۰۱	فرعون عرفا
۲۰۱	پرچم بایزید در قیامت!
۲۰۲	معراج ابن عربی!
۲۰۲	عرفان محمّد غزالی
۲۰۳	احمد غزالی و شیطان
۲۰۳	مولوی و ابن ملجم‌مرادی
۲۰۴	ملا صدرا و انکار معاد جسمانی
۲۰۴	ابن عربی و عذاب گوارا!
۲۰۴	ملا صدرا و حالِ دوزخیان
۲۰۵	بهشت ذهنی صدرایی و ابن عربی
۲۰۵	تباين خالق یا مخلوق
۲۰۹	ما می‌پرسیم:
۲۱۲	سخنی از یک استاد

۲۱۳ مکاتب بشری و انحراف‌های اخلاقی و اعتقادی
۲۱۵ هدایت امامان
۲۱۷ گفتار فقیهان
۲۱۷ ۱- محقق اردبیلی
۲۲۱ ۲- شیخ محمد تقی آملی
۲۲۲ ۳- شیخ مجتبی قزوینی
۲۲۶ حق و باطل

بخش دوم :

احادیثی پیرامون عظمت حضرت صاحب الامر علیه السلام

۲۳۱ فهرست اجمالی برخی روایات
۲۳۲ ۱- نخستین مخلوق
۲۳۳ امام ما
۲۳۵ ۲- شرط پذیرش اعمال و عبادات
۲۳۸ حدیث دیگر
۲۳۸ ولی ما
۲۴۰ ۳- واسطه‌ی فیض و رحمت
۲۵۰ مولای ما
۲۵۱ ۴- صاحب کمالات انبیا و اوصیا علیهم السلام
۲۵۳ گزارشی از سلمان فارسی
۲۵۳ کمال موسی چیست؟
۲۵۴ بهاء عیسی یعنی چه؟
۲۵۸ صبر ایوب
۲۶۳ ۵- به کمال رسان عقل‌ها
۲۶۵ سیطره بر عالم امکان
۲۶۷ ۶- شدت زهد و ورع

۲۷۰	۷- کثرت دعا و عبادت
۲۷۷	پنج مقدمه‌ی کوتاه
۲۷۹	نتیجه
۲۸۰	۸- اساس خدانشناسی و خداپرستی
۲۸۱	حدیثی دیگر
۲۸۳	۹- میثاق ولایت
۲۸۴	روایتی دیگر
۲۸۵	رهبر ما
۲۸۶	۱۰- امام مسیح
۲۸۷	برتر از حضرت مسیح علیه السلام
۲۸۹	جانشین راستین پیامبر
۲۹۰	محبوب ما
۲۹۱	۱۱- احیاگر آرمان انبیا و اوصیا
۲۹۶	۱۲- تکریم و تعظیم معصومین از قائم آل محمد علیهم السلام
۲۹۹	آقای ما

بخش سوم

سه گفتار پیرامون مقام امام زمان علیه السلام

۳۰۷	بیانات فقیه ربّانی آیه الله العظمی وحید خراسانی مدظله العالی
۳۰۹	۱- امام زمان علیه السلام
۳۲۱	۲- نور خدا
۳۳۷	۳- ولی امر
۳۶۴	فهرست منابع
۳۶۸	کتاب‌های چاپ شده از همین محقق

این کتاب:

از چاپ اول این کتاب، سه دهه می‌گذرد. طی ده سال اول چندین بار چاپ و منتشر شد و پس از مدتی نایاب گردید. برای چاپ جدید در دهه‌ی دوم، تجدیدنظر و شرح قسمتی از مطالب، لازم بود، اما به خاطر اشتغالات دیگر و سایر کارهای علمی و اجتماعی، به تأخیر افتاد. دهه سوم فرارسید، با آن که برخی از ناشرین محترم و بسیاری از دوستان، خواهان چاپ جدید بودند ولی تحقیقات و تألیفات تازه، فرصتی برای این مهم باقی نگذاشت. برخی از این تألیفات، منتشر شد و بعضی دیگر به صورت مخطوط باقی است.

شیفتگان حضرت بقیة اللہ علیہ السّلام از نواحی مختلف، پیوسته در جستجوی این کتاب بودند و جز در کتابخانه‌ها یافت نمی‌شد.

اخیراً یکی از شخصیت‌های علمی کرمان زنگ زد و درخواست آن را نمود. گفتم مدت‌ها است چاپ نشده و نایاب است. چون خیلی اصرار و اشتیاق داشت یک جلد از آرشیو کتابخانه‌ی خودم برایش فرستادم.

پس از چندی خواستار تعداد بیشتری شد که متأسفانه وجود نداشت. پیشنهاد کرد از روی همان یک نسخه، تعدادی برای دوستانش تکثیر کند. گفتم باید

اصلاحاتی انجام گیرد و در پاره‌ای از موارد، توضیحاتی افزوده شود. اصرار نمود که زودتر به این کار اقدام شود. گفتم کتاب‌های دیگری در این زمینه هست از آن‌ها استفاده کنید. گفتم: به فرزندانم امر کرده‌ام این کتاب را بخوانند و چند جلدی که داشته‌ام دوستانم برده‌اند. اگر مجدداً چاپ شود من به تنهایی یکصد جلد از آن را برای خود و دوستانم می‌خواهم.

وقتی دیدم جداً اصرار دارد و باز اجازه می‌خواهد تا از روی همان یک نسخه‌ای که برایش فرستادم تعدادی تکثیر کند علت را جویا شدم. گفتم: «خوابی دیدم، در عالم رؤیا به من گفتند: پیام امام زمان به شیخ مفید را بخوان. از خواب که بیدار شدم مصمم شدم اگر کتابی در این مورد باشد به دست آورم.»

آن روز به برخی از کتاب‌فروشی‌های کرمان رفتم و جستجو کردم اما کتابی با این عنوان و در این مورد ندیدم.

عصر همان روز یک نفر به منزل ما آمد و کتابی برایم هدیه آورد. وقتی کتاب را به من داد دیدم روی آن نوشته: «پیام امام زمان علیه السلام»، دانستم خوابم تعبیر شده و حواله‌ی غیبی رسیده است.»

گفتم: ان شاء الله پس از بازنگری و افزودن مطالب لازم، نسبت به چاپ جدید، اقدام خواهد شد.

سپس با نگاهی به مباحث کتاب، دیدم این کاری نیست که به آسانی و در مدتی کوتاه انجام شود، بلکه دقت نظر و تحقیق زیاد و فرصت بسیار می‌خواهد. چون در بعضی از مسائل، اجمال‌گویی شده بود و توضیحاتی لازم داشت و در مواردی مطالب ناقص بود، از جمله صفحه‌ی ۱۱۲ (چاپ‌های قبلی) در ماجرای محمد بن عبدالله قمی، چند سطری از قلم افتاده بود که باعث نادرستی معنی شده

بود. لذا باید تمام کتاب، کلمه به کلمه بررسی می‌شد و این فرصت پیش نیامد. تا آن که بار دیگر ایشان از کرمان تماس گرفت و گفت: من و بعضی از دوستانم تصمیم داریم هزار جلد از این کتاب را به شیعیان و شیفتگان امام زمان علیه السلام هدیه بدهیم و تمام بهای آن را الان می‌پردازیم تا هزینه‌ی چاپ کتاب تأمین شود. گفتم تمام مبلغ الآن لازم نیست، چون تا کتاب جدید، آماده‌ی چاپ شود چند ماه طول می‌کشد. ایشان تقریباً نصف مبلغ را ارسال نمود و قرار شد بقیه را موقع خرید کاغذ بفرستد.

از اصرار عجیب این بزرگوار پی بردم که عطش روحی ایشان برای ترویج معارف مهدوی و تبلیغ حقایق و حیانی، قابل تقدیر و سپاس است و دیگر جای درنگ نیست. از این رو کارهای دیگر را متوقف نمودم و تمام وقتم را به این امر اختصاص دادم.

سه ماه متوالی، به طور متوسط، شبانه روزی هشت ساعت و در برخی مواقع، شبانه روز حدود دوازده ساعت مشغول پژوهش و نگارش و بازنویسی بودم تا سرانجام به لطف الهی و عنایات حضرت مهدی روحی فدا، کتاب آماده شد. اما چون با مطالب افزوده شده حجم کتاب زیاد شد و این مطالب جدید غالباً در توضیح و تبیین مباحث سابق بود کتاب را «شرحی بر پیام امام زمان علیه السلام» نامیدم و بدین ترتیب، پس از گذشت سی سال از نخستین چاپ، اکنون به این صورت در دسترس دوستان قرار گرفت.

البته در تمام مباحث، جای شرح و توضیح بیشتر بود ولی هم به خاطر اجتناب از حجیم‌تر شدن کتاب و هم به جهت آن که تا نیمه‌ی شعبان وقت کمی باقی بود و مناسب بود کتاب در ایام ولادت فرخنده‌ی مولایمان منتشر شود به همین مقدار اکتفا شد.

بدیهی است که مطالب بسیاری پیرامون غیبت و سایر جهات مربوط به زندگی و قیام حضرت حجّت علیه السلام هست که در این کتاب نیامده و گرچه در طول مطالعات و تحقیقات اخیر، فهرستی از آنها تهیه گردید و قسمتی هم نوشته شد اما چون در این مجموعه نگنجید ان شاء الله به فضل الهی و توفیقات مولایمان حضرت مهدی روحی فداه در فرصتی دیگر به صورت کتابی مستقل ارائه خواهد شد.

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَّوْا تُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ
فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا
وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا

سید جمال موسوی حجازی

با نام نویسندگی سید جمال الدین حجازی

ماه رجب ۱۴۳۵ قمری

برابر با اردیبهشت ۱۳۹۳ شمسی

مقدمه‌ی چاپ اول

بعضی از دوستان و شیفتگان مولای عزیزمان، وجود مقدس حضرت بقیه الله، ارواحنا فداء، خواستند به مناسبت فرارسیدن یکهزار و صد و پنجاهمین سالگرد خجسته میلاد فرخنده‌ی آن بزرگوار، سطوری بنگارم.

در این صدد بهتر آن دیدم که این نوشتار را با کلام گهربار خود آن حضرت آغاز کنم و پس از شرح کوتاهی درباره‌ی آن و مطالبی پیرامون عظمت آن شخصیت والا، سخنان فقیه ربانی آیه الله العظمی آقای وحید خراسانی مدظله العالی را که در مجلس بحث اصول پس از بیان درس ایراد فرمودند خاطر نشان سازم.

باشد که این خدمت ناچیز مورد لطف مولایمان واقع شود و مقبول درگاه پروردگاران قرار گیرد امیدواریم خداوند منان بر منتظران دلسوخته و شیفتگان دلباخته‌ی حجّتش ترحم فرماید و قلب مقدس قطب عالم امکان را با نوید ظهورش مسرور گرداند.

پروردگارا بیش از این هجران و اندوه را بر ما روا مدار و دل‌های پژمرده‌ی ما را به فیض دیدار محبوب غائبمان حیات ببخش.

بارالها پیش از این ستم و طغیان را در جهان باقی نگذار و با فرمان قیام رهبر نجات بخشمان عدل و فضیلت را بر صفحه‌ی گیتی بگستران.
خداوندا پیش از این اشک مظلومیت را بر دیدگان پرفروغ و آه برآمده از غم را بر دهان مشگبو و پرده‌ی حزن و اندوه را بر قلب نازنین آن حضرت مخواه و با اجازه‌ی ظهورش لحظه‌های طولانی غیبتش را به سال‌های پرنشاط وصال مبدل بفرما.

آمین یا رَبَّ الْعَالَمین

قم - حوزه‌ی علمیه - سید جمال الدین حجازی

ربیع الثانی ۱۴۰۵

بخش اول

شرحی بر

پیام امام زمان علیہ السلام

تمن پیام

وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا، وَفَقَّهُمُ اللَّهَ لِبَطَاعَتِهِ، عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ
بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا، وَتَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ
بِمُشَاهَدَتِنَا، عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ
إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ
حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى سَيِّدِنَا الْبَشِيرِ النَّذِيرِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ.^۱

اگر شیعیان ما که خداوند به طاعت خویش توفیقشان بخشد با دل‌هایی
همسو و متحد به پیمانی که بر دوش دارند وفا می‌کردند برکت و میمنت دیدار
ما از آنان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت مشاهده‌ی ما زودتر نصیبشان می‌شد،
دیداری با معرفت حقیقی و با شناختی درست و راستین نسبت به ما.
پس ما را از شیعیان، پنهان نساخته مگر آن دسته از کردارشان که بر ما
خوشایند نیست و از ایشان نمی‌پسندیم و خداوند مددکار و یاری‌کننده است
و برای ما کافی و خوب و کیلی است، درودهای خدا بر سرور ما محمد که
نوید دهنده و بیم‌دهنده است و درودهای خدا بر خاندان پاک آن حضرت.

این توقیع شریف در تاریخ بیست و سوم ذی الحجه سال چهارصد و دوازدهی هجری از ناحیه مقدسه صادر گردیده است.

این پیام قسمت آخر از نامه‌ی مبارک حضرت صاحب الزمان علیه السلام به یاور راستین و دوست بااخلاصشان جناب شیخ مفید است.

از آن جهت این سخنان ارزشمند و گرانقدر را به عنوان پیام حضرت مطرح کردیم که پیش از این نامه در مکتوبی، اول شوال همان سال به شیخ مفید فرمودند:

هَذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُلْتَمُّ لِلْحَقِّ الْعَلِيِّ، بِأَمْلَانِنَا وَخَطِّ ثِقَتِنَا،
فَاخْفِهِ عَنْ كُلِّ أَحَدٍ، وَاطْوِهِ، وَاجْعَلْ لَهُ نُسخَةً تَطَّلِعُ عَلَيْهَا مَنْ تَسْكُنُ
إِلَى أَمَانَتِهِ مِنْ أَوْلِيَانِنَا، سَمَّلَهُمُ اللَّهُ بِبَرَكَتِنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.^۱

این مکتوب ما به تو است - ای دوست الهام گرفته از حق والا - که به املاء ما و خط شخص مورد اعتمادمان نوشته شده، پس آن را درهم پیچ و از همه پنهان دار، و از روی آن برای اطلاع آن دسته از دوستان که به امانتشان اطمینان داری نسخه‌ی تهیّه کن خداوند ان شاء الله به برکت ما آنان را مشمول (الطاف و عنایاتش) قرار دهد. ستایش و سپاس، خداوند را و درود بر سرور ما محمد و دودمان پاک آن حضرت.

این فرمان ملوکانه نشانگر آن است که از این نامه به دستور امام برای آگاهی دوستان مورد اعتماد حضرت نسخه برداری شده و به عنوان پیامی از سوی امام به شیعیان مخلص ابلاغ گردیده است.

این پیام پرارج مطالبی مهم و نکاتی دقیق دارد که شرح مفصل آن از عهده‌ی

این رساله بیرون است، از این رو به شرحی کوتاه، مناسب با اختصار این جزوه، بسنده می‌کنیم.

اما قبل از شرح پیام، مناسب است مختصر مطالبی درباره‌ی جناب شیخ مفید یادآور شویم که در این نامه‌ی شریف، مخاطب امام قرار گرفته و توقیع به نام او صادر گردیده است.

آشنایی با شیخ مفید

او به سال ۳۳۶ هجری قمری در حومه‌ی بغداد دیده به جهان گشود. در محله‌ای به نام «کرخ» در بغداد زیست و سال ۴۱۳ در همان شهر از دنیا رفت. پدرش محمد بن نعمان بن عبدالسلام بغدادی بود.

جناب مفید نیز محمد نام گرفت و ابن المعلم خوانده می‌شد تا آن که در آسمان دانش و فقاہت درخشید و به عنوان «مفید» مشهور شد.

دانشمندان بزرگ شیعه و چهره‌های برجسته‌ی عامه، همه از او به عظمت و جلالت یاد کرده‌اند.

از فقیهان نامدار شیعه، شیخ طوسی درباره‌اش گفته است:

«در عصر او ریاست و زعامت جهان تشیع به دست وی بود، در فقاہت و فن کلام بر همگان برتری داشت، دانشمندی خوش فکر، حاضر جواب و دارای دقت نظر بود که حدود دویست کتاب نوشت.»^۱

علامه بحرالعلوم او را چنین ستوده است:

«استاد کل علمای زمانش بود که همه‌ی بزرگان بر دانش و فضیلت و عدالت و

وثاقت و جلالتش اتفاق نظر داشتند، به فضایل و مناقب بسیاری آراسته و دارای برترین مقام علمی در حدیث و فقه و کلام و رجال بود و تمام دانشمندان پس از او از وی بهره‌های علمی برده‌اند.^۱

علامه‌ی حلی پیرامون شخصیت علمی و اجتماعی شیخ مفید نوشته است: «محمد بن محمد بن نعمان، کنیه‌اش ابو عبدالله و لقبش «مفید» است. علت شهرتش به این لقب ماجرای است که در کتاب بزرگمان یادآور شده‌ایم. وی را ابن معلم می‌گفتند، او از عالی‌ترین مراجع و فقیهان شیعه و رئیس و استاد آنها بود که همه‌ی دانشمندان بعد از او از وی استفاده کرده‌اند. فضیلت و برتری‌اش در فقه و کلام و حدیث، مشهورتر از آن است که توصیف شود. شخصیت علمی و اجتماعی وی چنان بود که در عصر خویش از همه موثق‌تر و داناتر بود و زعامت و مرجعیت شیعه به او منتهی می‌شد.

شیخ مفید بسیار خوش فکر و باهوش و دارای دقت نظر بود، در مناظرات و مباحثات همیشه جوابی آماده داشت. نوشته‌هایش از کوچک و بزرگ تقریباً به دو‌یست کتاب می‌رسد. در شب جمعه سوّم ماه رمضان سال چهارصد و سیزدهم هجری از دنیا رفت.

سید مرتضی در میدان اشنان بر او نماز خواند. کثرت جمعیت چنان بود که این میدان بزرگ بغداد با تمام وسعتش گنجایش نداشت.

نخست او را در خانه‌اش به خاک سپردند اما پس از دو سال پیکر پاکش را به حرم مطهر کاظمیه انتقال دادند و نزدیک مرقد منور حضرت جواد علیه السلام در قسمت پایین پای آن بزرگوار دفن نمودند. پهلوی قبر استادش جناب شیخ صدوق^۲ ابن قولویه

۱. فوائد الرضویه، صفحه‌ی ۶۲۹

۲. رجال علامه‌ی حلی، صفحه‌ی ۱۴۷

از بزرگان عامّه و مشاهیر اسلامی، ابن ندیم، ابن جوزی، شیخ عبداللّه یافعی، ابن ابی طی، ابن حجر عسقلانی و برخی دیگر از سیره‌نویسان و تاریخ نگاران، به مقام علمی و علوّ شأن این فقیه نامدار شیعه اعتراف نموده‌اند.

برتر و مهم‌تر از همه‌ی این تمجیدها و ستایش‌ها که در کلمات صاحب‌نظران اسلامی و ناموران بشری آمده تعظیم و تجلیلی است که حجّت الهی و وصی پیامبر گرامی، وجود قدّیس حضرت مهدی ارواحنا فداه از شیخ مفید نموده‌اند. در یکی از توقیعات، او را چنین خطاب فرموده‌اند:

أَيُّهَا الْآخُ الْوَلِيُّ، وَ الْمُخْلِصُ فِي وُدِّنَا، الصَّفِيُّ، وَالنَّاصِرُ لَنَا، الْوَفِيُّ

در این نامه، امام عصر علیه السّلام او را برادر خوانده و به دوستی و اخلاص در محبّت و صفای باطن و یاوری و وفاداری ستوده‌اند. در جای دیگر چنین مخاطبش ساخته‌اند:

لِلْآخِ السَّدِيدِ، وَالْوَلِيِّ الرَّشِيدِ، الشَّيْخِ الْمُفِيدِ...

به برادری که در ایمان و اعتقاد، پایدار و استوار است و دوستی درستکار و ره یافته است که خداوند عزّت او را دوام بخشد.

نیز در آغاز توقیعی که موضوع همین کتاب است مدال یاوری حق و هدایتگری به سوی حق را به او اعطا نموده و فرموده‌اند:

أَيُّهَا النَّاصِرُ لِلْحَقِّ، الدَّاعِي إِلَيْهِ بِكَلِمَةِ الصِّدْقِ.

ای یاور حق، ای دعوت‌کننده‌ی به سوی حق با سخن درست و راستین.

محدّث قمی پس از یادآوری این عناوین که در توقیعات مهدویه به شیخ مفید اطلاق شده گفته است:

«با این تعبیرها و عناوین ارزشمندی که حضرت دربارهی او فرموده‌اند نیازی

به ستایش و مدح دیگران نیست، چون مدح امام، امام (وسرآمد) هر مدح و ستایشی است و هر که بعد از این همه تجلیل و تمجید و مدح امام زمان علیه السلام نسبت به شیخ مفید، بخواهد در ستایش و بزرگداشت او سخنی بگوید به قدحش زبان گشوده و باعث عیب او شده است نه تعظیم و مدحش.^۱

مناظره با مخالفان

یکی از ویژگی‌های جناب مفید، مهارت در فنّ مناظره و الزام خصم بود. هرگز دیده نشد که او در برابر سؤال مخالفان از جواب بازماند یا در بیان پاسخ درست و کوبنده درنگ نماید.

بزرگترین دانشمندان عامّه را در بحث و جدل به زانو درآورد و لجوج‌ترین نقّادان و متعصّب‌ترین علمای ناصبی را به کرنش و ذلّت واداشت. چنانکه وقتی یکی از مخالفان، معروف به کتبی، از او پرسید: چه دلیلی است بر بطلان امامت ابوبکر؟

شیخ جواب داد: دلیل بر آن، بسیار است اما اکنون برهانی را که نزدیک به فهم تو باشد بیان می‌دارم و آن این است که تمام امت اتفاق نظر و اجماع دارند که امام، محتاج به امام دیگر نمی‌باشد حال آن که اجماع امت است که ابوبکر بر منبر گفت: من امام شما شده‌ام در حالی که بهتر از شما نیستم پس اگر درست و بر راه مستقیم باشم از من پیروی کنید و اگر دچار انحراف و کجروی شدم مرا هدایت نمایید و به راه درست ببرید.

پس خودش اعتراف نموده که به مردم و رعیتش نیاز دارد و در اداره‌ی امور و

تدبیراتش محتاج به دیگران است. بین عقلا اختلافی نیست در این که هر کس به زبردستان و رعیتش احتیاج داشته باشد به امامی که برتر از وی باشد و هدایتش کند محتاج تر است.

پس چون احتیاج ابوبکر به امام ثابت شد امامت وی باطل گردید به خاطر اجماع و اتفاق آرای که می‌گوید امام نباید محتاج به امام دیگر باشد. در این هنگام کتبی مغلوب شد و ندانست به چه چیز معترض شود.^۱

یک مناظره‌ی تاریخی

در اینکه کجا و از چه زمان جناب ابن المعلم به «مفید» لقب یافته نوشته‌اند: روزی قاضی عبدالجبار معتزلی - از بزرگان اهل خلاف و نام‌آورانشان در علم اصول و کلام که در بغداد صاحب کرسی تدریس و استاد برتر بود - بر مسند تدریس نشسته و برای دانشمندان عامه سخن می‌گفت. جمعی از صاحب‌نظران شیعه نیز در مجلس حضور داشتند. ناگهان شیخ مفید که در آن عصر مجتهد شیعه بود به صورت ناشناس وارد شد و در همان نزدیک در، پایین مجلس نشست. قاضی عبدالجبار نام این فقیه عالی‌مقام شیعه را شنیده بود اما تا آن روز او را ندیده بود.

چیزی نگذشت که صدای شیخ از آخر مجلس در فضا طنین افکند و خطاب به قاضی گفت: اگر اجازه باشد پرسشی دارم که می‌خواهم در حضور بزرگان و دانشمندان مطرح کنم.

قاضی گفت: بپرس.

۱. بحار الانوار، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۴۱۱ و ۴۱۲

شیخ گفت: آیا این حدیثی که شیعیان از پیامبر نقل می‌کنند که در روز غدیر فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» درست و مسلم است یا شیعیان بافته‌اند و صحتی ندارد؟

قاضی گفت: البته این حدیث صحیح است.

شیخ پرسید: منظور از کلمه «مولی» چیست و پیامبر با گفتن این لفظ چه می‌خواهد بگوید؟

قاضی گفت: «مولی» به معنای «أولی» است.^۱

جناب مفید گفت: پس این اختلاف‌ها و دشمنی‌ها چیست؟^۲

قاضی جواب داد: ای برادر، حدیث غدیر روایت است، اما خلافت ابوبکر درایت می‌باشد. معلوم است که دانایان و خردمندان به خاطر روایت دست برنمی‌دارند از درایت.^۳

شیخ بقیه‌ی بحث را در این موضوع ادامه نداد و مسئله‌ی دیگری مطرح نمود و پرسید: چه می‌گویید درباره‌ی این حدیث که پیامبر به علی فرمود: حَرْبُكَ

۱. مولی و اولی یعنی صاحب اختیار و زمامداری که بر مردم ولایت دارد. اولی به نفس است، اولی به تصرف است، یعنی از خود مردم بر آن‌ها سزاوارتر می‌باشد و در اختیارات و تصرفات اولویت دارد.

۲. چون با اقرار به صحت حدیث غدیر و پذیرفتن اولویت و ولایت حضرت علی علیه السلام که پیامبر، او را مولی و صاحب اختیار امت قرار داده، نباید تردیدی باشد در اینکه خلیفه‌ی بلافصل رسول اکرم، امیرمؤمنان است.

۳. درایت یعنی دانستن و یقین داشتن، یعنی چیزی که مسلم و قطعی است و انسان نسبت به آن علم و آگاهی دارد. روایت یعنی خبر یا حدیثی که برای ما نقل شده، که در علم حدیث‌شناسی اقسامی دارد، برخی از روایات فقط احتمال یا گمان می‌آورند اما اگر روایت، به حد تواتر برسد موجب علم و یقین می‌باشد.

حَرْبِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي.^۱

قاضی گفت: این حدیث صحیحی است.

شیخ گفت: در مورد اصحاب جَمَل چه می‌گویید؟ پس باید به اعتقاد خودتان کافر باشند.^۲

قاضی گفت: ای برادر، آنان توبه کردند.

شیخ پاسخ داد: آیه‌ها القاضی، جنگیدن آنان، درایت (و یک امر مسلم و یقینی) است اما توبه‌ی آنان جز روایت و خبری بیش نیست و خود الان گفتی که مردم عاقل، از علم و درایت به خاطر خبر و روایت دست برنمی‌دارند.

قاضی از جواب فروماند و شگفت‌زده و متحیر سکوت کرد. سر به زیر افکند و کمی درنگ نمود. سپس پرسید: تو کیستی!؟

شیخ که در این مناظره هم مثل همیشه پیروز شده بود و رقیبش را مغلوب و شرمنده می‌دید و به نگاه‌های معنادار اهل مجلس توجه داشت با کمال تواضع و فروتنی گفت: من خادمتان محمد بن محمد بن نعمان هستم.

در این هنگام قاضی که خود، اهل فن و استاد بزرگ عامه بود خویشتن را در برابر منطق قاطع شیخ عاجز دید و دانش خود را نسبت به اقیانوس علوم او ناچیز یافت و دانست وی یک عالم معمولی نیست، بلکه بر قلّه‌ی بلندی از دانش و

۱. جنگ با تو نبرد با من است و صلح با تو صلح با من می‌باشد.

۲. یعنی کسانی که در جنگ جمل شمشیر کشیدند و با حضرت علی علیه‌السلام پیکار نمودند چه حکمی دارند؟ وقتی بر اساس این حدیث که خود بر صحتش اعتراف دارید ستیز با علی علیه‌السلام جنگ با رسول خدا باشد پس آتش‌افروزان و جنگ‌جویان جمل، در واقع به روی پیامبر تیغ کشیده‌اند و لذا باید به اعتقاد شما کافر باشند چون کسی که با رسول الله بجنگد محکوم به کفر است.

معرفت ایستاده که هر انسان عادی را بدان پایه راه نیست. از این رو برخاست، از کرسی تدریس پایین آمد و نزد شیخ رفت آنگاه دست او را گرفت و بر مسند تدریس نشاند و خطاب به وی گفت: «أَنْتَ الْمُفِيدُ حَقًّا». به راستی که تو مفید هستی.

علمای عامّه از این تکریم و تعظیم قاضی نسبت به شیخ و اینکه بزرگ و استادشان درباره‌ی یک فقیه شیعه چنین تعبیری نمود و وی را بر کرسی تدریس به جای خود نشاند ناخرسند و رنجیده خاطر شدند.

وقتی قاضی مهممهی آنان را شنید و آثار ناراحتی را در چهره‌ها دید به ایشان گفت:

ای دانشمندان، ای علمای دین، این مرد مرا مغلوب و ملزم ساخت و من از جوابش ناتوانم، اگر شما می‌توانید پاسخش دهید، تا بگویم برخیزد و به جای خود بنشیند.

ماجرای آن روز و غلبه‌ی شیخ بر علمای عامّه، همه جا مطرح شد و دهان به دهان گشت، حتی به دربار نیز رسید، وقتی سلطان عضدالدوله این حکایت را شنید مسرور شد و هدایایی با صد سکه‌ی زر به آن جناب تقدیم نمود.

این نکته را باید در نظر داشت که جواب شیخ به قاضی، جواب نقضی بود. او از این فنّ مناظره استفاده کرد تا به سرعت، طرف مقابلش را مغلوب سازد، اما پاسخ حَلّی این است که یکی از راه‌های علم و یقین، اخبار متواتر است، هر خبری که به حدّ تواتر برسد یعنی پیایی از روایات مختلف نقل شود و فراوان از ناقلان بسیار گزارش گردد موجب علم و یقین می‌باشد چون احتمال دروغ و تبانی افراد زیاد بر کذب، عقلاً مردود است، از این رو علم ما به حوادث پیشین و اشخاصی که در گذشته بودند مانند پیامبران و سلاطین، از راه اخبار متواتر است.

حدیث غدیر نیز به اعتراف تمام علمای اسلامی، بالاتر از حدّ تواتر است چنانکه حدیث‌نگاران و دانشمندان عامّه و خاصه نوشته‌اند که جریان غدیر و این سخن پیامبر که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه به طور متواتر نقل شده است. بنابراین حادثه‌ی غدیر و ولایت و امامت حضرت امیر علیه السّلام امری قطعی و مسلم می‌باشد، یعنی علم و درایت است، نه فقط یک خبر و روایت.^۱

لقب مفید

برخی گفته‌اند از وقتی این مناظره‌ی تاریخی اتفاق افتاد و قاضی عامّه، شیخ عالی مقام شیعه را «مفید» خواند این ماجرا نقل محافل و مجالس شد و همه جا سخن از این بود که قاضی شهیر عامّه، درباره‌ی فقیه بزرگ شیعه گفته «به راستی تو مفید هستی». از این رو کم‌کم این زعیم و مرجع جهان تشیع را به این لقب خواندند و سپس در تاریخ به «شیخ مفید» شهرت یافت.

اما جمعی دیگر مانند «ابن شهر آشوب» بر این باورند که لقب «مفید» از آن زمان نسبت به این فقیه بزرگ اطلاق شد که حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام در توقیع شریفی که به نام وی صادر فرمودند از او با این عنوان نام برده و فرمودند:

لِلْأَخِ السَّدِيدِ وَالْوَلِيِّ الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ

۱. علامه‌ی امینی در کتاب گرانسنگ «الغدیر» صد و ده نفر از اصحاب را نام برده (الغدیر، جلد اول، صفحه‌ی ۱۴ تا ۶۱) و هشتاد و چهار نفر از تابعین را برشمرده (صفحه‌ی ۶۲ تا ۷۲) که حدیث غدیر از آنان روایت شده و اسامی سیصد و شصت نفر از دانشمندان و حدیث‌نگاران را ثبت نموده (صفحه‌ی ۷۳ تا ۱۵۱) که این حدیث را با سند در کتاب‌ها نوشته‌اند.

این توصیف امام از او سبب شد که مردم وی را با این لقب خواندند و به تدریج در همه جا به «شیخ مفید» مشهور شد.^۱

البته ممکن است ریشه‌ی اصلی این لقب، همین توقیع حضرت باشد سپس قاضی عبدالجبار معتزلی در ماجرای که شرحش گذشت و علی بن عیسی رمانی در رویدادی همان گونه، این لقب را برای وی مورد تأیید و تأکید قرار داده باشند.

۱. فوائد الرضویة، صفحہ ۶۳۱

پیمان ولایت

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَقَقَّهُمُ اللَّهُ لِبَاعْتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي
الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ»

نخستین مطلب در این قسمت از پیام حضرت حجّت علیه السّلام وفای به
عهدی است که شیعه بر دوش دارد و این همان عهد ولایت و پیمان اطاعت از
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام است.

زیرا هم در این جهان و هم در عالم قبل از این دنیا، یعنی در جهان ارواح و
عالم اظّله و اشباح، خداوند تبارک و تعالی، بر اطاعت و ربوبیت خویش و بر
اطاعت و رسالت رسول گرامی اش حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و بر اطاعت
و ولایت اهل بیت معصومین سلام الله علیهم اجمعین از مردم پیمان گرفته است.
در این جهان، خداوند محبت و اطاعت ائمه ی اطهار را بر همه واجب نموده
و فرموده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. ۱

ای مؤمنان اطاعت کنید خدا را و اطاعت نمایید پیغمبر و والیان امر از خودتان را.

در احادیث فراوان تعیین شده که اولوالامر، دوازده امام معصوم هستند. جابر بن عبدالله انصاری گوید: درباره‌ی این آیه به پیامبر اکرم عرض کردم: خدا و رسولش را شناختیم، والیان امر که خداوند اطاعت از آنان را در ردیف اطاعت از خودش قرار داده چه کسانی هستند؟

پیامبر فرمودند: آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمین بعد از من هستند. سپس دوازده امام شیعه را یک‌یک نام بردند و درباره‌ی آخرین امام فرمودند: او فرزند حسن بن علی است که همنام من می‌باشد و کنیه‌اش کنیه‌ی من است.^۱ از حضرت باقرالعلوم علیه السلام روایت شده که درباره‌ی اولوالامر فرمودند:

إِنَّا عَنَى خَاصَّةً، أَمَرَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِطَاعَتِنَا.^۲

خداوند از والیان امر، خصوص ما را قصد نموده و تمام مؤمنان را تا روز قیامت به اطاعت و فرمانبرداری از ما امر کرده است.

همین لزوم مودت و اطاعت نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است که از آغاز بعثت نبی اکرم تا واپسین دم حیاتش بر آن تأکید شده و بارها در کتاب و سنت، به عنوان عهد خدا با مردم بیان گردیده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام وفاداری به پیمان ولایت را از حقوق امام بر ملت شمرده و فرموده‌اند:

۱. تفسیر کنز الدقائق، جلد دوم، صفحه‌ی ۴۹۳ (یعنی آخرین وصی من فرزند امام یازدهم،

حضرت حسن عسکری علیه السلام است که ایشان فرزند امام دهم، علی النقی علیه السلام می‌باشند).

۲. اصول کافی، جلد اول، صفحه ۲۷۶.

وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَأَلْفَوْا بِالْبَيْعَةِ، وَالتَّصِيحَةَ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ،
وَالْإِجَابَةَ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةَ حِينَ أَمُرُكُمْ.^۱

حق من بر شما این است که به بیعتتان وفا کنید و در پنهان و آشکار،
خیرخواهی و دوستی نمایید و هر وقت شما را خواندم بپذیرید و هر گاه
فرمانتان دادم مطیع و فرمانبردار باشید.

آیه‌ای دیگر و حدیثی در تأویل آن:

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا^۲

به عهد وفا کنید که عهد، مورد سؤال می‌باشد.

حضرت صادق علیه السلام در تأویل این سخن الهی فرمودند:

الْعَهْدُ مَا أَخَذَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى النَّاسِ فِي مَوَدَّتِنَا وَ
طَاعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام.^۳

مراد از عهد، آن است که پیامبر از مردم بر دوستی و مودت ما اهل بیت و
اطاعت از امیر مؤمنان علیه السلام پیمان گرفته است.

از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده که فرمودند:

نَحْنُ عَهْدُ اللَّهِ وَذِمَّتِهِ فَمَنْ وَفَى بِعَهْدِنَا فَقَدْ وَفَى بِعَهْدِ اللَّهِ وَذِمَّتِهِ وَ
مَنْ خَفَرَهَا فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَعَهْدَهُ.^۴

عهد خدا و پیمان الهی ما اهل بیت هستیم، هر که به عهد ما وفا کند به عهد

۱. نهج البلاغه، آخر خطبه‌ی ۳۴

۲. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۴

۳. مقدمه‌ی تفسیر برهان، صفحه‌ی ۲۳۴

۴. همان

خدا وفا نموده و هر که پیمان ما را بشکند پیمان و عهد الهی را شکسته است.

از آغاز بعثت که حضرت علی علیه السلام دعوت پیامبر را پذیرفت و نخستین کسی بود که بر حمایت از اسلام قد برافراشت.

● تا روزی که پیامبر منزلت او را نسبت به خود همانند منزلت هارون نسبت به موسی اعلام نمود.

● و تا آنگاه که به فرمان الهی، پرچم را در جنگ خیبر از دیگران گرفت و به دست وی سپرد.

● و تا وقتی که یک ضربت او را در جنگ خندق برتر از تمام عبادت جن و انس تا روز قیامت دانست.

● و تا موقعی که درب همه‌ی خانه‌ها را به مسجد بست جز درب خانه‌ی علی و زهرا سلام الله علیهما را.

● و تا آن جا که در حدیث ثقلین، عترت مطهرش را همدوش و عدل قرآن قرار داد و پیروی از آنان را راه نجات و رستگاری دانست.

● و تا حدیث سفینه که اهل بیتش را چون کشتی نوح مایه‌ی رهایی از عذاب دانست.

● و تا جریان مباحله که هیچ کس را جز عترتش با خود نیاورد و شایسته‌ی آن مقام عظیم ندانست.

● و تا نزول آیه‌ی تطهیر و سوره‌ی هل اتی و سایر آیات فراوانی که در شأن والای عترت پاکش نازل گردیده و بر ولایت مطلقه‌ی آن بزرگواران تأکید فرموده.

● و تا هنگامی که در غدیر، او را اولی به نفس و صاحب اختیار تمام مردم معرفی نمود و با ابلاغ مقام وصایت و امامت وی، رسالتش را به اتمام رساند بارها و بارها در حوادث گوناگون با عبارات و بیانات مختلف، حضرت علی و یازده فرزند معصومش تا حضرت مهدی علیهم السّلام را جانشینان خود خواند و دارای مقام عصمت دانست و به علم آسمانی ستود و با امتش عهد بست که از آنان اطاعت کنند و از همه پیمان گرفت که بر مودّت و محبّت ایشان استوار باشند.

بنابراین کتاب و سنت، بر پیمان اطاعت و محبّت نسبت به حضرت حجّت علیه السّلام صراحت دارند و بر «عهد امامت» تأکید نموده‌اند. شیعیان و شیفتگان آن حضرت هر روز در سپیده دم، این پیمان را با مولایشان تجدید می‌کنند و با او بر این اطاعت و محبّت، بیعت می‌نمایند و خدا را بر این بیعت گواه می‌گیرند و در دعای عهد می‌خوانند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَ
عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أَزُولُ أَبَدًا.^۱

خدایا من در صبح امروزم و تمام روزهای زندگی‌ام عهد و پیمان و بیعتی را که نسبت به مولایم بر دوش دارم تجدید می‌نمایم چنانکه هرگز از این عهد برنگردم و پیوسته بر آن استوار و ثابت قدم باشم.

در عالم میثاق و قبل از این دنیا نیز خداوند تبارک و تعالی، دوستی و اطاعت حضرات معصومین علیهم السّلام را با مردم عهد کرده است. اینک دو آیه و برخی از روایات را در این زمینه خاطر نشان می‌سازیم:

۱. آخر کتاب، دعای عهد را آورده‌ایم.

نخستین آیه :

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى
 أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ
 هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ
 أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ^۱

زمانی که پروردگارت از فرزندان آدم، از پشت‌هایشان نسلشان را گرفت و
 آن‌ها را بر خودشان شاهد قرار داد که آیا پروردگارتان نیستیم؟ گفتند: آری
 گواه باشیم، مبادا روز قیامت بگویند ما از آن بی‌خبر و غافل بودیم یا
 بگویند پدران ما قبلاً شرک آوردند و ما فرزندان بعد از آنان بودیم، آیا ما را
 به سبب آن چه تبهاران انجام دادند هلاک می‌سازی؟

در شرح این آیه حدیث مفصلی از حضرت علی علیه السلام نقل شده که
 قسمتی از آن چنین است:

فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ أَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ فَاقْرَأُوا لَهُ
 بِالطَّاعَةِ وَالرُّبُوبِيَّةِ وَمَيِّزَ الرُّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ وَأَمَرَ الْخَلْقَ
 بِطَاعَتِهِمْ فَاقْرَأُوا بِذَلِكَ فِي الْمِيثَاقِ.^۲

آن‌گاه خداوند به ایشان فرمود: من خداوندی هستم که معبود به حقّی جز
 من نیست و من بخشنده‌ی مهربانم، پس به اطاعت و ربوبیت او اقرار کردند،
 سپس رسولان و انبیا و اوصیا را ممتاز گردانید و همه را به اطاعت از آنان
 فرمان داد، پس همه در عالم میثاق به آن اقرار نمودند.

۱. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۲

۲. تفسیر عیاشی، جلد دوم، صفحه‌ی ۴۱

دومین آیه :

در این آیهی کریمه، خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه وآله فرموده است:

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا.^۱

و هنگامی که از انبیا پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از ایشان پیمانی سخت گرفتیم.

در توضیح این آیهی شریفه حدیثی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که ضمن آن فرمودند:

كَانَ الْمِيثَاقُ مَا أَخُوذًا عَلَيْهِمْ لِلَّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِرَسُولِهِ بِالنُّبُوءَةِ
وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِالْإِمَامَةِ، فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَبِيِّكُمْ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامُكُمْ
وَأَئِمَّةُ الْهَادِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَيْمَتُكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى.^۲

از آن‌ها برای خدا به ربوبیت و برای رسولش به نبوت و برای امیر مؤمنان و امامان علیهم السلام به امامت پیمان گرفته شد. آنگاه خداوند فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبرتان و علی علیه السلام امامتان و ائمه‌ی هدی علیهم السلام پیشوایانتان نمی‌باشند؟ گفتند: آری.

از امام محمد باقر سلام الله علیه، روایت شده که می‌فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوِلَايَةِ لَنَا وَهُمْ ذُرِّيَّةٌ، يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَيَّ

۱. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷

۲. تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۹۴

الذَّرُّ بِالْاِقْرَارِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنُّبُوَّةِ.^۱

آن گاه که شیعیان ما ذراتی بودند (در عالم ذر) خداوند از آنها به ولایت ما پیمان گرفت، روزی که از همه در عالم ذر پیمان گرفت که به ربوبیت او و به نبوت محمد صلی الله علیه و آله اقرار کنند.

حضرت صادق علیه السلام در حدیث مفصّلی داستان آفرینش را برای داود رقی شرح دادند که خلاصه‌ی قسمتی از آن چنین است:

چون خداوند اراده نمود که این جهان را پدید آورد نخست در عالم ذر آنها را به صورت ذراتی خلق نمود و مورد خطابشان قرار داده فرمود: مَنْ رَبُّكُمْ؟ پروردگارتان کیست؟

نخستین کسانی که پاسخ دادند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام و (سایر) امامان صلوات الله علیهم بودند که گفتند: أَنْتَ رَبُّنَا، تو پروردگار ما هستی.

آن گاه خداوند آنان را حاملان دانش و آیین قرار داد و علم و دین را به ایشان عطا کرد سپس به فرشتگان فرمود:

هُؤُلَاءِ حَمَلَةُ عِلْمِي وَ دِينِي وَ أَمْنَائِي فِي خَلْقِي وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ.

اینان دارندگان علم و دین من و امانتداران و امینان در خلقم هستند و ایشانند که مورد سؤال می‌باشند. (یعنی مردم باید سوالاتشان را از ائمه بپرسند که دارای علم و هبّی الهی هستند).^۲

۱. مرآة العقول، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۶۶، حدیث نهم

۲. چنانکه در قرآن فرمود: فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ، یعنی از اهل ذکر سؤال کنید. در جلد اول اصول کافی، باب بیستم تحت عنوان «أَنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» آمده که حضرت رضا علیه السلام فرمودند: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ. اهل ذکر ما اهل بیت هستیم و از ما باید سؤال شود.

سپس در عالم ذر، به فرزندان آدم گفته شد: به ربوبیت الهی و فرمانبرداری از اینان (یعنی از پیامبر و امامان علیهم السّلام) اقرار کنید. همه پذیرفتند و گفتند: بله پروردگارا، اقرار نمودیم.

آنگاه امام صادق علیه السّلام به داود رقی فرمودند:

وَلَايَتُنَا مُؤَكَّدَةٌ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ.^۱

در عالم میثاق، ولایت ما بر ایشان تأکید شد.

فرازی از سلام بر آن امام همام

در یکی از فرازهای زیارت آل یاسین، در سلام بر آن امام همام و سرور بزرگوار و عالی مقام به پیشگاهش عرضه می‌داریم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ

سلام بر تو ای میثاق الهی که خداوند بر اطاعت و ولایت از همه پیمان گرفته و آن را تأکید نموده است.

از مجموع آیات و اخبار بسیاری که درباره‌ی «طینت»، «عهد»، «میثاق»، «عالم ذر»، و «عالم اظله و اشباح» وارد شده و نمونه‌هایی از آن را خاطر نشان ساختیم چنین استفاده می‌شود:

۱- در آفرینش انسان، قبل از این دنیا و پیش از خلق بدن‌ها مراحل بوده که امور مهم و سرنوشت‌سازی طی آن مراحل واقع شده است.

۲- در یکی از این مراحل، ارواح به ذراتی تعلق گرفته‌اند و خدا به آنها عقل و فهم و اختیار داده است.

۱. توحید صدوق، باب ۴۹، صفحه‌ی ۳۱۹ و ۳۲۰

۳- پس از اعطای عقل و ادراک، خداوند خودش را به آنان شناسانده است. از این رو تمام انسان‌ها با فطرت توحیدی متولد می‌شوند و گرایش به خدا در جانشان نهفته است.

۴- خداوند پس از معرفی و شناساندن خود، بر این معرفت و باور، از آنان پیمان گرفته و همه بر یکتایی ذات قدّوس حق اقرار کرده‌اند.

۵- خداوند به تمام ارواح، حتی ارواح انبیا و پیامبران اولوالعزم، نور حضرات محمّد و علی و ائمه علیهم السلام را نمایانده و بر ولایت و محبّت و اطاعت از آن بزرگواران پیمان و اقرار گرفته است.

۶- یکی از خواص و آثار عالم میثاق، تثبیت و تحکیم توحید و ولایت در جان‌ها است تا بر همه اتمام حجّت شود و هیچکس در قیامت عذری در مشرک بودن و انحراف از حق نداشته باشد.

۷- پس از تعلق ارواح به بدن‌های دنیوی و آمدن به این جهان، خداوند، عالم ارواح را از یاد مردم برده است اما اساس معرفه الله و گرایش درونی به خدا و کشش باطنی بر توحید را در سرشتشان نهاده و کسی جز بر اثر عناد و لجاج و هواهای نفسانی و اغراض دنیوی و تلقینات باطل، خداباوری و فطرت خدایابی‌اش را انکار نمی‌کند.

۸- پس از آن که خداوند در عالم اظله و اشباح خود را به تمام ارواح شناساند همه این حقیقت را یافتند که ذات قدّوس حق، از مدارک و عقولشان برتر است، به تعقل و ادراک نمی‌آید، با آن‌ها هم‌سنخ و یک‌گونه نیست، عینیت و اتحادی در کار نیست، بلکه به وجدان و دیده‌ی باطنی، ذاتشان را غیر ذات خالقشان دیدند، او را غنی بالذات و خود را فقیر و محتاج بالذات دیدند، او را قائم به خویش و خود را قائم به او دیدند، بینونت و دوگانگی خود با ذات قدّیس الهی را به نور

معرفتی که در وجودشان پرتو افکند مشاهده نمودند. تمام این حقایق توحیدی را با دیده‌ی روح یافتند، نه با چشم دنیوی. با وجدان درونی یافتند، نه با استدلال عقلی و برهان منطقی.

این معروف فطری همان حقیقت عرفان توحیدی است که هر انسان پاک ضمیری که از فلسفه‌ی یونان و انحراف‌های متصوّفه و عارفان و تلقینات اربابان ادیان، پیراسته باشد آن را در ژرفای وجودش می‌یابد و هرگز ذات محتاج و فقیر و ناقص و محدود خود را عین ذات قدّوس الهی نمی‌داند، بلکه او را از هر نقص و کاستی منزّه دانسته و کمال مطلق و علم و قدرت نامتناهی می‌بیند که مثل و مانند و نظیر و شبیهی ندارد و هرگز مخلوق را با خالق، همانند قطره و دریا، از یک سنخ و یک حقیقت نمی‌یابد.

پس هم در عالم ارواح و هم در این جهان خداوند مَنان دوازده امام معصوم از حضرت علی تا حضرت مهدی علیهم‌السّلام را معرفی کرده و بر اطاعت و ولایتشان تأکید فرموده و با مردم عهد نموده که بر محبّت و طاعتشان استوار باشند و آنان را ولیّ و اولیّ به نفس خویش بدانند.

اما تنها شیعه است که این پیمان الهی و عهد نبوی را بر ولایت علوی، پذیرفته و بر دوش نهاده است.

لذا شیعیان باید بر این عهد، وفادار باشند و در راستای استواری بر این پیمان، امروز که خلیفه‌ی رسول الله و امام معصوم عصر، حضرت حجة بن الحسن سلام الله علیه می‌باشد در پیروی از آن پیشوای والا مقام و خدمت به آستان مقدّسش همداستان گردند.

داستان غم‌سیت

«لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمَنُ بِلِقَائِنَا»

از خاتم المرسلین و سایر حضرات معصومین علیهم السّلام دربارهی امام زمان اخبار بسیاری نقل شده و مدارک و حیاتی، بر ظهور منجی موعودی نوید داده‌اند که از نسل حضرت علی و فاطمه است و نهمین فرزند امام حسین و چهارمین فرزند حضرت رضا و پسر امام حسن عسکری می‌باشد. صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

براساس همین احادیث متواتر، امت اسلامی و زمامداران عباسی می‌دانستند آخرین وصی پیامبر فرزند حضرت عسکری علیه السّلام است که از جانب خدا فرمان قیام مسلحانه دارد و موسی‌وار تمام طاغیان و جبّاران را نابود می‌سازد و ستم‌دیدگان و محرومان جهان را نجات می‌بخشد.

از این رو عبّاسیان برای حفظ کیان خود با تمام قدرت کوشیدند تا این موعود متولد نشود و مصمّم بودند که اگر دور از چشم آنان قدم به جهان نهاد بلافاصله نابودش کنند و اگر دودمان امامت و پیروان اهل بیت، وی را پس از ولادت، پنهان نمودند همه‌ی نیروهای خود را بسیج کنند تا او را شناسایی نموده و به قتل برسانند.

در پی اجرای این نقشه‌ی پلید، پیشوای دهم و یازدهم را از مدینه به سامرا که تحت مراقبت‌های شدید بود تبعید نمودند.

در سامرا هم آن دو بزرگوار را در یک منطقه‌ی نظامی قرار دادند که مراقب ارتباطات آنان باشند و مأموران ویژه‌ای گماردند تا تمام امور را گزارش دهند. اما دست قدرت الهی نقشه‌ها و تلاش‌های ظالمان را در هم ریخت و حضرتش را موسی‌گونه از چنگ ستمگران رهانید.

به اراده‌ی خداوند، نشانه‌های بارداری در مام ارجمندش پدیدار نبود و آن بزرگوار مخفیانه به دنیا آمد و جز چند نفر از خواص اهل بیت و اصحاب، از ولادتش آگاه نشدند.

گرچه حضرت عسکری علیه السلام از روز ولادت فرخنده‌ی این مولود، گاهی وی را به برخی افراد مورد وثوق نشان می‌دادند و بر وصایت و امامتش تأکید می‌نمودند و او را جانشین و امام معصوم پس از خود معرفی می‌کردند اما در این دوران سعی بر این بود که بیشتر اوقات از دیده‌ها پنهان باشد تا اولاً برای دوران غیبت حضرتش زمینه‌سازی شود یعنی شیعیان کم‌کم به نهان بودن حجّت خدا خو بگیرند و به اختفای امامشان عادت کنند. ثانیاً حضرتش از تیغ دژخیمان مصون بماند و دشمنان نتوانند آسیبی به وی برسانند.

سرانجام در سال دویست و شصت هجری، معتمد عباسی، امام عسکری علیه السلام را مسموم نمود و به شهادت رساند.

گرچه پیوسته خانه‌ی امام زیر نظر جاسوسان بود اما از روزی که به آن امام مظلوم زهر خورانیدند تا روز رحلتش سرویس‌های اطلاعاتی حکومت، مأموران ویژه‌ای گماردند، منزل امام را از بیرون و درون به شدت تحت کنترل قرار دادند، حتی پزشکان درباری موظف شدند که هر روز از حال امام مطلع

باشند و بر او نظارت کنند.

معتمد پس از مسموم ساختن حضرت، سخت بیمناک بود که مبادا جنایتش فاش شود و نکند مردم بفهمند امام مظلوم شیعه که جز فضیلت و پاکی و دانش و عبادت و سخاوت و خُلق کریمانه از او ندیده‌اند به دست خلیفه مسموم شده است. از این رو چند نفر از نزدیک‌ترین درباریان را به منزل امام فرستاد و یکی از دژخیمان خشن و بی‌رحمش به نام نحریر را که مدتی زندانبان و مأمور اذیت و شکنجه‌ی حضرت بود به سانسور شدید بیت امامت و گزارش دقیق امور فرمان داد و هنگامی که بیماری و ضعف امام بر اثر تأثیر زهر بیشتر شد قاضی القضاة را همراه ده نفر از افراد ظاهر الصلاح نزد حضرت فرستاد که پیوسته مراقبش باشند. تمام این تلاش‌ها برای این بود که از یک سو رحلت امام را مرگ طبیعی وانمود کنند و از سوی دیگر در جستجوی مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله برآیند تا اگر چنین فرزندی از حضرت عسکری علیه السلام باقی باشد به سرعت نابودش سازند و نگذارند مخفی شود یا از سامرا بیرون برود.

روز هشتم ربیع الاول ۲۶۰ هجری، حضرت عسکری علیه السلام رحلت نمودند و سامرا یکپارچه در اندوه و حسرت، به عزان نشست.

همین که خبر شهادت آن بزرگوار به گوش مردم رسید صدای ناله و شیون همه جا را گرفت، بازار شهر تعطیل شد، مردم اطراف خانه‌ی امام جمع شدند و چنان انقلابی پدید آمد که گویی قیامت برپا شده است.

حکومت در جستجوی فرزند امام عسکری برآمد، مأموران ویژه‌ای فرستاد تا منزل امام را تحت محاصره‌ی نامحسوس درآورند. چند نفر را موظف نمود که درون خانه وارد شوند و به بررسی اتاق‌ها پردازند تا شاید مهدی موعود را بیابند. زنان قابله را فرستاد برای مشاهده‌ی زنان، که اگر بانویی در بیت امامت،

حامله بود یا احتمال بارداری داشت فوراً گزارش دهند.

وقتی گزارش رسید که یکی از بانوان ممکن است حامله باشد خلیفه چنان بیمناک و مضطرب شد که بی‌درنگ به سرهنگ مخصوصش تحریر دستور داد با برخی از زن‌ها پیوسته مراقب آن بانو باشند و بر حالاتش نظارت کنند تا وضعیتش روشن شود.

روز به روز فعالیت حکومت برای دستیابی به فرزند امام عسکری علیه السلام بیشتر شد و تمام قدرت دولت و ارکان مملکت بسیج گردیدند تا هر چه زودتر مهدی موعود را شناسایی کنند و از بین ببرند.

اما اراده‌ی خداوند بر مکر و تلاش دشمنان، چیره گشت و آخرین وصی پیامبر را در میان همین مردم نگه داشت و مقابل چشم ستمگران، چنان محافظت نمود که نتوانستند آسیبی به وی برسانند، همان‌گونه که موسی را در قصر فرعون و همراه درباریان از خطرات محفوظ داشت و در آغوش فرعون که بزرگ‌ترین دشمنش بود به رشد و جوانی رساند.

خداوند مهربان برای صیانت از جان آخرین سفیرش به او دستور داد غایب شود تا شناخته نشود.

آن حضرت از روز شهادت امام عسکری علیه السلام پس از آن که بر پیکر پاک پدر بزرگوارش نماز خواند و نشانه‌های امامت و عصمت خود را برای برخی از شیعیان آشکار ساخت به زندگی پنهانی پناه برد و دوران غیبتش آغاز گردید.

انگیزه‌ی غیبت

«لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَلْتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا»

یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های پنهان‌زیستی و رازهای غیبت حضرت حجّت سلام الله علیه این است که مردم به حمایت و اطاعت از آن حضرت برنخاستند و در وفاداری به پیمان ولایت، متحد و یکدل نگشتند. یعنی باید علت اساسی غیبت را در خود مردم جستجو کرد و جامعه را مسئول آن دانست.

زیرا مسلم است وقتی جامعه، پذیرای حجّت الهی نباشد و از فرمان او اطاعت نکند حجّت خدا خانه‌نشین می‌شود، و اگر در خانه هم راحتش نگذارند و قصد جانش کنند غایب می‌شود و به زندگی پنهانی پناه می‌برد، تا وقتی که شرایط ظهورش آماده شود و مردم دستوراتش را اجرا کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر مسجد کوفه فرمودند:

وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوا مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَجَوْرِهِمْ وَإِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ.^۱

بدانید که زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند، اما خداوند در اثر ظلم و ستم و عصیان مردم، آنان را از دیدن او کور و محروم خواهد ساخت. یعنی حجتش را از چشم‌های خلق پنهان می‌کند و برای حفظ جان‌ش، وی را پنهان می‌سازد.

محقق عالی‌مقام، مرحوم علامه‌ی حلی در شرح این جمله‌ی خواجه نصیرالدین طوسی که گفته: «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرَ وَعَدَمُهُ مِنَّا»^۱ می‌نویسد: «تمامیت و کامل شدن لطف امامت، به اموری بستگی دارد:

۱- آن‌چه مربوط به خداوند تبارک و تعالی است و آن آفریدن امام و اعطای علم و قدرت به او و معرفی وی به نام و نسبش می‌باشد که این‌ها را خداوند متعال انجام داده است.

۲- آن‌چه باید امام انجام دهد و آن این است که امامت را بپذیرد و این وصایت الهی را بر دوش کشد، که امام نیز وظیفه‌اش را به انجام رسانده است.

۳- آن‌چه بر مردم واجب است و آن این است که امام را مساعدت و یاری کنند، دستوراتش را بپذیرند و فرمانش را اطاعت نمایند، اما مردم در انجام این مسئولیت کوتاهی کردند و به وظایف خود عمل نکردند، پس علت کامل نشدن لطف امامت، از سوی مردم است، نه از جانب خداوند تبارک و تعالی و نه از ناحیه‌ی امام.^۲

۱. یعنی وجود امام معصوم، لطف الهی است و زمامداری و تصرف او در امور، لطف دیگری است و عدم آن، از ناحیه‌ی ما مردم است.

۲. «لُطْفُ الْإِمَامَةِ يَتِمُّ بِأُمُورٍ:

مِنْهَا: مَا يَجِبُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَهُوَ خَلْقُ الْإِمَامِ وَتَمَكِينُهُ بِالتَّصَرُّفِ وَالْعِلْمُ وَالنَّصُّ عَلَيْهِ بِاسْمِهِ وَتَسْبِيهِ

بنابراین اگر مردم به حُسن اختیار، وظیفه‌ی خود را انجام دهند و از امام زمانشان اطاعت و حمایت کنند لطف امامت کامل گشته و حجت خدا زمام امور جامعه را به دست می‌گیرد و ملت را به سعادت می‌رساند.

اما اگر به سوء اختیار، امام را واگذارند و دستوراتش را به کار نیندند، از نور هدایت امام، محروم می‌گردند و حجة الله منزوی می‌شود و آن وقت است که ستمگران با حمایت هواپرستان و دنیاخواهان به زمامداری می‌رسند و مردم به انحراف و گمراهی دچار می‌شوند و اگر افزون بر این، بر قتل امام مصمم گردند، یا نقشه‌ی شومشان اجرا می‌شود و حجت خدا را می‌کشند و یا حجت خدا به فرمان الهی غایب می‌شود تا زنده بماند.

وقتی حجت خدا خانه نشین شود

چرا حضرت علی علیه السلام خانه نشین شد و حقش غصب گردید؟
چرا وصی بلافصل پیامبر که باید جامعه را به دانش و تقوی برساند و مردم را به عالی‌ترین قله‌های کمال مادی و معنوی هدایت کند به جای تربیت انسان‌ها، در نخلستان‌ها به سر ببرد و به پرورش نهال پردازد و به جای آباد کردن مملکت و رشد دادن ملت، باغ و مزرعه آباد کند؟!
چرا باید باب علم پیغمبر، بیست و پنج سال سکوت کند اما جاهلان و

→ وَ هَذَا قَدْ فَعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى.

و منها: ما يجب على الإمام وهو تحمُّله للإمامة وقبوله لها وهذا قد فعله الإمام.
ومنها: ما يجب على الرعية وهو مساعدته والنصرة له وقبول أوامره وأمثال قوله، وهذا لم يفعل الرعية، فكان منع اللطف الكامل منهم، لا من الله تعالى ولا من الإمام.

نابخردان بر مسند قدرت بنشینند و بر گمراهی خلق بیفزایند؟!
چرا باید امیر مؤمنان که روح آزادی و عدالت است از اجتماع رانده شود و
ستمگران حکومت را به دست بگیرند و فرمانروایی کنند؟!
چرا باید کسی که یگانه مرد مبارز است در میدان نبرد، یگانه زاهد است در
جهت زهد، یگانه عابد است در محراب عبادت، یگانه استاد است بر کرسی
تدریس و خطابه، یگانه دادگستر است در قضاوت و حکومت و خلاصه در تمام
صفات عالیّه در اوج قلّه‌ی انسانیت قرار دارد تنها بماند و منزوی شود اما
معاویه‌ها و یزیدها که مجسمه‌ی ظلم و تباهی و طغیان و جنایت و قتل و
بیدادگری هستند بر ملت بتازند و هر ستمی را مرتکب شوند؟!!

چون مردم به عهد امامت پای بند نماندند، از امامشان حمایت نکردند و در اثر
فرومایگی و رفاه‌طلبی و مال‌اندوزی و دنیاجویی، حجة الله را تنها گذاشتند و
دین به دنیا فروختند.

آه آن امام مظلوم را از خود او بشنوید، ناله‌ی جان‌سوز و ندای مظلومیت آن
امام معصوم را از زبان خودش بشنوید آن گاه که به سرزنش اطرافیان و شکایت
از پیمان‌شکنی و بی‌وفایی آنان پرداخت و مخاطبشان ساخت و فرمود:
«خدا را بر هر امری که دستور داده و هر کاری که مقدر نموده و بر مبتلا شدنم
به شما حمد و سپاس می‌گویم.

ای گروهی که هر گاه فرمان دادم اطاعت نکردید و هر وقت شما را خواندم
جواب ندادید.

اگر مهلت داده شوید بیهوده سرایی می‌کنید و اگر نبردی رخ دهد سستی
می‌ورزید...

برای پیروزی بر دشمن و گرفتن حقتان منتظر چه هستید؟! منتظر مرگ یا ذلت

و خواری؟!

به خدا قسم اگر عمرم پایان پذیرد و روز مرگم فرارسد - که البته خواهد رسید - بین من و شما در حالی جدایی می افتد که از همراه بودن و هم صحبتی با شما بیزار و ناراحتم و تنها مانده ام (چون برای من بی ثمر بودید، گرچه با شما بودم اما چنان عهدشکن و زشت کردار بودید که گویی یاوری نداشته ام)...

آیا عجیب و شگفت انگیز نیست که معاویه، جفاکارانِ فرومایه را می خواند و آنان بدون دریافت پول و کمکی تبعیثش می کنند ولی وقتی من شما را می خوانم با آن که وارثانِ اسلام و باقیمانده‌ی مسلمانانِ گذشته‌اید و حقوقتان را (و سهم بیت‌المالتان را عادلانه) می پردازم از اطرافم پراکنده می شوید و به اختلاف می پردازید؟! ... اکنون محبوب‌ترین آرزویم مرگ است.^۱

«قابل اعتماد نیستید تا بتوان به شما تکیه نمود و یاران باعزت و غیرتمندی نیستید که بتوان (به میثاق و پیمانتان) چنگ زد. اف بر شما، نفرینتان باد، چه بسیار از شما گرفتاری دیدم و زجر کشیدم و ناراحت شدم.

روزی شما را ندا می دهم و می خوانم و روزی با شما نجواکنان اسرار می گویم، نه موقع فراخواندن، آزادمرد و راستگویید و نه هنگام راز گفتن، مورد اطمینان و راز نگهدارید.»^۲

«ای کوفیان، اف بر شما، نفرینتان باد، از بس سرزنش و ملامتتان نمودم خسته و آزرده شدم.

آیا زندگی زودگذر دنیا را بر حیات جاودان آخرت برگزیدید و خواری و ذلت را جایگزین شکوهمندی و عزت نمودید؟!

۱. نهج البلاغه، ترجمه‌ی فراهایی از خطبه‌ی ۱۷۹

۲. نهج البلاغه، ترجمه‌ی فراهایی از خطبه‌ی ۱۲۵

زمانی که به جهاد با دشمنانتان فرمان می‌دهم (وحشت زده و هراسان می‌گردید و) چشم‌هایتان دور می‌زند...

دیگر مورد اعتماد نیستید و شما را تکیه‌گاه و پشتوانه‌ی خود نمی‌دانم. شما یاوران نیرومند و عزت‌آفرینی نیستید که کسی از شما استمداد بجوید.^۱ «ای اهل کوفه، جسم‌هایتان کنار یکدیگر و با هم است اما خواسته‌هایتان یک‌گونه نیست.

حرف‌ها و ادعاهایتان سنگ‌های محکم را می‌شکنند اما کردار و رفتارتان طمع‌پروزی را در دشمنانتان می‌افزاید...

أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ وَلَا أُوعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ، مَا بَالُكُمْ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طِبُّكُمْ؟

به خدا قسم صبح کردم در حالی که حرف‌هایتان را باور ندارم (و قول و پیمانتان را استوار نمی‌دانم) و به یاری و نصرت شما دل نبسته‌ام و دشمن را به (امید مساعدت و استقامت) شما تهدید نمی‌کنم.^۲

يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَالٍ، حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رِبَاتِ الْحِجَالِ...
ای شبیه مردان که مرد نیستید (و مردانگی و غیرت ندارید) ای کودک‌خردان که فهمتان مانند بچه و عقلتان به سان عروسانِ نو حجله است، دلم می‌خواست هیچگاه شما را نمی‌دیدم و هرگز شما را نمی‌شناختم، سوگند به خدا که شناختن شما ثمری جز ندامت و پشیمانی به بار نیاورد و غیر از غم و اندوه فرجامی نداشت.

۱. نهج البلاغه، ترجمه‌ی فرازهایی از خطبه‌ی ۳۴

۲. نهج البلاغه، فرازهایی از خطبه‌ی ۲۹

قَاتَلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قُلُوبِي قَيْحًا وَشَحَنْتُمْ صُدُورِي غَيْظًا...

خدا شما را بکشد که دلم را پر خون و سینه‌ام را پر از خشم و ناراحتی نمودید و پیوسته جام‌های غم و غصه بر کامم ریختید و بر اثر نافرمانی و فرومایگی، برنامه و تدبیرم را از بین بردید...

لَا رَأَى لِمَنْ لَا يُطَاعُ.

فرمانروایی که فرمانش اجرا نشود رأی و تدبیری نخواهد داشت.^۱

این فریاد مظلومیّت و تنهایی مولای متقیان است پس از آن که مردم ازدحام کردند و بر خلافتش همداستان گردیدند و با او به عنوان ولیّ امر، بیعت نمودند. ولی همان اطرافیان پر مدّعایش پیمان شکستند و عصیان نمودند و اهدافش را تباه ساختند!!

و وای از مظلومیّت و غربت و غم و اندوهش در ایّامی که پیامبر خاتم، دیده از جهان فرو بست و وی با اهلیتیش میان امتی کینه‌توز و ناسپاس و بی‌وفا و دنیاطلب و انتقام‌جو و عهدشکن تنها ماند.

خلافتش را غصب کردند، حقش را پایمال نمودند، حرمت خانه‌ی وحی را درهم شکستند و همسر مظلومه‌اش، دخت گرامی رسول خدا را آزرده‌اند.

همان کسانی که در غدیر خم با او بیعت کردند و مقام وصایت و ولایتش را تبریک گفتند، بعد از رحلت خاتم الانبیا میثاق و بیعتشان را زیر پا نهادند و ستمی به او و دودمانش نمودند که تاریخ جهان، تا آن روز چنان جنایت و ظلمی را به خود ندیده بود.

خطبه‌ی شَقِشَقِيَّهِ حضرتش کمی از آه دل و فریاد جان‌سوز مظلومیّتش را

۱. نهج البلاغه، فرازهایی از خطبه‌ی ۲۷

نشان می‌دهد.^۱

از این رو چاره‌ای نداشت جز آن که برای حفظ ظاهر اسلام و قرآن سکوت کند و خانه نشین شود، صبر کند و خون دل بخورد، صبری دردناک و مصیبت‌بار که شرحش فرصت دیگری می‌طلبد.

وقتی حجت خدا غایب گردد

معتمد و معتضد و سایر عباسیان که حکومتشان در امتداد همان سلطنت ظالمانه‌ی امویان و ادامه‌ی راه سقیفه و خلیفه‌سازان بود کمر به قتل امام دوازدهم بستند و با تمام قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برای نابودی او مصمم شدند. از این رو حضرتش به امر خدا غایب گردید تا جانش از تیغ ستمگران در امان باشد. سید مرتضی که اوایل غیبت دوم می‌زیسته و از افتخارات شیعه است در رساله‌ای که پیرامون غیبت نگاشته درباره‌ی علت نهان زیستی حضرت مهدی ارواحنا فداه نوشته است:

«سبب غیبت امام علیه السلام آن است که ستمگران، حیاتش را در مخاطره انداختند و از تصرف در اموری که زمامش به دست آن حضرت است ممانعت نمودند.

زیرا بهره‌ی کلی و استفاده‌ی کامل از وجود امام مشروط به این است که مقتدرانه حکومت کند و زمام امور در اختیارش باشد، دستوراتش اطاعت شود و مردم مانعی در راه رسیدن به اهدافش پدید نیاورند تا نظامیان را بسیج کند و با تجاوزگران بجنگد و حدود الهی را اقامه نماید و مرزها را ببندد و داد مظلوم را از ظالم بگیرد و این امور انجام نپذیرد مگر با توانمندی و قدرت اجرایی.

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳

پس هرگاه مانعی بین امام و مقاصدش حایل گردد و وی را از انجام این امور بازدارد و جوپ رهبری و تصدی کارها از او ساقط شود و زمانی که بر حیات خویش بترسد و از شرّ ظالمان، امنیت جانی هم نداشته باشد لازم است غایب شود. زیرا اجتناب از ضرر (و دوری از خطرات جانی) هم به حکم عقل و هم به حکم شرع واجب است، چنان که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شعب ابی طالب و بار دیگر در غار ثور پنهان شدند، در حالی که غیبت حضرتش انگیزه و علتی نداشت جز بیم جاننش و لزوم مصونیت از ضررها و خطرهای^۱

فقیه بزرگ شیعه مرحوم شیخ طوسی اعلی الله مقامه، درباره‌ی علت غیبت و تنها مانع ظهور حضرت حجّت علیه السلام گفته است:

لَا عِلَّةَ تَمْنَعُ مِنْ ظُهُورِهِ إِلَّا خَوْفُهُ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْقَتْلِ، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ لَمَا سَاعَ لَهُ الْإِسْتِثَارَ وَ كَانَ يَتَحَمَّلُ الْمَشَاقَّ وَالْأَذَى، فَإِنَّ مَنَازِلَ الْأَئِمَّةِ وَكَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِنَّمَا تَعْظُمُ لِتَحَمُّلِهِمُ الْمَشَاقَّ الْعَظِيمَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.^۲

هیچ انگیزه‌ای مانع از ظهور آن حضرت نیست مگر ترس بر جاننش از کشته شدن، زیرا اگر چیزی جز قتل در کار بود هرگز مستوریت بر حضرتش روا

۱. «السَّبَبُ فِي الْغَيْبَةِ هُوَ اخَافَةُ الظَّالِمِينَ لَهُ وَ مَنَعُهُمْ يَدَهُ مِنَ التَّصَرُّفِ فِيهَا جُعِلَ إِلَيْهِ التَّصَرُّفُ فِيهِ، لِأَنَّ الْإِمَامَ إِنَّمَا يُنْتَفَعُ بِهِ النَّفْعُ الْكُلِّيُّ إِذَا كَانَ مُتَمَكِّنًا مُطَاعًا مُخَلِّيَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَغْرَاضِهِ لِيَقُودَ الْجُنُودَ وَ يُحَارِبَ الْبُغَاةَ وَ يَقِيمُ الْحُدُودَ وَ يَسُدُّ الثُّغُورَ وَ يَنْصِفُ الْمَظْلُومَ وَ كُلُّ ذَلِكَ لَا يَتِمُّ إِلَّا مَعَ التَّمَكُّنِ، فَإِذَا حِيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَغْرَاضِهِ مِنْ ذَلِكَ سَقَطَ عَنْهُ فَرَضُ الْقِيَامِ بِالْإِمَامَةِ وَ إِذَا خَافَ عَلَى نَفْسِهِ وَ جَبَتْ غَيْبَتُهُ، وَ التَّحَرُّزُ مِنَ الْمَضَارِّ وَاجِبٌ عَقْلًا وَ سَمْعًا، وَ قَدْ اسْتَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي الشُّعْبِ وَ أُخْرَى فِي الْغَارِ، وَ لَا وَجْهَ لِذَلِكَ إِلَّا الْخَوْفُ وَ التَّحَرُّزُ مِنَ الْمَضَارِّ» (کلمات المحققین، صفحہ ۵۳۲)

۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، فی فصل ذکر العلة المانعة من ظهور الحجّة علیه السلام، صفحہ ۱۹۹.

نمی‌گردید و همه‌ی سختی‌ها و اذیت‌ها را تحمل می‌نمود چرا که مقام و مرتبه‌ی ائمه‌ی اطهار و انبیای عظام علیهم‌السّلام در اثر سختی‌ها و دشواری‌های طاقت‌فرسایی که در راه خدا تحمل می‌کنند فزونی می‌یابد و بالا می‌رود.

این دانشمند و متفکر بزرگ، پس از بیان قسمتی از روایات، سایر وجوه را از آثار و فواید و حکمت‌های غیبت به شمار آورده، نه علت اصلی و ریشه‌ی اساسی آن.

وَأَمَّا مَا رُوِيَ مِنَ الْأَخْبَارِ مِنْ إِمْتِحَانِ الشَّيْعَةِ فِي خَالِ الْغَيْبَةِ وَصُعُوبَةِ الْأَمْرِ عَلَيْهِمْ وَاخْتِبَارِهِمْ لِلصَّبْرِ عَلَيْهِ، فَأَلَوْجُهُ فِيهَا، الْأَخْبَارُ عَمَّا يَتَّفِقُ مِنْ ذَلِكَ مِنَ الصُّعُوبَةِ وَالْمَشَاقِّ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَيَّبَ الْأَمَامَ لِيَكُونَ ذَلِكَ^۱ روایاتی که پیرامون امتحان شیعه در عصر غیبت و سختی‌کار آنان و آزمودن مقاومت و صبرشان در برابر دشواری‌ها وارد شده، گزارش ناملايمات و سختی‌هایی است که در دوران غیبت پیش می‌آید، نه آن‌که خداوند تعالی، امام را پنهان ساخته باشد تا این امور پدید آیند.

پس می‌توان گفت خداوند مهربان، پنهان زیستی امام عصر علیه‌السّلام را، سپری برای حفظ جان وی قرار داده تا از گزند ظالمان مصون باشد. اکنون شرح کوتاهی را در این باره خاطر نشان می‌سازیم:

اگر غایب نمی شد

اگر حضرت مهدی علیه السلام غایب نمی شد قطعاً او را می کشتند چنان که پدران گرامی اش را نیز به شهادت رساندند و امامان معصوم را پس از رسول مکرّم اسلام یکی بعد از دیگری در نهایت قساوت و بی رحمی، یا به زهر و یا به شمشیر کشتند.

خداوند غیبت امام دوازدهم را سدی در برابر ستمگران قرار داد تا حیات و طول عمر آن حضرت را نگهبان باشد و به او فرمان نهان زیستی داد تا زمامداران خودکامه‌ای مانند معتمد و معتضد عبّاسی و نیز سایر ظالمان و ابرقدرت‌های جهان که در هر دوران برای تحکیم پایه‌های قدرت شیطانی خود به خون وی تشنه‌اند و برای دستگیری و قتلش از پای نمی‌نشینند نتوانند آن بزرگ پیشوای یگانه را از بین ببرند.

مگر حضرت علی علیه السلام را که نخستین جانشین راستین پیامبر بود مظلومانه نکشتند؟!

مگر در محراب عبادت شمشیر بر فرقش نهادند؟!

مگر در مسجد و در حال سجده محاسن و صورتش را به خون سرش رنگین

نساختند؟! سبب قتلش چه بود؟

آیا جز حق سخنی گفته بود؟ آیا به عدالت رفتار نمی‌کرد؟! چرا او را به شهادت رساندند و شیعیان و دوستانش را به شکنجه و زندان و تبعید و اعدام محکوم نمودند؟!

چرا سال‌های طولانی، امامان جمعه و جماعت و وابسته به دربار و جیره‌خواران حکام اموی، بر فراز منبرها و در مجامع مسلمانان زبان به لعن و دشنامش گشودند؟!

چون مردم عهد امامت را پایمال کردند و به جای اطاعت و حمایت از امام زمانشان، به هوسرانی و هوی‌پرستی و دنیاگرایی پرداختند و شیفته‌ی مال و مقام شدند.

مگر امام مجتبی علیه السلام دوّمین وصی پیامبر را به زهر مسموم نساختند و جنازه‌اش را پس از شهادت، آماج تیرهای کینه و حسد و نفاق قرار ندادند؟! چرا به نابودی آن حضرت اقدام کردند؟!

زیرا آن‌ها که مدّعی دوستی و حمایتش بودند از معاویه پول گرفتند و امام را تنها گذاشتند و دین به دنیا فروختند و میثاق ولایت را شکستند.

مگر سوّمین امام معصوم را که پیامبر درباره‌اش فرموده بود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» در کربلا بآلب تشنه نکشتند؟!

این چه ظلم و جنایتی بود که یزید و یزیدیان به اسم اسلام و خلافت اسلامی مرتکب شدند و سپس بر خود بالیدند و جشن پیروزی گرفتند؟!

مگر چهارمین و پنجمین و ششمین جانشین پیامبر را مسموم نمودند و مگر سیدالساّجدين را که الگوی بزرگ زهد و عبادت بود و باقرالعلوم را که بیان کننده‌ی معارف و حیانی و علوم ربّانی بود و صادق آل محمد را که پرچم‌دار

مکتب نبوی و دانش علوی بود نکشتمند؟!!

مگر هارون الرشید امام هفتم را پس از سال‌ها زندان و شکنجه، زهر نداد و به شهادت نرساند؟!!

مگر مأمون و معتصم عباسی برای حفظ قدرت و ریاستشان حضرت رضا و امام جواد علیهما السلام را مسموم و شهید نمودند؟!!

مگر امام دهم و یازدهم را از مدینه به سامرا تبعید نکردند و بعد از آن همه رنج حبس و اذیت، آن حجّت‌های الهی را که ترجمان وحی بودند از بین نبردند تا یکه‌تاز حکومت و سلطنت باشند؟!!

چرا متوکل عباسی مرقد سیدالشهدا علیه السلام را در کربلا ویران ساخت و معتز حضرت هادی علیه السلام را به قتل رساند؟!!

چرا معتمد عباسی حضرت عسکری علیه السلام را مسموم نمود و سپس تمام نیروهایش را بسیج کرد تا فرزندش، مهدی موعود را نیز دستگیر کند و نابود گرداند؟!!

اگر حضرت مهدی علیه السلام غایب نمی‌شد به همان انگیزه‌ای که خوارج و یزیدیان و عباسیان، نیاکان پاک و بزرگوارش را که سفیران الهی و اوصیای نبوی بودند به شهادت رساندند او را نیز مظلومانه می‌کشتند و بر این جنایت و کار پلید خود جشن می‌گرفتند و خویش را پیروزمند جهان و یگانه ابرقدرت بلامنازع زمین معرفی می‌کردند.

روزی هم که حضرتش ظهور کند درباره‌ی علت غیبتش، همین جهت را بیان می‌فرماید و خود را به موسی علیه السلام تشبیه می‌کند که از بیم فرعون و فرعونیان گریخت تا کشته نشود.

در این زمینه یک آیه از قرآن و چند حدیث، بسیار روشن‌گر و شنیدنی است:

خداوند در ضمن داستان زندگی حضرت موسی علیه السلام از قول او حکایت می‌فرماید که به فرعون گفت:

فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خَفَّيْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا^۱

من از شما گریختم چون بر جان خود ترسیدم پس پروردگارم به من علم و حکمت بخشید.

وقتی حکم قتل موسی از طرف فرعون صادر شد یک رویداد ناگهانی او را از اعدام نجات داد. چنان‌که قرآن فرموده است:

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِتَقْتُلُوكَ فَأَخْرِجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ^۲

مردی از انتهای شهر (و مرکز فرعونیان) به سرعت آمد و گفت: ای موسی (اعیان مملکت و سران و) بزرگان، به مشورت نشسته‌اند که تو را بکشند، بی‌درنگ از شهر بگریز که من از خیرخواهانت هستم.

حضرت موسی از شنیدن توطئه‌ی قتلش بیمناک شد و برای نجات جان‌اش از سرزمین فرعونیان فرار کرد.

او راهی مدین شد، شهری در جنوب شام و شمال حجاز که از مصر و قلمرو حکومت فرعون خارج بود.

در پی این حوادث، سال‌ها از چشم فرعونیان و بنی اسرائیل پنهان بود و نزد حضرت شعیب در مدین زیست. سپس به مصر بازگشت و روانه‌ی دربار فرعون شد تا مأموریت آسمانی‌اش را به انجام برساند.

۱. سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۱

۲. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۰

وی ضمن گفتگو با فرعون چنین گفت: من فرار کردم چون (از توطئه‌ی قتل‌م آگاه شدم و) از شما ترسیدم.

حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرمودند:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوْهَبَ لِي رَبِّي
حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ.^۱

هنگامی که حضرت قائم علیه السلام قیام کند گوید: چون از شما بیمناک گردیدم گریختم پس پروردگارم به من دانش و حکمت موهبت فرمود و از سفیران قرارم داد.

واضح است که مقصود از تلاوت این آیه، تشبیه غیبت امام زمان به غیبت موسی بن عمران است و در مقام بیان همانندی آن دو از نظر انگیزه و علت غیبت است که بیم از کشته شدن می‌باشد، نه ادّعای رسالت که مدلول آیه درباره‌ی موسی علیه السلام است.

البته چنانکه در تفسیر کنزالدقائق اشاره شده ممکن است مراد امام از کلمه‌ی «مرسلین» در این جا مقام وصایت و امامت باشد که ایشان خاتم الاوصیا می‌باشند.^۲ چون از ضروریات اسلام و نصّ قرآن و اجماع جمیع مسلمین است که پیامبر اکرم خاتم الانبیاء و بعد از حضرتش باب نبوت و رسالت مسدود گردیده است.

بنابراین احتمال، منظور این است که حضرت بقیه‌الله علیه السلام آخرین وصی پیغمبر خاتم و از سفیران الهی است. چون همه‌ی جانشینان رسول‌الله صلی الله

۱. کمال الدین صدوق، جلد دوم، صفحه‌ی ۳۲۸، حدیث ۱۰

۲. تفسیر کنزالدقائق، جلد ۷، صفحه‌ی ۲۴۱

علیه و آله که بیانگر وحی و ترجمان قرآن هستند مقام سفارت آسمانی دارند.^۱

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً يَقُولُ فِيهَا فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ.^۲

برای صاحب الامر غیبتی است که در دوران غیبتش گوید من از شما گریختم چون بیمناک بودم، پس پروردگارم به من علم و حکمت بخشید و از مرسلین (یعنی از سفیران) قرارم داد.

حدیث دیگری در کتاب اصول کافی نقل شده که محدث عالی مقام، علامه‌ی مجلسی قدس سره در کتاب مرآة العقول بر وثاقتش تصریح نموده و آن را مانند حدیث صحیح دانسته و فرموده: **مُوثِقٌ كَالصَّحِيحِ**.^۳

در این روایت زراعه گوید:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، إِنَّهُ يَخَافُ -
وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ - يَعْنِي الْقَتْلَ.^۴

از امام صادق شنیدم که می‌فرمودند: حضرت قائم قبل از قیامش دارای

۱. در زیارت حضرت علی علیه السلام در روز عید غدیر که از امام هادی علیه السلام روایت شده آمده است: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَسَفِيرَهُ فِي خَلْقِهِ**. و در زیارت امام حسین علیه السلام که مخصوص اول رجب و نیمه‌ی رجب و نیمه‌ی شعبان است از حضرت صادق علیه السلام چنین نقل شده: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِيرَ اللَّهِ وَابْنَ سَفِيرِهِ**. و در برخی از زیارات دیگر نیز واژه‌ی سفیر، نسبت به امامان معصوم علیهم السلام اطلاق شده که مراد، سفارت از جانب خداوند و مقام وصایت ختم المرسلین است.

۲. غیبت نعمانی، باب دهم، صفحه‌ی ۱۷۴، حدیث ۱۰.

۳. مرآة العقول، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۲.

۴. اصول کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۴۰، حدیث ۱۸.

غیبتی است، چون بیمناک است - آنگاه با اشاره فهماندند که - یعنی از کشته شدن بیم دارد.

نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند:
 لَا بُدَّ لِلْغُلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ، فَقِيلَ لَهُ: وَ لِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: يَخَافُ الْقَتْلَ.^۱
 آن نوجوان (یعنی فرزند امام عسکری) باید غایب شود. عرض شد: چرا ناگزیر است از غیبت؟ رسول الله فرمودند: چون بیم کشته شدن دارد.

تلاش دائم ستمگران برای قتل حضرت

تصمیم قطعی حکومت بر قتل حضرت و خطرات جدی و توطئه‌های شومی که حیات امام را تهدید می‌کرد به دوران کودکی آقا و مدّت خلافت معتمد منحصر نبود بلکه در طول سال‌های متمادی همیشه ستمگران در جستجوی حضرت بودند تا به حیاتش خاتمه دهند و به خیال خامشان از زوال حکومت خود جلوگیری کنند.

امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ هجری به شهادت رسیدند، مرگ معتمد عباسی در سال ۲۷۹ اتفاق افتاد. پس از معتمد فرزند برادرش معتضد لباس خلافت پوشید و بر مسند عمویش تکیه زد.

معتضد نیز همواره در پی شناسایی فرزند امام عسکری و دستگیری و قتل آن بزرگوار بود.

گرچه در آن زمان، مدّت‌ها از آغاز غیبت می‌گذشت و دوّمین نایب خاصّ امام، جناب محمد بن عثمان عمّری، عهده‌دار مقام سفارت بود و حضرت تقریباً

۱. علل الشرایع، جزء اول، باب ۱۷۹، صفحه ۲۴۳، حدیث ۱

در سن بیست و چهار سالگی بودند اما باز هم مصونیت جانی نداشتند و پیوسته جاسوس های دربار و پلیس مخفی حکومت برای به دست آوردن نام و نشانی از وی می کوشیدند تا خونش را بریزند.

خداوند مهربان، پنهان زیستی را چون سپری برای حفظ جان امام و پوششی برای خفاء عنوان حجّتش قرار داد و اگر در مواردی حضرتش شناسایی می شد و حیاتش مورد تهدید قرار می گرفت از راه اعجاز، دشمنانش را مرعوب و مغلوب می ساخت و زندگی او را پاس می داشت.

اکنون یکی از رویدادهای تاریخی را که در عهد معتضد عباسی رخ داده خاطر نشان می سازیم:

یک حادثه‌ی عجیب

حدود بیست سال از آغاز غیبت گذشته بود و امام زمان همچنان به طور ناشناس زندگی می کرد که حکومت دست به اقدام جدیدی زد. معتضد سه نفر از مأموران زبده اش را مجهز ساخت و به خانه‌ی امام فرستاد که حضرت را بکشند. یکی از این مأموران مردی به نام رشیق بود که در شرح ماجرا گوید:

معتضد مرا همراه دو نفر دیگر از مردان کارآزموده و رزمنده احضار کرد و دستور داد هر کدام با دو اسب حرکت کنیم، بر یکی سوار شویم و اسب دیگر را یدک داشته باشیم و با خود ببریم و باشتاب بتازیم تا هر چه زودتر به سامرا برسیم.

معتضد براساس اطلاعاتی که داشت نشانی خانه‌ای را در سامرا به ما داد و گفت: وقتی به این خانه رسیدید می بینید غلام سیه چهره‌ای نزدیک در نشسته

است، بی درنگ وارد خانه شوید و هر که را دیدید بکشید و سرش را برای من بیاورید.

ما حرکت کردیم و یکسره تاخیم تا به سامرا رسیدیم. وارد شهر شدیم و به سراغ خانه‌ی مورد نظر رفتیم. وقتی رسیدیم غلام سیه چرده‌ای دیدیم که نشسته و مشغول بافتن بند شلواری است.

پرسیدیم: در این خانه کیست؟

بدون آن که بهراسد و به سوی ما بنگرد همان طور که مشغول کارش بود با بی‌اعتنایی گفت: صاحبش.

فوراً وارد خانه شدیم، خانه‌ای بسیار مرتب و تمیز بود، آن‌گاه به اتاقی رفتیم که رو به روی ما پرده‌ای نو و خیلی شیک آویخته بود. تا آن روز پرده‌ای بهتر و زیباتر از آن ندیده بودیم. گویی این پرده همین الان بافته و دوخته شده و در آن جا نصب گردیده است.

در آن اتاق هیچکس نبود. پرده را بالا زدیم تا وارد اتاق دیگر شویم، همین که گامی برداشتیم مکان بزرگی دیدیم که گویی دریای متلاطمی در آن موج می‌زد. در انتها حصیری بر روی آب گسترده شده بود و جوانی بالای حصیر ایستاده نماز می‌خواند.

شکل و قامت باوقار و نیکویش نشان می‌داد که خوش‌سیماترین مردم است. بدون آن‌که به ما توجهی نماید و نگاهی کند مشغول نماز بود.

یکی از ما سه نفر که عبدالله نام داشت کمی پیش رفت تا وارد شود. ناگهان به میان آب کشیده شد و چنان در آب پیچیده شد که نزدیک بود غرق شود.

وقتی دیدم لحظه‌ای دیگر هلاک می‌شود و نمی‌تواند خود را از آن غرقاب برهاند دست انداختم و بیرونش آوردم. او کناری افتاد و بی‌هوش شد.

پس از ساعتی که عبدالله به هوش آمد نفر دوم آماده شد و خواست برای کشتن آن جوان اقدام کند. همین که حرکت کرد و قدم در آن مکان نهاد او نیز مانند عبدالله در عمق آب فرورفت و چیزی به هلاکش نمانده بود که نجاتش دادم. من که ترسی آمیخته با تعجب و حیرت وجودم را گرفته بود وحشت زده رو به آقا نموده زبان به عذرخواهی گشودم و گفتم: از شما و از خدا معذرت می خواهم، ای مقرب درگاه الهی، سوگند به خدا که نمی دانستم نزد چه شخصیتی می آیم و از حقیقت آگاه نبودم. اکنون از این جسارت و کردار، نزد خدا توبه می کنم.

اما او کوچک ترین توجهی نکرد و هیچ ارزشی برای گفته هایم قائل نشد و همچنان در حال نماز بود.

آن گاه هر سه نفر وحشت زده و مضطرب برگشتیم و در حالی که هول و هراسی عظیم بر ما سایه افکنده بود از سامرا خارج شدیم. معتضد درون تالار خلافت در انتظار ما به سر می برد و نگهبانان قصر و دربان مخصوصش را موظف ساخته بود که هر وقت برگشتیم در هر ساعتی باشد بی درنگ ما را نزد او ببرند.

پاسی از شب گذشته بود که رسیدیم، فوراً ما را نزد خلیفه بردند. همین که چشم معتضد به ما افتاد پرسید: چه خبر؟

ما تمام حوادثی را که دیده بودیم تعریف کردیم و جریان را مو به مو گزارش دادیم.

آنگاه پرسید: آیا قبل از من با شخص دیگری هم ملاقات کرده اید و چیزی در این مورد گفته اید؟

جواب دادیم: خیر.

سپس سوگندهای غلیظ و شدیدی بر زبان راند که اگر یک کلمه از این واقعه را دیگری بشنود هر سه نفر ما را گردن خواهد زد. او چنان تهدیدمان نمود که تا زنده بود جرأت نداشتیم حرفی در آن مورد بگوییم اما پس از مرگش جریان را برای دیگران حکایت کردیم.^۱

اگر شهید می شد

گفتیم حضرت مهدی علیه السلام به امر الهی غایب شدند تا زنده بمانند که اگر این غیبت نبود امام به دست قدرت‌های ستمگر کشته می شدند، مانند سایر امامان معصوم شیعه، از امیرمؤمنان تا یازدهمین پیشوا که همه یا به تیغ ستم خونشان ریخته شد و یا با زهر کشنده مسموم شدند و به شهادت رسیدند. ممکن است سؤال شود که اگر امام زمان هم غایب نمی شدند و کشته می شدند چه اتفاقی رخ می داد؟

آیا جز این است که مانند اجداد بزرگوارشان به فیض شهادت می رسیدند؟ یکی از حقایق بسیار مهم در جواب این پرسش که نه تنها در ارتباط با انسان، بلکه در رابطه با کل کائنات و تمام آفرینش می باشد این است که حضرت مهدی آخرین وصی حضرت خاتم می باشد و اگر او که خاتم الاوصیا است کشته شود حجّتی در زمین باقی نمی ماند و اگر حجّت الهی در زمین نباشد تمام زمین و زمینیان نابود می شوند. نه فقط زمین، بلکه آسمان‌ها و سایر پدیده‌های هستی، بقاء و دوامشان به وجود قدّیس حجة الله وابسته است. یعنی اگر او در جهان نباشد نظام آفرینش دگرگون می گردد و جهان و جهانیان نابود می شوند.

به چند حدیث از بیان ائمه‌ی معصومین که مبین حقایق و حیانی و اسرار هستی هستند توجه کنید:

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَخُلَفَائُهُ فِي عِبَادِهِ، وَأَمَنَاتُهُ عَلَى سِرِّهِ وَنَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ وَأَعْلَامُهُ فِي بَرِّيَّتِهِ، بِنَا يُمَسِكُ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا، وَبِنَا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَنْشُرُ الرَّحْمَةَ وَلَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ مِنَّا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ، وَلَوْ خَلَّتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمْوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ.^۱

حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

ما حجّت‌های خداوندیم در آفرینش، و جانشینانش در میان بندگانش، و امینان اویم بر رازش، و ما روح تقوی هستیم و (مانند) ریسمان مطمئنی هستیم که هرگز گسسته نشود و گواهان خدا و پیشوایان الهی هستیم (و پرچم‌های هدایت و نشانه‌های خدا) در میان خلقش می‌باشیم. خداوند به سبب ما (و به برکت وجود ما و به خاطر ما) آسمان‌ها و زمین را از زوال و نابودی حفظ می‌کند و باران می‌باراند و رحمتش را می‌گستراند. هرگز زمین از وجود امام قائم خالی نگردد، امام قائمی از ما (اهلبیت عصمت و طهارت) که یا آشکار باشد و یا نهان، و اگر روزی زمین بدون حجّت باشد تمام زمین و ساکنانش از جای خود بجنبند و بلرزند (و واژگون گردند) مانند دریایی که (بر اثر امواج سهمگین و طوفان‌های شدید) با ساکنانش زیر و رو گردد.

۱. کمال الدین صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۰۲، حدیث ۶

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند:

نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُمَسِكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِنَا
يُمَسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَبِنَا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَتَنْشُرُ الرَّحْمَةَ وَ
تَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَلَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.^۱

ما اهلیتی هستیم که خداوند به سبب ما (و به برکت وجود ما) آسمان را نگه داشته تا بر زمین نیفتد، جز به اجازه اش. و به خاطر ما زمین را نگه داشته که ساکنانش را نجنباند (و نابود نسازد) و باران را فرو فرستاده است. و به خاطر ما رحمت الهی همه جا را فرامی گیرد و برکات زمین بیرون می ریزد و اگر امامی از ما اهلیت روی زمین نباشد زمین ساکنانش را فرو می برد.

بنابراین یکی از آثار تکوینی وجود حجة الله در هر زمان برقراری نظم کائنات است، یعنی امروز بقای زمین و گردش افلاک و تابش خورشید و بارش باران و روئیدن گیاهان و تداوم زندگی جانداران و حیات انسانها و خلاصه ریزش فیض ربوبی بر تمام پدیده ها در عوالم هستی وابسته به وجود قدیس حضرت حجة بن الحسن علیه السلام است که اگر کشته می شد منظومه ی شمسی در هم می ریخت و جهان هستی دگرگون می گردید.

در مدارک و حیاتی اخبار فراوانی بر این حقیقت دلالت دارند که در مباحث آینده برخی دیگر را خاطر نشان می سازیم.

دلیل عقلی نیز این مطلب را اثبات می کند که شرحش فرصت دیگری می طلبد. /
مطلب مهم دیگر در پاسخ این سؤال: «که اگر حضرت مهدی غایب نمی گردید و به شهادت می رسید چه می شد؟» این است که اگر او کشته می شد

۱. کمال الدین صدوق، جلد ۱، صفحه ی ۲۰۷، حدیث ۲۲

هدف اصلی تمام ادیان از بین می‌رفت و نتیجه‌ی آفرینش انسان و ثمره‌ی بعثت تمام پیامبران ضایع می‌شد و کامیابی و خوشبختی مردم جهان برای همیشه پایمال می‌گردید.

برای روشن شدن این حقیقت چند نکته را با کمی توضیح یادآور می‌شویم:

عدل جهانی

۱- ارزش عدالت

اساس تمام خوبی‌ها و ارزش‌ها عدل است، یعنی همه‌ی کمالات فردی و اجتماعی و تمام فضیلت‌ها و پاکی‌ها و بایدهایی که در شئون مختلف زندگی به حکم عقل و حکمت و به قانون دین و شریعت برای سعادت انسان مقرر شده به عدل برمی‌گردد، زیرا عدل عبارتست از قرار گرفتن هر چیزی در جای مناسب خودش.

الْعَادِلُ: الْوَاضِعُ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ^۱

عادل کسی است که هر چیزی را در محل مناسب و جای خودش بنهد. و تمام زشتی‌ها و پلیدی‌ها ظلم است، یعنی همه‌ی گناهان و بدی‌ها و انحراف‌های اعتقادی و اخلاقی و عملی و خلاصه آنچه مایه‌ی بدبختی و رسوایی و سقوط ابدی است به ظلم برمی‌گردد.

امیرمؤمنان علیه السلام در یک جمله‌ی کوتاه و جامع فرمودند:

الْعَدْلُ حَيَاةٌ^۲

عدالت، حیات است.

۱. مجمع البحرین، جزء سوم، صفحه‌ی ۱۳۴

۲. فهرست غرر، صفحه‌ی ۲۳۶.

زندگی معنوی و حیات اجتماعی، در سایه عدالت پدید می آید. اگر عدالت در جامعه‌ی بشری بمیرد انسان نه در جنبه‌های اخلاقی و کمالات روحی به جایی می‌رسد و نه در امور مادی و شئون دنیوی خوشبخت و راحت خواهد بود. نابودی عدالت مساوی است با مرگ انسانیت و پایمال شدن شرافت و فضیلت. نابودی عدالت برابر است با مرگ شادکامی و آسایش و آرامش فردی و اجتماعی. در یکی دیگر از کلمات قصار امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که فرمودند:

الظُّلْمُ فِي الدُّنْيَا بَوَازٌ وَفِي الْآخِرَةِ دَمَارٌ.^۱

ظلم و ستم مایه‌ی فساد و تباهی در دنیا و سبب هلاک و بدبختی در آخرت است.

۲- زیبایی عدالت

اثبات خوبی خوبی‌ها و برتری برترین‌ها دلیل می‌خواهد، چنان‌که اثبات زشتی‌ها و زشت‌ترین‌ها نیز محتاج به برهان است، اما خوبی‌ها و بدی‌هایی که زیبایی و زشتی آن‌ها ریشه در سرشت انسان دارند به شهادت وجدان، روشن و آشکارند و اگر کسی برای اثبات زشتی یا زیبایی امور فطری و ذاتی، دلیل بخواهد مثل این است که در وسط یک روز آفتابی، زیر تابش نور خورشید، برای اثبات وجود خورشید دلیل بخواهد.

حُسنِ عدل و زیبایی دادگری از امور فطری است که به قلم آفرینش در نهاد همه‌ی انسان‌ها نقش بسته و مانند آفتاب روشن است و خود، گواه خویشتن باشد که به چشم دل و دیده‌ی باطن، عیان است.

نیز زشتی ظلم و قبح ستم از حقایقی است که نه به اکتساب و تحصیل، بلکه به موهبت الهی در ضمیر و فطرت همگان نهفته و هر بشری در هر جای جهان زندگی کند و از هر قوم و نژاد و قبیله‌ای محسوب شود و به هر سنت و آیینی معتقد باشد به حکم وجدان درونی و گرایش فطری، ستمگر را پلید می‌داند و ظالم را سرزنش و محکوم می‌نماید.

از این رو دیکتاتوران و استبدادگران هم از عدالت و دادگستری سخن می‌گویند و حتی آنان که ظلم و بی‌دادشان روی دنیا را سیاه کرده و برای حفظ ریاست و قدرتشان ملت‌هایی را به خون و آتش کشیده‌اند باز شعار آزادی و عدالت سر می‌دهند و کثیف‌ترین جنایت‌ها را به نام تمدن و حمایت از حقوق بشر و اجرای عدالت مرتکب می‌شوند!!

۳- قانونگذار عادل و بی‌خطا

اصل گرایش به عدل و انزجار از ظلم، فطری و وجدانی است اما شناخت مصادیق آن و اجرای آن، اولاً به قوانین و موازینی نیاز دارد که روی موارد آن دقیقاً انگشت بگذارد و مصادیق عدل و ظلم را به روشنی بیان کند، ثانیاً محتاج به رهبر و زمامداری مقتدر است که هم خود، عادل باشد و هم بتواند عدالت را در جوامع بشری اجرا نماید.

بدیهی است که بشر نمی‌تواند مقرراتی صددرصد براساس عدالت ایجاد کند، زیرا خود گرفتار هوس‌ها و تمایلات کور و کوری است که مانند حیوانی لجام‌گسیخته و درنده باید سخت مهار شود.

چون اگر غرایز برتری‌جویی و خودخواهی و جاه‌طلبی و ثروت‌اندوزی و شهوت‌پرستی و سایر تمایلات حیوانی‌اش کنترل و تعدیل نشوند پلیدترین

ستم‌ها را به شکل قانون درمی‌آورد و در کپسول زیبایی به اسم حقوق بشر می‌ریزد و به تصویب نهایی هم می‌رساند!!

بر فرض، بشری پیدا شود که با تکیه بر دانش و عقل بتواند غرایزش را کاملاً مهار کند و انگیزه‌اش در تدوین قانون، خودپرستی و هواهای نفسانی نباشد، آیا شایسته‌ی قانون‌گذاری است؟ باز هم خیر.

زیرا هیچ انسانی، از جهل و خطا و اشتباه مصون نمی‌باشد و ممکن است با یک قانون نادرست بر اثر یک خطای علمی و اشتباه فکری، سرنوشت اجتماعی را به بدبختی بکشاند و مردمی را از نیک‌روزی و شادکامی محروم سازد و یا سعادت اخروی آنان را تباه نماید.

بشر برای خوشبختی دو جهان و رستگاری جاودان، به قوانینی صددردصد درست و مصون از خطا نیاز دارد و آن فقط در آیین الهی و دین آسمانی وجود دارد که قانون‌گذارش خدای مهربان است، همان هستی‌بخش دادگر و توانایی که علم و قدرت بی‌پایان است و عدل، از صفات ثبوتیه‌ی او است.

خداوند منان از راه لطف و احسان، قوانین سعادت‌بخش انسان را وضع نموده و به نام دین برای هدایت بشر فرستاده است.

خداوند عادل و دادگری که ذره‌ای ظلم و ستم روا نمی‌دارد و از هر اشتباه و خطایی منزّه است و هیچ جهل و ضعف و نقصی در او راه ندارد.

وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ ۱

خداوند هرگز ستمی برای بندگان نمی‌خواهد و ظلمی به آنان روا ندارد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ

أَجْرًا عَظِيمًا^۱

خداوند به مقدار سنگینی ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر نیکی و حسنه‌ای باشد دو چندان می‌گرداند و از نزد خود پاداش بزرگی عطا می‌نماید.

انگیزه‌های ظلم و بیدادگری

ظلم یا بر اثر جهل و نادانی و یا به خاطر ضعف و زبونی است و یا معلول ترس و بیم و نیاز و خواسته‌های نفسانی است.

خداوند سبحان از تمام این نقص‌ها مبرا و منزّه می‌باشد.

چنانکه یکی از نام‌های او «سلام» است یعنی از هر عیب و نقصی حتی از فقر امکان، سالم است و از صفات مخلوقین و آن چه بر ممکنات روا باشد مبرا است. خدا سُبُوح و قُدُوس است یعنی از هر نقص و عیبی پیراسته است و از اوصاف مخلوقات، بسیار بسیار منزّه و پاک پاک می‌باشد.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ
الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ^۲

او خدای یکتا است که معبودی جز او نیست، مالک اصلی و پاک و مبرا از

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۰

۲. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۳. در مجمع البحرین گوید: «سُبُوحٌ قُدُّوسٌ»... من ابنیه المبالغة للتنزيه و معنى «سُبُوح» طاهر عن اوصاف المخلوقات و «قُدُّوس» بمعناه. و «القُدُّوس» من اسمائه تعالى من القدس و هو الطاهر المنزه عن العيوب و النقائص و نظيره السُبُوح.

زراره از امام باقر علیه السلام روایت نموده که فرمودند: وقتی (در سحرگاهان و نزدیک طلوع فجر) بانگ خروس را شنیدی بگو: سُبُوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ... (اصول کافی جلد ۲

هر عیبی است، او سالم از هر آفت و تقصی است، ایمنی بخش و پناه‌دهنده و مراقب و قدرتمندی بی‌همتا است، هر چه اراده کند انجام دهد دارای کبریایی و عظمت است و از آنچه شرک می‌ورزند و شریکش می‌پندارند منزّه می‌باشد.

۴- تدوین قوانین عادلانه

سنگِ زیرینِ کاخِ سعادت بشر قوانینی است که هیچ اشتباه و جهل و انحراف و ظلمی در آن نباشد.

تنها قانون‌گذارِ دارای این اوصاف و شایسته‌ی این مقام، خداوند سبحان است که انسان را آفریده و تمام نیازها و کاستی‌هایش را می‌داند و به همه‌ی عوامل سعادتش آگاه است.

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ^۱

آیا خدایی که تمام کائنات را پدید آورده نمی‌داند (چه آفریده و از حالات و اسرار و نیازهای مخلوقش آگاه نیست)؟! در حالی که خداوند، دارای لطفِ تدبیر و دقتِ تقدیر است و از تمام امور دقیق و ظریف و رازهای آفرینش مطلع است و همه چیز را می‌داند.

خدایی که خود عادل است و ذره‌ای ستم نمی‌کند عالی‌ترین قوانین عادلانه را برای خوشبختی و رستگاری مردم پدید آورده و در یک مجموعه‌ی آسمانی به نام دین، برای هدایت بشر فرستاده است. چنان‌که به پیامبرش فرمود:

۱. سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۴

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ.^۱

این (دستورات الهی) آیت‌های خدا است که به حق و راستی بر تو می‌خوانیم و خدا هرگز ستمی برای جهانیان نمی‌خواهد.

وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا.^۲

دین جاودان و ناب که پیروی از آن لازم و واجب می‌باشد دین الهی است.

أَلَّا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ.^۳

آگاه باشید دین ناب و خالص، از آن خداوند است.

یعنی دین ناب و خالص را فقط باید از خدا گرفت. زیرا هر آیینی که بافته‌ی ذهن بشر و ساخته‌ی فکر مخلوق باشد نادرست و آمیخته به ظلم و جهل و اشتباه است و خدا تنها دین ناب آسمانی را می‌پذیرد.

۵- ابلاغ قوانین عادلانه

اگر بهترین قوانین عادلانه تصویب شود ولی به جامعه ابلاغ نگردد دردی را دوا نمی‌کند.

قانون، هر چه هم درست و حق و مطابق با واقع باشد اگر در مرحله‌ی تدوین بماند و به گوش بشر نرسد هدایتگر نیست و خوشبختی نمی‌آورد.

بنابراین دوّمین پایه‌ی سعادت انسان ابلاغ قوانین الهی است تا بشر نفع و مصلحتش را بفهمد و از وظایفش آگاه گردد و هر چه را به ضرر او و باعث

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۸

۲. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۵۲

۳. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳

بدبختی اش می باشد بشناسد. زیرا تا وقتی قانون به دستش نرسد نمی تواند آن را به کار ببندد و اجرا کند.

از این رو خداوند مهربان، مجموعه‌ی مقررات آسمانی را به پیامبرانش وحی نموده و آنان را معصوم و مصون از جهل و خطا قرار داده، سپس برای رساندن دینش به مردم، آنان را میان خلق فرستاده است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاؤُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ۱

در این آیه خداوند به پیامبر اسلام می فرماید: قبل از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم که با دلایل روشن و معجزات نزد آنان رفتند.

وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۲

پیامبر (مأمور تبلیغ دین الهی است و) جز ابلاغ آشکار وظیفه‌ای ندارد.

هدف ادیان آسمانی و ریشه‌ی معارف و حیانی و انگیزه‌ی بعثت پیامبران الهی، دادگری و دادخواهی است. انبیا و اوصیای آنها آمده‌اند تا حکومتی براساس عدالت ایجاد کنند و اجتماعی دادگر و دادگستر پرورش دهند. قبلاً خاطر نشان ساختیم که تمام خوبی‌ها و پاکی‌ها و همه‌ی ارکان سعادت انسان از عدل مایه می‌گیرد.

پس می‌توان گفت پایه‌ی اصلی دیانت و روح نبوت و ولایت، عدل جهانی در تمام شئون زندگی است و همه‌ی فرستاده‌های ربوبی برای برپایی این هدف بزرگ به پا خاسته‌اند.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ

۱. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۷

۲. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۱۸

النَّاسُ بِالْقِسْطِ.^۱

ما رسولان خود را با دلایل روشن (و معجزات) فرستادیم و با آنها کتاب و میزان (یعنی قوانین عادلانه‌ای که معیار سنجش اعمال و عقاید و ترازوی تشخیص حق از باطل است) نازل کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند.

نخستین مرحله‌ی اقامه‌ی عدل جهانی یعنی تقنین و تدوین دین به اراده‌ی خداوند دانا و توانا انجام شد و دومین مرحله‌اش با بعثت پیام‌آوران وحی و ابلاغ دین به مردم تحقق یافت.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ.^۲

خداوند برای شما آیینی را بیان نمود و تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه به سوی تو وحی نمودیم (ای رسول خاتم) و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم (این است) که دین را به پا دارید و در آن متفرق و پراکنده نشوید.

سپس خداوند به پیامبر مکرم اسلام دستور داده که در انجام رسالتش استقامت و پایداری نماید و از توجه به خواسته‌های نابجای مردم و تمایلات کفار که مانع راه تبلیغ است و باعث نفاق‌افکنی و اختلاف می‌گردد برحذر باشد.

فَلِذَلِكَ فَادَعُْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ.^۳

۱. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵

۲. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۳

۳. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۵

ای پیامبر تو نیز (مردم را) به آن امر الهی دعوت کن و چنان که فرمان یافته‌ای مقاوم و ثابت قدم باش و بگو به کتابی که خدا نازل نموده ایمان دارم و امر شده‌ام تا در میان شما اقامه‌ی عدل کنم.

پیامبر اسلام با صراحت، هدف اصلی رسالتش را اجرای عدالت به مفهوم گسترده‌اش در همه‌ی زمینه‌های فردی و اجتماعی دانسته و مأموریت بزرگ خود را در تابلوی نورانی وحی با یک جمله‌ی کوتاه و جامع چنین ترسیم نموده:

أَمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ.

اقامه‌ی عدل و داد، حکومت قسط و انصاف، ایجاد جامعه‌ی تهی از هر گونه ظلم و تبعیض و بیدادگری و خلاصه دادگستری و عدل محوری در تمام شئون ملی و دولتی و فرهنگی و اقتصادی و قضایی و نظامی و سیاسی و مسایل تربیتی و خانوادگی و سایر امور زندگی. این است راز مهم رسالت و مأموریت بزرگ حضرت ختمی مرتبت.

۶- ایمان و اجرای دین

آیا اگر بهترین قوانین تدوین شود ولی به مردم ابلاغ نشود و جامعه از آن آگاه نگردد مردم به سعادت می‌رسند؟ خیر.

آیا اگر عالی‌ترین مقررات پس از تقنین و تدوین، به گوش همه برسد و بر اجتماعات بشری ابلاغ گردد ولی در مرحله‌ی اجرا ناکام بماند و مردم به آن عمل نکنند خوشبخت می‌شوند؟ هرگز.

درست مثل این که طبیب برای معالجه‌ی بیمارانش نسخه‌ها بنویسد و به دست آن‌ها بدهد و آنان را از بایدها و نبایدهای بهداشتی و درمانی آگاه سازد ولی هیچ کدام دستورات پزشک را انجام ندهند و با او به لجاجت و عناد

برخیزند، از آلودگی‌ها و چیزهای زیان‌آور دوری نجویند، داروهای لازم را مصرف نکنند و بر اثر جهالت و تعصب و حماقت به جای اطاعت از طبیب، دشنامش گویند و با او بجنگند بدیهی است در این صورت نه تنها درمان نمی‌شوند و سلامتی خود را بازنمی‌یابند بلکه پیوسته در رنج و درد و بدبختی می‌مانند تا سرانجام چراغ زندگی‌شان خاموش شود و در کام مرگ فروروند.

مردم دنیا نیز اگر بخواهند از قتل و غارت و جنگ و خون‌ریزی و جنایت و دزدی و فقر و جهل و خفقان و نیرنگ‌های شیطانی و حکومت‌های فاسد و زورگویان ستمگر نجات پیدا کنند و پرچم عدل جهانی را در زمین برافراشته و به خوشبختی ابدی نایل گردند باید نسخه‌های آسمانی و دستورات پیامبران و امامان را که پزشکان حقیقی روح بشرند به کار ببندند و از آن‌ها پیروی کنند.

امیر مؤمنان علیه السلام در مقام بیان اهمیت قوانین شریعت و نقش مهم مقررات دین در نجات بشریت، احکام الهی و دستورات مکتب وحی را به باید‌ها و نباید‌های پزشکی مثل زده، مردم را مانند بیمارانی محتاج به دارو و درمان دانسته و دین را نسخه‌ی شفابخش آنان معرفی نموده و فرموده است:

يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَىٰ وَرَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّبِيبِ، فَصَلِّحْ الْمَرْضَىٰ
فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّبِيبُ وَتَدْبِيرِهِ بِهِ، لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَيَقْتَرِحُهُ، أَلَا
فَسَلِّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ تَكُونُوا مِنَ الْفَائِزِينَ.^۱

ای بندگان خدا شما مانند مریض هستید و پروردگار جهان‌ها مانند طبیب می‌باشد. سلامتی و مصلحت بیماران در (انجام دستورات پزشک و عمل به) دانسته‌ها و تدبیر وی می‌باشد، نه در دلخواه مریض و آنچه بیمار هوس نموده و به آن میل دارد.

هشیار باشید، در برابر امر خدا تسلیم بوده و از او اطاعت کنید تا رستگار گردید.

نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مانند طبیعی حاذق و دلسوز دانسته که برای درمان دردهای روحی و بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی به راه افتاده تا مردم غفلت زده و سرگردان را از کوردلی و انحراف و انحطاط‌رهای بخشد:

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ مِنْ ذَلِكَ
حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ، وَ آذَانٍ صُمٍّ، وَالسِّنِّةِ بُكْمٍ، مَتَّبِعٌ
بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.^۱

پیامبر طبیعی است که برای درمان بیماران به وسیله‌ی طبش، سیار است و پیوسته گردش می‌کند، مرهم‌های شفا بخشش را آماده و ابزار داغ کردن زخم‌ها را گذاخته، هر جا لازم باشد آن‌ها را به کار گرفته، دل‌های کور (و بی‌بصیرت و نابینای حقیقت و گرفتار جهل و لجاجت) و گوش‌های ناشنوا (از شنیدن حق) و زبان‌های لال (از گفتن حقایق) را بهبود بخشد و با دارو و درمان (و نسخه‌های آسمانی) خود، بیماری غفلت و حیرت را از مردم بزداید.

بنابراین باید قوانین عادلانه در جامعه اجرا شود و مردم براساس اوامر و نواهی خدا زندگی کنند تا در دنیا و آخرت خوشبخت و رستگار باشند.

آزادی بشر در هدایت‌پذیری

نکته‌ی مهم این است که خداوند سبحان، بشر را آزاد آفریده و به او اختیار داده تا به قلّه‌های بلند معرفت و اوج انسانیت برسد.

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۰۷، صفحه‌ی ۳۲۱

فرشتگان در تسبیح و تقدیس ربوبی مجبورند، حیوانات در جهت حرکت براساس غرایز ذاتی خود مقهورند، جمادات در برابر قوانین آفرینش محکومند اما انسان دارای اختیار است و پروردگار مهربان او را آزاد آفرید، تا به خواست خود راه حق و برنامه‌ی درست زندگی را انتخاب کند و در مسیر عدل و شرف گام بردارد.

خالق یکتا تمام پدیده‌های هستی را هدایت نموده و جز بشر، همه را به پیروی از هدایتش مجبور ساخته، اما فقط انسان را در هدایت‌پذیری آزاد گذاشته تا با اراده‌ی خود قانون الهی را اجرا کند و بدون الزام و جبر تکوینی، خدا را عبادت نماید.

خورشید و ماه چنین قدرتی ندارند؛ دریاها و کوه‌ها این اختیار را ندارند، کهکشان‌ها و ستاره‌ها این توان را ندارند که بگویند اگر بخواهیم از قانون آفرینش اطاعت می‌کنیم و اگر نخواهیم اطاعت نمی‌کنیم، ولی تنها بشر است که به قلم قضای الهی و تقدیر ربوبی، این قدرت و آزادی را دارد که اگر بخواهد تسلیم و فرمانبردار باشد و اگر نخواهد گردنکشی و عصیان کند.

البته راز مهم تکامل انسان همین آزادی است که با اراده و خواستش خدا را پرستد و دعوت حق را بپذیرد و زندگی خود را بر محور عدل و داد قرار دهد و از گناه و پلیدی پرهیزد تا چنان به معبودش تقرب یابد و در ملکوت عالم اوج بگیرد که فرشتگان آسمان‌ها خدمتگزارش گردند و در اثر عبادت و اطاعت مطلق و تسلیم بودن در پیشگاه حضرت احدیت، به مقامی برسند که اراده‌اش در کائنات نافذ گردد و پدیده‌ها و سنن آفرینش مطیعش باشند و در برابرش خضوع کنند.

در حدیث قدسی آمده که خداوند فرموده:

يَا بَنَ آدَمَ اَنَا مَلِكٌ لَا اَزُولُ اِذَا قُلْتُ لَشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ، اَطِئْنِي فِيمَا

أَمْرُكَ وَأَنْتَهُ عَمَّا نَهَيْتُكَ حَتَّى تَقُولَ لِشَيْئٍ كُنْ فَيَكُونُ.^۱

ای فرزند آدم، من مالک حقیقی و دارای سلطنت زوال‌ناپذیری هستم، هر گاه به چیزی گفتم باش می‌باشد (یعنی هر گاه چیزی را اراده کنم و فرمان من به ایجاد آن صادر شود به وجود می‌آید) تو اوامر مرا اطاعت کن و از آن چه نهی کرده‌ام اجتناب کن تا (به مقامی برسی که به اراده و اجازه‌ی من) تو هم به چیزی گفتم باش (و خواستی ایجاد شود) به وجود آید.

این جایگاه والای انسان در جهان آفرینش است که حتی فرشتگان را بدان راه نیست.

راز این همه قدر و منزلت در این است که مؤمن پاکدامن از روی اختیار خدا را بندگی می‌کند و با آن که قدرت بر عصیان دارد و می‌تواند از اختیار خدادادی سوء استفاده نموده به جای اطاعت، به راه طغیان و معصیت برود برای رضای خدا و خشنودی الهی از خواسته‌های نفسانی چشم می‌پوشد، و سوسه‌های شیطانی را می‌کوبد، به پسند و ناپسند خَلق اعتنا نمی‌کند، در بند بندگی حق درمی‌آید و جز در راه او قدمی بر نمی‌دارد.

این اثر بندگی و عبادت خالصانه است که کراماتی از قبیل طی الارض و راه رفتن روی آب و شفا دادن بیماران و آگاهی از قلوب و تخلیه‌ی روح و گفتگو با ارواح، کمترین آن‌ها است.

درباره‌ی کرامات اولیاء الله، خاطرات و حکایات شگفتی هست که برخی از آن‌ها را در مجموعه‌ای گرد آورده و امیدوارم به توفیق الهی به چاپ و نشر آن موفق شوم.

هدایت تکوینی و تشریحی

خداوند مهربان در نظام آفرینش دوگونه هدایت دارد. یک هدایت تکوینی یعنی برای تمام مخلوقات و پدیده‌های هستی قوانینی قرار داده و آنها را به لوازم خلقتشان مجهز ساخته و اراده کرده که همه به فرمان اجتناب‌ناپذیر او در مسیری که مقرر نموده به جبر حرکت کنند.

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.^۱

پروردگار ما خداوندی است که به هر چیزی، آن را که خلقتش اقتضا داشت عطا کرد سپس هدایت و رهبری‌اش نمود.

فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.^۲

خداوند به آسمان و زمین فرمان داد که خواه یا ناخواه بیایید (شاید به این معنی باشد که به وجود آید و شکل بگیرد) آنها گفتند: آمدیم در حالی که فرمانبردار و مطیع هستیم.

تفسیر روان جاوید، در شرح این آیه گوید:

«پس (خداوند) به لسان قدرت و جنبه‌ی سلطنت به آسمان و زمین فرمود: بیایید در تحت نفوذ اراده و مشیت من، خواه یا ناخواه، چون تمکن ندارید از خودتان که از تدبیر من بیرون باشید و آن دو به لسان حال یا مقال، مناسب با احوال خودشان عرضه داشتند: آمدیم با انقیاد و اطاعت ذاتی و طبعی خودمان و موجوداتمان.»

۱. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵۰

۲. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۱۱

و به این مناسبت از آن دو به جمع ذوی العقول تعبیر شده و این در واقع مثلی است برای قدرت و سلطنت الهیه بر آسمان و زمین و موجودات آن دو، و اجابت و اطاعت ذاتی و طبیعی آنها از او، مانند «كُنْ فَيَكُونُ» که مکرر ذکر شده مراد، امر تکوینی و اطاعت ذاتی است.^۱

هدایت دیگر، هدایت تشریحی نامیده شده یعنی خداوند، به انسان در پاره‌ای از امور اختیار داده و پس از اعطای نور عقل و فروغ وحی، او را به باید‌ها و نباید‌های زندگی فردی و اجتماعی اش آگاه ساخته، سپس در اطاعت یا عصیان آزادش گذاشته است.

می‌توان گفت بشر از دو گونه هدایت بهره‌مند است: در امور مربوط به آفرینش و طبیعت، مانند سایر پدیده‌ها، مجبور است و خواه ناخواه باید از سنت‌های الهی در نظام خلقت اطاعت کند.

چنانکه تابش خورشید و گردش زمین و بارش باران و رویش گیاه به جبر اتفاق می‌افتد و دریا و صحرا و کوه و ماه و ستاره و سایر کائنات، محکوم قانون جاذبه و دافعه و مجبور به پیروی از مقررات تکوینی هستند انسان نیز محکوم این قوانین است و نمی‌تواند از فرمان تکوینی خدا سرپیچی کند.

به دنیا آمدن، دندان درآوردن، گردش خون در بدن، اعمال اندام و جوارح، پیدایش غرایز طبیعی، سپید شدن موها و ضعف قوا در پیری و سرانجام، مرگ و انتقال به جهان دیگر، همه از شئون اجباری حیات آدمی است که بخواهد یا نخواهد به اراده‌ی خداوند انجام می‌شود و باید مانند مخلوقات دیگر در مسیر هدایت تکوینی به جبر حرکت کند.

۱. تفسیر روان جاوید، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۴۹

در کنار این امور تکوینی و جبری، یک امور اختیاری هم در زندگی فردی و اجتماعی بشر وجود دارد که در آن موارد، به او آزادی عمل داده شده و از سایر آفرینش ممتاز گردیده است.

پروردگار حکیم براساس حکمت و رأفتش انسان را گرامی داشته و نعمتی برتر از آن چه به بقیّه‌ی مخلوقات داده به انسان بخشیده است.

همه مجبور و سر به فرمان‌اند و ذره‌ای قدرت سرپیچی از قانون او را ندارند، اما به انسان در انتخاب راه، آزادی داده و خواسته که با اراده‌ی خویش به عبادت و بندگی خدا پردازد.

قرآن کریم درباره‌ی هدایت تشریحی فرموده :

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^۱

ما انسان را راهنمایی کردیم و به راه درست، هدایت نمودیم. او یا شکرگزار است و یا ناسپاس.

براساس این اختیار، ثواب و عقاب به وجود می‌آید. خداوند عادل حکیم، مؤمنان را که با اراده‌ی خود هدایت تشریحی را پذیرفته و دستورات الهی را انجام داده‌اند از پاداش دنیوی و اخروی و بهشت و نعمت‌های ابدی بهره‌مند می‌سازد و ناسپاسان را که به اختیار خود از مسیر هدایت تشریحی خارج شده و گمراهی و طغیان و گناه را برگزیده‌اند به مجازات دنیا و عذاب آخرت تهدید نموده است. آیات و احادیث در زمینه‌ی هدایت انسان و جهان و شرح آن چه به اختصار بیان شد فراوان است که از نقل آن‌ها صرف نظر نمودیم.

بشر و عصیان

تاریخ بشر نشان می‌دهد که متأسفانه اکثر مردم در اجرای قوانین عادلانه و اطاعت از تعالیم پیامبران، درست عمل نکردند و بسیاری از آنان ظلم و ظلم‌پروری را برای رسیدن به دنیای خود، بر دادمحوری و ستم‌ستیزی ترجیح دادند.

پیامبران از سوی پروردگار مهربان برای هدایت بشر آمده‌اند و دستورات الهی را برای رستگاری انسان در دو جهان آورده‌اند اما هزاران افسوس که بشر ظلوم جهول، از اختیاری که خدا به او داده تا به عالی‌ترین قله‌های کمال و سعادت برسد سوء استفاده نموده و به راه هوی‌پرستی و طغیان قدم نهاده، به جای تسلیم در برابر اوامر ربّانی و قانون‌محوری، به قانون‌گریزی پرداخته است.

بیشتر مردم به جای کوشش در راه احیای عدالت، به گمراهی و عصیان رو آوردند. پیام‌آوران وحی را تکذیب کردند، آیین الهی را به تمسخر گرفتند، مربیان آسمانی را شکنجه و آزار نمودند، برخی از انبیا و اوصیا را کشتند، شرک ورزیدند، به قانون‌شکنی و عدل‌ستیزی برخاستند، بیعت کردند و پیمان شکستند، فروغ حق را ندیدند و به راه ستمگران رفتند، جنایت و خیانت پیشه ساختند. از انصاف و شرف و انسانیت رو گرداندند. کتاب خدا را بستند و به القائات شیطانی پیوستند، از تقوی و پاکی بریدند و هواهای نفسانی را به روی خود گشودند. آه از طغیان و عصیان بشر.

رویدادهای تاریخی و آیات و اخبار بسیاری گویای این حقیقت تلخ و رسوایی بشری است که فقط به یادآوری چند آیه بسنده می‌کنیم:

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ.

خداوند برای تسکین خاطر پیامبر اکرم و بیان این‌که تنها او مورد تکذیب

کافران قرار نگرفته بلکه انبیای پیشین نیز از سوی امت‌هایشان تکذیب و اذیت شده‌اند به سرگذشت برخی از آنها پرداخته و فرموده است:
قبل از آنها قوم نوح و اصحاب رس و قوم ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب نمودند.

وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ .

و نیز قوم عاد و فرعون و قوم لوط (به تکذیب پیامبرانشان پرداختند).

وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ^۱

و جنگل‌نشینان (یعنی قوم شعیب) و قوم تُبَّع (که در نواحی یمن می‌زیستند). همه‌ی اینان رسولان الهی را تکذیب نمودند. پس سزاوار عذاب خدا شدند.

بار دیگر نیز خداوند به همین شیوه با رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفته و فرموده :

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ .

می‌دانیم که آن چه (ستمکاران و مخالفان) می‌گویند تو را اندوهگین می‌سازد ولی (غمناک نباش زیرا آنان که به انکار و تکذیب برخاسته‌اند، در حقیقت) به تکذیب تو نپرداخته‌اند بلکه ظالمان، آیات خدا را انکار می‌کنند.

وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَنَّهُمْ نَصَرْنَا^۲ .

۱. سوره‌ی ق، آیه‌های ۱۲ تا ۱۴

۲. سوره‌ی انعام، آیه‌های ۳۳ و ۳۴

پیش از تو نیز رسولانی تکذیب شدند و بر تکذیب‌ها شکیب ورزیدند و آزار و شکنجه دیدند (ولی صبر کردند و مقاومت نمودند) تا وقتی که یاری ما به آنها رسید.

در سوره‌ی چهلّم قرآن سرگذشت مردمی بیان شده که گاهی افکار باطل خود را علم می‌پنداشتند و گاهی به بافته‌های ذهنی و معلومات فلسفی خویش دلخوش بودند و زمانی به پیشرفت‌هایشان در شئون دنیوی مانند صنایع و کشاورزی و تجارت مغرور گشتند و مجموع دانستنی‌هایشان در فلسفه و طبیعت و صنعت، آن‌ها را در غروری جاهلانه فرو برده بود.

از این رو خود را از وحی الهی بی‌نیاز پنداشتند و تعالیم پیامبران و تهدیدهای آنان را به تمسخر گرفتند، تا سرانجام همان عذاب‌های آسمانی که مورد نیشخند و تمسخرشان بود دامگیرشان شد و نابودشان ساخت.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ^۱.

هنگامی که پیامبران (برای هدایت) آنان با معجزات و دلایل روشن آمدند آن‌ها به دانش خود (در علوم مادی و فلسفی و جدلی) دل بسته و خوش حال و فرحناک بودند (و معارف دینی و هدایت انبیا را هیچ شمردند ولی دیری نپایید که این شادی و غرور علمی خاموش شد و تهدید و عذاب الهی آن‌ها را دربر گرفت) و آن‌چه را استهزای می‌کردند بر سرشان فرود آمد.

باز خداوند مهربان برای دلجویی و تسلی خاطر حبیبش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به او می‌فرماید:

۱. سوره‌ی مؤمن (که غافر نیز نام دارد)، آیه‌ی ۸۳

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ.^۱

همچنان (که پیامبران پیشین را مبعوث نمودیم) تو را نیز در بین امتی فرستادیم که قبل از آن‌ها امت‌هایی بودند و منقرض شدند، تا آن‌چه را بر تو وحی نمودیم بر آن‌ها بخوانی، با آن‌که ایشان کفر می‌ورزند و خداوند بخشنده را (که نعمت و رحمت و احسانش همه را دربر گرفته) انکار می‌کنند.

وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ
فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ.^۲

پیامبران قبل از تو را نیز استهزا نمودند، من به کافران (و دین‌ستیزان) مهلت دادم، آن‌گاه ایشان را (مجازات نمودم و به کیفرشان) گرفتم، پس (دیدی که) عقوبت و عذابم چگونه بود؟!

عدل جهانی چه شد؟

پیامبران که برای براندازی ظلم و بیدادگری و احیای عدل جهانی برانگیخته شدند و قوانین عادلانه را برای بشر به ارمغان آوردند تا آرزوی قلبی و فطری مردم را تحقق بخشند و هدف آفرینش را به ثمر برسانند ناکام ماندند و عدالت اجتماعی، زیر چکمه‌ی قلدران و ظالمان پایمال گردید و به دست هوی پرستان و طاغوتیان نابود شد و تا امروز، تلاش‌ها و رنج‌ها و فداکاری‌های سفیران آسمانی و حتی شهادت حجّت‌های خداوندی در تحقق این آرمان شکوهمند انسانی نافرجام ماند و به نتیجه‌ی نهایی نرسید.

۱. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۰

۲. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۲

خودکامگان و دنیاطلبان دین را بازیچه و مورد تمسخر قرار دادند و نه فقط زمامداران و سران دولت‌ها بلکه اکثر افراد ملت‌ها نیز به جای اطاعت آزادانه از دیانت، به راه ریاست و لذت رفتند و در کسب ثروت کوشیدند، بیشتر مردم دنیا از آزادی به جای عبادت و بندگی، بی‌بندوباری و هرزگی و پلیدی خواستند، به جای آن که اراده‌ی خود را در آموختن ارزش‌های والای انسانی و عمل به تکالیف عقلی و شرعی قرار دهند در راه دزدی و خیانت و فریب‌کاری و حق‌کشی و بی‌عفتی و بی‌انصافی، به تباهی کشیدند و اختیاری را که خدا به آنان داده تا در سایه‌ی آن، تعالی معنوی و عزّ دنیوی و سعادت ابدی به دست آورند در لجن‌زار آلودگی‌های اخلاقی و مفساد اجتماعی فرو بردند و به تیره‌روزی و بدبختی گرفتار شدند.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ^۱

فساد و تباهی و ویرانی، در دریا و خشکی، بر اثر کردار و رفتار مردم پدید آمد.

این ندای قرآن و پیام وحی است.

فساد شدن شهرها، بدبختی‌ها، رسوایی‌ها، نگرانی‌ها، بیماری‌های روحی، آشفتگی‌های روانی، خودکشی‌ها، ناامنی و جنگ و خون‌ریزی‌ها و هزاران درد بی‌درمان دیگر که زندگی مردم را احاطه کرده، همچنین آلودگی آب‌ها، ناامن شدن دریاها، نابود شدن آبزیان و حوادث ناگوار و جریان‌های زیان‌باری که از شهرهای ساحلی تا ژرفای اقیانوس‌ها را به تباهی کشانده، همه و همه به سبب گناهان و جنایات بشری پدید آمده و دست ظلم و قانون‌شکنی و ستمگری

آدمیان در آن نمایان است.

ظلم و تعدی، اثر وضعی دارد. هر جا گناه و پلیدی رواج یافت نکبت و بدبختی می بارد.

این سنت تکوین است که ستم و عصیان، ناامنی و فساد می آورد. قانون‌گریزی و عهدشکنی، باعث تیره‌روزی می شود. دروغ و فریب‌کاری، سلب اعتماد می کند. از بین بردن حق محرومان، بذر کینه و دشمنی می کارد. ستم‌پروری و ذلت و فرومایگی، دیکتاتور می سازد. دیکتاتورها، محیط خفقان و وحشت ایجاد می کنند.

قدرت‌های جهانی، جنگ و ناامنی می آورند، ملت‌ها را به جان یکدیگر می اندازند. سلاح‌های مرگبارشان را می فروشند. خانه‌ها را ویران و مردم را آواره می سازند. مردم ضعیف را استثمار می کنند، آنان را در جهل و فقر و نیازمندی نگه می دارند. جلوی تعالی فرهنگی و ترقیات مادی و رشدشان را می گیرند. نمی گذارند نیروهای نظامی و دفاعی خود را تقویت کنند. دانش روز و تکنیک و اقتصاد سالم و استقلال را از آنان دریغ می نمایند و به جای رشد اقتصادی و پیشرفت علمی، با تهاجم فرهنگی، مغزها را تخدیر می کنند و بر جنایت و تبه‌کاری می افزایند. به اسم آزادی زن، بی‌عفتی و بی‌بندوباری زنان و بی‌غیرتی مردان را دامن می زنند، تا اساس خانواده‌ها متزلزل شود و جامعه تباه گردد. به نام حقوق بشر، جنایت و ستم را گسترش می دهند. به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم، استقلال‌طلبان و آزادی‌خواهان را در بند می کشند. زیر چتر حمایت از منافع ملی خود، مردم بی‌گناه و بی‌دفاع را به رگبار گلوله می بندند. با شعار زیبای آزادی، خائنان را پناه می دهند، تروریست می پرورانند و قلب آزادمردان و ظلم‌ستیزان را نشانه می گیرند.

از حضرت باقرالعلوم علیه السلام روایت شده که فرمودند:

مَا مِنْ نَكْبَةٍ يُصِيبُ الْعَبْدَ إِلَّا بِذَنْبٍ وَمَا يَغْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ.^۱

هیچ ناگواری و رنج و سختی به آدمی نرسد مگر به سبب گناه، و بیشتر گناهان را خدا عفو می‌کند.

قرآن در بیان ارتباط گناهان با گرفتاری‌های انسان می‌فرماید:

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ.^۲

هر بلا و مصیبتی دامنگیرتان شود در اثر گناهی است که انجام داده‌اید. و خداوند بسیاری از معاصی را می‌بخشد و عفو می‌کند.

بنابراین بین ظلم و طغیان با گرفتاری‌ها و نکبت‌ها ارتباط وضعی است. میان نافرمانی خدا و دین‌گریزی با دردها و مصیبت‌های طاقت‌فرسا، پیوند تکوینی و طبیعی است.

چه باید کرد؟

تا وقتی بشر قانون خدا را اجرا نکند و از رهبران الهی روگردان باشد در همین بدبختی‌ها و ناکامی‌ها خواهد ماند.

تا زمانی که مردم با اختیار خود از عصیان و ستم دست برندارند و خواهان حجّت خدا نگردند در آتش همین جهنمی که به پا شده و سراسر قتل و غارت و آدمکشی و جنگ و ویرانی و ننگ و تیره‌روزی و هزاران مصیبت خونبار دیگر است خواهند سوخت.

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۶۹، حدیث ۴

۲. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۳۰

تا ملت‌ها از ظلم و بیدادگری به ستوه نیایند و تشنه‌ی عدالت نگردند
چشمه‌ی عدل جهانی به جوشش نخواهد آمد.

آب کم جو تشنگی آور به دست

تا بجوشد آبت از بالا و پست

تا هنگامی که مردم به تعالی فرهنگی و رشد فکری و تکامل روحی نرسند و با
اراده‌ی خود، از دنیاطلبی و هواپرستی دست برندارند و آزادانه مطیع حق و
مجری عدالت نگردند اگر ده‌ها کتاب آسمانی دیگر هم نازل شود و بارها دین
الهی بر آن‌ها ابلاغ گردد باز شریعت را به بازی می‌گیرند و معارف و حیانی را
انکار می‌کنند. اگر پیامبران دیگری هم مبعوث شوند و امامان دیگری هم بیایند
تعالیم و احکامشان را به تمسخر می‌گیرند و به آن‌ها ظلم می‌کنند.

اگر حضرت مهدی علیه السلام غایب نمی‌شد او را نیز مانند پدران مظلومش
می‌کشتند. و اگر او هم که آخرین حجّت خدا است به شهادت می‌رسید امید بشر
برای عدل جهانی از بین می‌رفت و هرگز انسان به این آرزوی دیرینه و
خواسته‌ی فطری‌اش نمی‌رسید.

خدای مهربان، آخرین سفیرش را به پنهان‌زیستی که بهترین حافظ طبیعی و
نگهبان مطمئن است دستور داد تا از تیغ ستمگران در امان باشد و زنده بماند و
بشر به ستوه آمده از بیدادگری‌ها و تشنه‌ی عدالت را نجات بخشد و دنیای
مالامال از وحشی‌گری و درنده‌خویی و ظلم و فساد را به جهانی سرشار از
کرامت‌ها و فضیلت‌ها و ارزش‌های انسانی و زیبایی‌های معنوی و جلوه‌های
ربّانی و عدالت و آزادی مبدّل سازد.

در مدارک اسلامی از رسول گرامی نقل شده که فرمودند:

الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ إِذَا ظَهَرَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا
كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا وَظُلْمًا.^۱

مهدی از فرزندان من است که برای او غیبتی است. وقتی ظهور نماید زمین را پر از عدل و داد کند چنانکه (پیش از ظهورش) لبریز از ظلم و ستم گردیده است.

خلاصه اگر آخرین حجّت خدا هم مانند پیشینیانش شهید شود اولاً هدف خلقت و آرمان بعثت ناتمام می ماند و زحمات انبیا و اوصیا از بین می رود، ثانیاً بشر از آینده اش ناامید می گردد و انتظارش برای صلح جهانی و عدل همگانی خاموش می شود.

گاهی فرد، امیدوار است، گاهی اجتماع امیدمند است. امید اجتماعی مثل رگ حیاتی جامعه است و همان طور که اگر فرد، امیدش را از دست بدهد و دچار یأس گردد تمام تلاش هایش متوقف می شود، اجتماع نیز اگر ناامید گردد مانند پیکری بی روح، فاقد نشاط و کوشش می شود و فروغ حیاتش خاموش می گردد. وجود منجی و ظهور او برای حاکمیت عدالت بر پهنه ی گیتی، از امیدهای اجتماعی همگانی است که در تمام ادیان و مذاهب، ریشه دارد و همه ی مردم دنیا از هر نژاد و مذهب، و با هر ایده و مسلک، چشم به ظهور نجات بخش دادگری دوخته اند که قیام کند و آنها را از نکبت جنگ و خونریزی و نگرانی و فقر و بدبختی رهایی بخشد.

معنای غیبت

«عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا»

غیبت به چه معنی است و مراد از پنهان‌زیستی حضرت مهدی علیه السلام چیست؟

آیا غیبت به معنای نامرئی بودن آن حضرت است و منظور این است که جسم مبارک امام زمان سلام الله علیه از دیده‌ها پنهان است؟ آن گونه که هیچ‌کس او را نبیند و با آن که در مکانی وجود دارد در عین حال، آن مکان، خالی از جسم مقدّسش دیده شود؟

گرچه غیبت به این معنی، نه تنها امتناع ذاتی و وقوعی ندارد بلکه در تاریخ معجزات و کرامات در زندگی پیامبران و امامان و اولیای خدا بارها اتفاق افتاده و در مورد حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه نیز ممکن است در پاره‌یی از موارد به سبب اعجاز و تصرّف در چشم‌ها، شخص آن بزرگوار، از چشم‌ها پنهان گردد و جسم شریفش دیده نشود.

اما براساس ادله و اخبار به نظر می‌رسد که غیبت، به معنای ناشناس بودن و اختفای عنوان امام عصر سلام الله علیه است.

بنابراین در ایام نهان‌زیستی، مشاهده‌ی آن حضرت و جسم مبارکش امکان دارد ولی شخصیت حقیقی و عنوان واقعی‌اش پنهان است، یعنی در زمان غیبت گرچه ممکن است مردم حضرتش را ببینند، اما او را نمی‌شناسند. یکی از شواهدی که این معنی را می‌رساند همین جمله از پیام امام است که فرمودند:

«وَلْتَعَجَّلْتُ لَهُمُ السَّعَادَةَ بِمُشَاهَدَتِنَا، عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا»

اگر شیعیان ما در وفاداری به پیمان‌شان همدل و همداستان بودند میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و زودتر به سعادت دیدار ما می‌رسیدند، به دیداری شایسته و بایسته، یعنی دیداری که ما را چنان‌که باید بشناسند، نه دیداری که تنها ملاقات شخص ما باشد، بدون شناخت عنوان و شخصیت ما، بلکه مشاهده‌ی همراه با شناخت حقیقی و راستین.

اگر غیبت به معنای اول، یعنی پنهان بودن شخص و مخفی بودن جسم حضرت باشد با این جمله نمی‌سازد، زیرا کافی بود بفرمایند: «میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و زودتر به سعادت دیدار ما می‌رسیدند» پس جمله‌ی «دیدار با معرفت درست و شناخت راستین» لزومی نداشت.

خلاصه از این جمله استفاده می‌شود که مردم به علت وفا نکردن به عهد امامت دچار دوران غیبت شدند و از دیدار حضرتش با عنوان اصلی و شناخت حقیقی او محروم گشتند.

معنای این سخن آن است که ملاقات در زمان غیبت امکان‌پذیر است اما به گونه‌ای که عنوان امام را ندانند و هنگام دیدار، از شخصیت واقعی ایشان غافل باشند.

چنانکه بسیاری از افراد در ایام غیبت، آن بزرگوار را مشاهده نموده‌اند اما

ندانسته‌اند که وی همان فرزند امام عسکری علیه السلام و حجّت غایب الهی و مهدی موعود می‌باشد، گرچه بعد از ملاقات و جدا شدن، براساس قرائن و شواهدی به عنوان اصلی آقا پی بردند و از اعجاز و کرامت یا اموری دیگر دانسته‌اند که به دیدار مولایشان توفیق یافته‌اند، مانند حاج علی بغدادی، علی بن محمد شوشتری، محمد بن ابوالقاسم حاسمی، شهید ثانی، سید مهدی قزوینی و اشخاص دیگری که قضایای برخی از آنها در کتاب‌ها نقل شده است.

یکی از این افراد موفق که شایسته‌ی دیدار امام زمانش گردید فقیه عالی قدر مرحوم «شیخ محمد طه نجف» بود که ماجرای تشرّفش را چنان که خود از یکی از مراجع بزرگوار شنیده‌ام برایتان حکایت می‌کنم:

حکایت یک تشرّف

مرحوم آیه الله آقای «شیخ محمد طه نجف» از مراجع شیعه و معاصر فقیهان نامدار عالم تشیع، آیات عظام سید محمد کاظم یزدی و میرزا محمد تقی شیرازی و آخوند خراسانی اعلی الله مقامهم بوده است.

ایشان که در اواخر زندگی نابینا شده بود پس از یک عمر تحصیل و تدریس و عبادت و انجام وظایف شرعی و تلاش در راه احیای مبانی دینی، دچار این دغدغهی خاطر و نگرانی شدید روحی گشت که مبادا بعد از سال‌ها زحمت و رنج، آخرتم تباه شود و روز قیامت، در مورد فتاوایی که صادر کرده‌ام و جوهری که از مردم گرفته‌ام و مواردی که وجوه را در آن صرف نموده‌ام محاکمه شوم و کیفری سخت در پیش داشته باشم.

این فکر، سوهان روح آن بزرگ مرد شده بود و پیوسته آزارش می‌داد. شاید برای تسلای دلش با خود می‌گفت بالأخره آن چه فتوی داده‌ام از روی مدارک و

ادله بوده و بدون کوتاهی و تقصیر و بی دخالت هوی و هوس، براساس استنباط و اجتهاد رأی داده‌ام پس ان شاء الله عقوبتی در کار نیست و جوهری که گرفته‌ام و در مواردی که مصرف کرده‌ام نیز ظاهراً درست بوده و من که غیب نمی‌دانم و مأمور به باطن‌ها و واقع امر نیستم.

اما باز این اندیشه در ذهنش می‌آمد که مبدا در اجتهاد تقصیری داشته و در منابع فقه و استخراج احکام، دقت لازم را انجام نداده باشم، مبدا در پاره‌ای از موارد آن چه مصرف کرده‌ام بی جا بوده و به غیر مستحق رسیده باشد، این مبداها چنان روان او را آشفته و نگران کرده بود که آرام و قرارش را رفته و روز و شبش را تیره نموده، به افسردگی و تأثر شدیدی دچارش ساخته بود.

سرانجام به این فکر افتاد که برای حلّ این عقده به حضرت امیر علیه السلام متوسّل شود.

از این رو به حرم مطهر علوی شرفیاب شد و پس از زیارت، از آن بزرگوار خواست که رفع این مشکل کنند و او را از این درد روحی و اضطراب خاطر نجات دهند.

چند روزی این گونه گذشت و هر وقت برای زیارت مشرف می‌شد همین حاجتش را تکرار می‌کرد.

این زیارت‌های مکرر و اظهار حاجت، از چند روز به چند ماه کشید ولی خبری از اجابت نشد.

شیخ محمد طه نجف که خود مردی فقیه و صاحب نظر بود از این توسّلات مکرر، ملالتی پیدا نکرد و خسته نشد و همچنان بر تکرار حاجتش ادامه داد تا سه سال بر این منوال سپری شد.

درخواست گشایش و حلّ این مشکل برای او یک عادت شده بود و در طی

سه سال هر وقت به زیارت می‌رفت حاجتش را نیز عرضه می‌داشت. تا آن که پس از سه سال روزی در حرم مطهر، خیلی منقلب شد، از عمق جان سوخت، اشکش ریخت و از ژرفای دل ناله کرد و با صدای بلند التماس نمود و از حضرت کمک خواست.

گرچه او نابینا بود ولی می‌دانست مردمی که اطراف ضریح مقدس علوی مشغول زیارت هستند متوجه وی می‌شوند و شاید چنین گریه و زاری با صدای بلند از یک فقیه نامی که مورد نظر همگان و مقتدا و پیشوای شیعیان است عجیب بنماید و خوش منظر نباشد اما با این همه نتوانست خودداری کند و احساسش را پنهان سازد.

حال او در آن هنگام، قابل وصف نیست. دریای وجودش به تلاطم آمده و امواج پرخروش باطنش، در اشک دیده و صدای زار و حال زارش تبلور یافته بود، بدون آن که ملاحظه کند چه شخصیتی است و در حرم شریف و منظر عموم نشسته و مردم درباره‌اش چه خواهند گفت گریه می‌کرد و توسل می‌جست. پس از ساعتی اشک و آه و تأثیری جانکاه، از جا برخاست و آرام آرام به راه افتاد.

از حرم بیرون رفت و راهی خانه شد، ولی چنان حال زارش در چهره‌ی پریشانش آشکار بود که هر کس به وی می‌رسید می‌پنداشت مرضی بر او عارض شده است.

او پیوسته رنج می‌برد و راز خویش در دل نهان می‌داشت و از ترس حساب و کتاب قیامت بر خود می‌لرزید.

آن شب حضرت امیر علیه السلام را خواب دید، در عالم رؤیا باز حاجتش را عرضه داشت و ملتمسانه خواست که از این غصه نجاتش دهند. آقا به او فرمودند:

«حَاجَتُكَ عِنْدَ ابْنِي الْمَهْدِيِّ»

حاجت تو نزد فرزندم مهدی (علیه السلام) است. شیخ از خواب بیدار شد و دانست درمان دردش، نزد مولایش صاحب الزمان علیه السلام است و باید به آن حضرت توسّل جوید. از آن روز حسب الامر امیرالمؤمنین علیه السلام به امام عصر ارواحنا فداه متوسّل شد.

سید علی بحرالعلوم از فقهای شیعه و صاحب کتاب ارزشمند «برهان الفقه» و از شاگردان نامی شیخ انصاری است.

وی نوهی سید مهدی بحرالعلوم است، فقیه کم نظیری که ماجرای تشرّفش خدمت امام زمان علیه السلام معروف است.

سید جعفر بحرالعلوم از کاسب‌های متدین و با صداقت نجف بود.

او می‌گفت: روزی در محضر سید علی بحرالعلوم بودم که قضیه‌ی عجیبی رخ داد.

داستان از آن جا شروع شد که مردی مرتاض وارد مجلس سید شد و در حضور ایشان نشست.

صحبت از ریاضت به میان آمد و وی مطالبی اظهار داشت. از جمله گفت: هر که نام خود و پدرش را به من بگوید من روی محاسباتی که دارم تاریخ ولادتش را دقیقاً می‌گویم.

یکی از حاضرین نام خود و پدرش را گفت، مرد مرتاض با اندک محاسبه‌ای، بی‌درنگ زمان تولّد او را گفت و صحیح بود، چند نفر دیگر همین گونه سؤال کردند و پاسخ درست شنیدند.

در این هنگام از او پرسیدند: اگر می‌توانی به ما بگو الان حضرت صاحب

الزّمان علیه السّلام کجا هستند؟!

مرد مرتاض قدری فکر کرد و محاسبه نمود اما راه به جایی نبرد، باز دقیق شد و حساب کرد، ولی چیزی نفهمید، بیشتر دقت کرد و زمانی گذشت باز هم نتیجه‌ای نگرفت.

به او گفتند بی جهت زحمت نکش و خودت را خسته نکن. این سرّی است که کسی از آن مطلع نشود.

مرتاض گفت: مهلتم دهید، بگذارید بیشتر محاسبه کنم، این امر مهمّی است که کشف آن به سادگی میسر نمی‌شود، دوباره تمرکز نمود و فکر کرد، مدّتی طول کشید تا محاسباتی انجام داد، ناگهان رنگش دگرگون شد و مانند غریقی که پس از ساعت‌ها دست و پا زدن در اقیانوسی بی‌کران، به ساحل رسیده باشد گفت: طه نجف، طه نجف. سپس پرسید: طه نجف کیست؟ الان امام زمان آن جا است.

گفتیم شیخ محمّد طه نجف از علمای نجف می‌باشد. آن‌گاه حدس زدیم طبق کشف این مرتاض، حضرت به منزل وی رفته باشند.

با عجله برخاستیم و به طرف منزل شیخ حرکت کردیم تا هر چه زودتر خود را نزد شیخ برسانیم و به سعادت دیدار امام زمان علیه السّلام نایل گردیم.

کوچه پس‌کوچه‌های نجف را پشت سر نهادیم و بعد از دقایقی، نزدیک سه راهی کوچه‌ی شیخ رسیدیم، در این هنگام دیدیم مردی با هیبت و وقار خاصّی، در لباس محترمین عرب‌های عراق، از کوچه‌ی منزل شیخ بیرون آمده و در حالی که پشتش به طرف ما است به سمت دیگر می‌رود.

ما بدون توجّه به ایشان وارد کوچه‌ی شیخ شدیم و خود را به منزل وی رساندیم، درب خانه باز بود و چون اتاق بیرونی شیخ معلوم بود و خادم را نیافتیم نزد شیخ شتافتیم.

وقتی داخل اتاق شدیم دیدیم زار زار گریه می‌کند، سلام کردیم و دورش نشستیم، از شدت گریه نمی‌توانست با ما سخن بگوید، قدری صبر کردیم تا کم‌کم آرام شد، سپس سید علی بحر العلوم قصه را از ایشان پرسید. با اندوه و تأثر گفت: به دستم آمد اما ندانسته از دستش دادم.

حیرت زده سؤال شد چه می‌گویی؟! باز اشکش جاری شد و با صدایی محزون گفت: امام زمان را می‌گویم، الان حضرت این جا بودند ولی من آقا را نشناختم، وقتی تشریف بردند دانستم چه فرصتی را از دست داده‌ام.

از او خواستیم تا جریان را برایمان تعریف کند. عقده گلویش را گرفته بود و مرتب گریه می‌کرد. کمی گذشت، سپس چنین حکایت کرد:

«بعد از سه سال که به حضرت امیر علیه السلام متوسل شدم و عرض حاجت نمودم فرمودند: حاجتت نزد فرزندم مهدی است، من نیز طبق دستور مولا، سر بر آستان حضرت بقية الله عليه السلام نهادم و برای حاجتم به ایشان توسل جستیم. امروز در اتاق نشسته بودم که شخصی وارد شد، من که نابینا هستم و او را نمی‌دیدم فکر کردم از مردم عادی است که آمده مسئله‌ای پرسد.

گفتم بیا نزدیک. وقتی نزدیک من ایستاد مسئله‌ای علمی طرح کرد، پاسخش را با توضیحی عوامانه دادم که اگر از عوام است بفهمد. به سخن من ایرادی گرفت، قدری فکر کردم و بار دیگر جوابی دادم، باز بر این جواب نیز اشکالی وارد کرد، کمی تأمل کردم و مطلبی گفتم، برای بار سوم در حرفم مناقشه کرد، من به کلی غافل بودم از این که این گونه سخن گفتن از یک مجتهد ملای حوزه دیده برمی‌آید، نه از یک شخص عامی.

سپس به فکر رفتم تا چیزی بگویم، در این هنگام آقا با لطف و مهربانی و رأفت و بزرگواری دستشان را بر شانه‌ام نهادند و فرمودند:

«أَنْتَ مَرَضِيٌّ عِنْدَنَا»^۱

این جمله را فرمودند و رفتند. ناگهان به خود آمدم و متحیر شدم که این چه شخصیتی بود که چنین عالمانه و حکیمانه سخن گفت و گفته‌هایم را مورد اشکال و مناقشه قرار داد و سپس با چنین تعبیری از من اظهار خرسندی و رضایت نمود.

آنگاه متوجه شدم که من به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه متوسل شده بودم و از ایشان حاجت می‌خواستم و آمدن این بزرگوار و سؤال و جواب‌هایشان عادی نبود. لذا دانستم حضرت صاحب الامر علیه السلام بودند که بر من منت نهاده و با جمله‌ی «أَنْتَ مَرَضِيٌّ عِنْدَنَا» حاجت روایم ساخته‌اند.

بی‌درنگ برخاستم و در حالی که منقلب بودم و گریه می‌کردم از اتاق بیرون دویدم اما هر چه صدا زدم و جستجو کردم کسی را نیافتم، ناچار برگشتم و جز حسرت و تأثر کاری از دستم برنیامد، دیدید چه طور سعادت به سراغم آمد ولی نفهمیدم و از دستش دادم».

شیخ طه نجف با سوز و گدازی و صف‌ناپذیر در حالی که اشک می‌ریخت و حسرت می‌خورد این قضیه را نقل کرد. آنگاه ما پی بردیم که وقتی وارد کوچه‌ی شیخ شدیم حضرت را دیده‌ایم که از کوچه بیرون آمده و به طرف دیگر می‌رفتند و دانستیم آن بزرگوار، در چند قدمی ما بودند، گرچه چهره‌ی نورانی و رخسار تابناکشان را ندیدیم اما از پشت سر، قامت مقدسشان را مشاهده کردیم، ما نیز در اندوه و حسرت نشستیم که نتوانستیم حضرتش را بشناسیم و به فیض ملاقاتش مشرف گردیم.

۱. یعنی تو نزد ما پسندیده و مورد رضایت هستی

نحوه‌ی تشرّفات

گاهی اتفاق افتاده که به اراده‌ی حضرت، اشخاصی به این سعادت رسیده‌اند که هنگام تشرّف، امام را شناخته‌اند و ایشان را با عنوان حقیقی‌شان مشاهده نموده‌اند و احیاناً پاره‌ای از مشکلات و گرفتاری‌هایشان را عرضه داشته و حاجت گرفته‌اند و یا برخی از مسایل علمی خویش را پرسیده‌اند و جواب شنیده‌اند، مانند اسماعیل هرقلی و مقدّس اردبیلی و شیخ انصاری و سید بحر العلوم.

اما اکثر کسانی که حضرت را دیده‌اند در حین تشرّف، از عنوان و شخصیت اصلی امام غافل بوده‌اند.

خلاصه غیبت، یعنی مخفی بودن عنوان و ناشناس بودن شخصیت امام، نه مخفی بودن شخص حضرت، جز در پاره‌ای از موارد استثنایی.

روایات و شواهد فراوانی گویای همین مطلب است که اکنون برای رعایت اختصار، پنج حدیث را در این باره خاطر نشان می‌سازیم.

۱. عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ لَشَبَهًا مِنْ يُوسُفَ، فَقُلْتُ: فَكَأَنَّكَ تُخْبِرُنَا بِغَيْبَةٍ أَوْ حَيْرَةٍ، فَقَالَ: مَا يُنْكَرُ هَذَا الْخَلْقُ الْمَلْعُونُ أَشْبَاهَ الْخَنَازِيرِ مِنْ ذَلِكَ؟ إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا عَقْلَاءَ الْبَاءِ أَشْبَاطًا وَأَوْلَادَ أَنْبِيَاءَ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَكَلَّمُوهُ وَخَاطَبُوهُ وَتَاجَرُوهُ وَرَاوَدُوهُ وَكَانُوا إِخْوَتَهُ وَهُوَ أَخُوهُمْ لَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى عَرَفَهُمْ نَفْسَهُ وَقَالَ لَهُمْ: أَنَا يُوسُفُ، فَعَرَفُوهُ حِينَئِذٍ، فَمَا تُنْكَرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُتَحَيَّرَةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ يُرِيدُ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ أَنْ يَسْتَرْحُجَّتَهُ عَنْهُمْ، لَقَدْ كَانَ يُوسُفُ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِيهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَّةَ عَشَرَ يَوْمًا، فَلَوْ أَرَادَ أَنْ

يُعَلِّمُهُ بِمَكَانِهِ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ، وَاللَّهِ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَوَلَدُهُ عِنْدَ
الْبَشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ، فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ
اللَّهُ يَفْعَلُ بِحُجَّتِهِ مَا فَعَلَ بِيُوسُفَ، وَأَنْ يَكُونَ صَاحِبِكُمْ الْمَظْلُومِ
الْمَجْحُودِ حَقُّهُ صَاحِبٌ هَذَا الْأَمْرِ يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَيَمَشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ
وَيَطَأُ فَرْشَهُمْ وَلَا يَعْرِفُونَهُ، حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ نَفْسَهُ، كَمَا آذَنَ
لِيُوسُفَ حِينَ قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ: أَأَنْتَ يَا لَأَنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؟ قَالَ: أَنَا يُوسُفُ.»^۱

سدیر صیرفی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:
صاحب این امر، شباهتی به یوسف دارد.

گفتم: گویا از غیبت یا حیرتی به ما خبر می دهید.

فرمود: این لعنت شدگان خوک سیرت، چه را انکار می کنند؟! برادران یوسف با
آن که افرادی عاقل و با فهم و فرزندان انبیا بودند بر یوسف وارد شدند، با او
سخن گفتند، او را مخاطب ساختند و با وی داد و ستد کردند و رفت و آمد
نمودند در حالی که آنان برادران یوسف و یوسف برادر ایشان بود اما او را
نشناختند تا وقتی که خود را معرفی کرد و به آنان گفت من یوسف هستم
سپس او را شناختند.

این امت سرگردان در این زمان که خداوند عزوجل خواسته مدتی حجّتش را
پنهان سازد چه چیز را انکار می کنند؟!

یوسف فرمانروای مصر بود و با پدرش (فقط) هجده روز راه فاصله داشت، اگر
خدا می خواست پدرش را از جایگاه او آگاه سازد می توانست، به خدا
سوگند یعقوب و فرزندان او هنگام رسیدن نوید و بشارت یوسف، از آغاز
حرکتشان تا مصر، نه روز در راه بودند از طریق بیابان، این امت چه چیز را
انکار می کنند؟! این که خداوند همان گونه که با یوسف رفتار کرد با حجّتش

نیز رفتار کند و این که صاحب مظلوم شما که حقش غصب شده، صاحب الامر، میان آنان رفت و آمد کند و در بازارهایشان راه برود و بر فرش‌هایشان قدم بگذارد اما او را نشناسند تا وقتی که خداوند به وی اجازه دهد خود را به مردم معرفی کند چنان‌که به یوسف اجازه داد وقتی برادرانش به او گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: من یوسف هستم.

۲. حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه در منبر مسجد کوفه فرمودند:

وَلَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَلَكِنَّ
الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ، كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ
لَهُ مُنْكَرُونَ، ثُمَّ تَلَا: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا
كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^۱

اگر لحظه‌ای زمین از حجت خدا خالی بماند ساکنانش را فرو می‌برد. حجت خدا مردم را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند، چنان‌که یوسف مردم را می‌شناخت اما آنان وی را ناشناس می‌دیدند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: وای بر مردم که هیچ پیامبری برای راهنمایی آنها نیامد جز آن که به استهزایش گرفتند.

۳. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا بَقِيتُمْ دَهْرًا مِنْ عُمْرِكُمْ لَا تَعْرِفُونَ إِمَامَكُمْ؟^۲

چگونه‌اید زمانی که مدتی از عمرتان را بگذرانید در حالی که امامتان را /
نشناسید؟

۱. همان مدرک، صفحه‌ی ۱۴۱، حدیث ۲

۲. کمال الدین صدوق، باب ۳۳، صفحه‌ی ۳۴۸، حدیث ۳۸

۴. ابوبصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَنٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَسُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَسُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَسُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَأَمَّا سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَأَمَّا سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى فَيُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى، وَأَمَّا سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ فَالَسَّتْرُ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا، يَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ، وَأَمَّا سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَهْتَدِي بِهُدَاهُ وَيَسِيرُ بِسِيرَتِهِ.^۱

در صاحب این امر سنت‌هایی از پیامبران است، از موسی بن عمران و عیسی و یوسف و محمد صلوات الله علیهم، اما سنتی که از موسی بن عمران است، این است که او بیمناک و در انتظار است، و سنت عیسی این است که آن چه درباره‌ی عیسی گفته شد درباره‌ی صاحب الامر گفته می‌شود، و سنتی که از یوسف است پوشیده بودن از مردم و استتار است، خداوند بین وی و مردم، پرده‌ای قرار دهد که آن حضرت را می‌بینند ولی نمی‌شناسند و سنتی که از محمد صلی الله علیه و آله در او می‌باشد این است که صاحب الامر به همان هدایت نبوی سلوک می‌کند و به سیره و روش آن بزرگوار رفتار می‌نماید.

۵. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَسُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَسُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَسُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَمَّا سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَأَمَّا سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ فَإِنَّ إِخْوَتَهُ كَانُوا يُبَايِعُونَهُ وَيُخَاطِبُونَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ، وَأَمَّا سُنَّةٌ عِيسَى فَالسِّيَاحَةُ وَأَمَّا سُنَّةٌ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَالِیهِ فَالسَّیْفُ ۱

در حضرت قائم علیه السلام، سنتی از موسی و سنتی از یوسف و سنتی از عیسی و سنتی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد، اما سنتی که از موسی است بیمناسکی و انتظار است، و سنتی که از یوسف می باشد این است که برادران یوسف با او داد و ستد می کردند و گفتگو می نمودند ولی او رانمی شناختند، اما سنت عیسوی، سیاحت و سنت محمدی صلی الله علیه و آله قیام با شمشیر است.

نکته‌ی مهم این است که در تمام این اخبار، روی عدم شناخت، تکیه شده و مسئله‌ی غیبت امام زمان سلام الله علیه به ناشناس بودن آن حضرت تفسیر شده است، نیز ممکن است بین این روایات با آن دسته از احادیثی که نفی رؤیت کرده و فرموده حضرتش دیده نمی شوند به این گونه سازش داد که مراد از عدم رؤیت، همان عدم شناخت است، یعنی منظور از نفی دیدار این است که آن بزرگوار را نمی شناسند، پس او غایب است یعنی از مشاهده‌ی حقیقی که همان دیدار توأم با معرفت عنوان است پنهان می باشد. خلاصه حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبتش نامرئی نیست، بلکه ناشناس است.

مؤید دیگر، گفتار سفیر دوم حضرت است که جناب شیخ حرّ عاملی این گونه نقل کرده است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمْرِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَخْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ، يَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ.^۲

از محمد بن عثمان عمری، رضی الله عنه روایت شده که گفت: سوگند به خدا

۱. اثبات الهداة، جلد سوم، باب ۳۲ صفحه ۴۵۸، حدیث ۹۵

۲. اثبات الهداة، صفحه ۴۵۲

صاحب این امر همه ساله در موسم حج حضور می یابد، او مردم را می بیند و می شناسد، و مردم حضرتش را می بینند اما نمی شناسند.

دومین نایب خاص حضرت بقیة الله در زمان غیبت اول، جناب شیخ محمد بن عثمان که به خوبی از حال آن حضرت آگاه و به معنای درست غیبت آشنا است در حالی که سخنش را با قسم به لفظ جلاله‌ی الله مقرون و موکد ساخته، پنهان زیستی مولایمان را به معنای ناشناس بودن آن حضرت دانسته و گفته: مردم آن بزرگوار را می بینند اما نمی شناسند.

بنابراین امام زمان علیه السلام در اندام بشری و قالب جسمانی مثل سایر مردم روی همین کره‌ی خاکی زندگی می کند، میان شهرها و در بین مردم رفت و آمد می نماید، گاهی در مجالس و محافل دوستانش قدم می نهد، هنگام مشکلات و ناملایمات، به کمک شیعیانش می شتابد، از بیچارگان دستگیری می کند، اما مردم حضرتش را با عنوان خاصش که مهدی موعود و همان فرزند امام عسکری علیه السلام است نمی شناسند.

حال باید دانست چرا ما از فیض دیدارش با معرفت عنوانش محرومیم؟ برای دیدار او چه باید کرد؟ آیا در زمان غیبت، تشرّف به محضر آن بزرگوار ممکن است؟ اگر شرفیابی به حضور مقدّسش امکان پذیر است راهش چیست؟ چگونه می توان خدمتش رسید و از محضرش کسب فیض نمود؟

تشرّف در زمان غیبت

«فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نُكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ»

یکی از مهم‌ترین علل محرومیت از فیض دیدار حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت، انحراف‌های فکری و اعتقادی و آلودگی‌های روحی و سیئات اخلاقی است.

از این جمله‌ی امام استفاده می‌شود که اگر فردی افکار و عقایدش را اصلاح کند، از گناه بپرهیزد، تزکیه‌ی نفس کند، اخلاص و پاکی معنوی به دست آورد و وظایفش را انجام دهد ممکن است به سعادت دیدار حضرت نایل گردد و از تشرّف به محضر پرفیضش بهره‌ها گیرد.

در طول تاریخ غیبت، چنین افراد پاک‌اندیش و نیک‌رفتاری کم نبودند و چه بسیار مردان و زنان با اخلاص و درستکاری که امام زمانشان را ملاقات نموده و احیاناً با حضرتش سخن گفته‌اند.

علمای بزرگواری چون شیخ انصاری، سید بحر العلوم، محقق اردبیلی و دهها مانند آنها و حتی افراد عادی اما پاکدل و با اخلاص مثل اسماعیل هرقلی، سید باقی ابن عطوة حسنی و صدها امثال آنان در زمان غیبت به حضور حضرتش

شرفیاب گردیده‌اند، تا آن جا که در کتاب‌های مربوط به مسئله‌ی غیبت، فصلی جدا تحت عنوان «کسانی که در زمان غیبت حضرت حجّت علیه السّلام به زیارتش مشرّف شده‌اند» نگارش یافته و برخی از علما نیز کتاب‌های مستقّلی در این زمینه تألیف نموده‌اند.

در عصر ما نیز بسیارند کسانی که مورد لطف خاص آن حضرت بوده و به فیض دیدارش نایل گردیده‌اند اما چون نوعاً افرادی رازدار هستند و می‌کوشند تا اسرار را از دیگران پوشیده دارند از نقل آن خودداری می‌کنند مگر در مواردی که قضیه به قدری روشن و آشکار باشد که طبعاً سایرین متوجّه شوند. در کتاب ریاحین الشریعة چند ماجرای تشرّف نقل شده که دو داستان را در این جا می‌آوریم:

بانوی قزوینی و تشرّف او خدمت امام زمان علیه السّلام

ابوالزّوجه مرحوم حجّة الاسلام امیرزا محمّد طهرانی در استدراک جلد سیزدهم بحار از آقای امیرزا هادی نقل می‌فرماید که ایشان از سید جلیل نبیل سید عبدالله قزوینی حدیث کند که در صبیحة پنجشنبه یازدهم صفر الخیر سنه ۱۳۴۴ این حکایت را برای من بیان فرمود که:

در سنه ۱۳۲۷ مشرف به عتبات عالیات شدم با اهل و عیال، روز سه‌شنبه به مسجد کوفه مشرف شدیم، رفقا خواستند نجف اشرف بروند من گفتم خوب است، شب چهارشنبه است برویم به مسجد سهله به جهت به جا آوردن اعمال و روز چهارشنبه مشرف می‌شویم به نجف اشرف.

رفقا قبول کردند، سپس خادم مسجد کوفه را گفتم تا شانزده الاغ برای ما کرایه کرد به عدد رفقا و کرایه رفتن و برگشتن را گرفت، گفت راه مخوف است و ما

شب در بیابان سیر نمی‌کنیم و ما سه نفر زن همراه داشتیم.

سوار شدیم به طرف مسجد سهله که به زودی اعمال به جا بیاوریم و مراجعت به مسجد کوفه بنمائیم ولی مکاری‌ها چون دیدند که ما طول دادیم مراجعت به کوفه کردند و ما خبر نداشتیم.

نماز مغرب و عشا را در مسجد سهله به جا آوردیم و مشغول دعا و گریه و تضرع شدیم، یک وقت ساعت را نگاه کردم دیدم ساعت از دو گذشته، خوف مفرط بر من عارض شد که چگونه با سه نفر زن با مکاری عرب غریب در این شب تاریک به کوفه برگردیم و سالی بود که عطیه نامی بر حکومت یاغی شده بود و عرب‌ها راهزنی می‌کردند.

پس با نهایت اضطراب قلباً متوسل به ولی عصر ارواحنا فداه شدم و روی نیاز با دل پرسوز و گداز به سوی آن مهر عالم افروز نموده به یک مرتبه چشمم به مقام حضرت مهدی علیه السلام که در وسط مسجد است افتاد، آن مقام را روشن تر از طور سینا دیدم.

با عیال خود روانه شدیم، سید جلیلی را دیدیم با کمال مهابت و وقار و نهایت جلال و بزرگی رو به قبله نشسته و در آن مکان شریف گویا هزار مشعل و چراغ روشن کرده‌اند.

سپس مشغول دعا و زیارت شدیم تا رسیدیم به اسم مبارک امام زمان عَجَلُ اللّهِ فَرَجَهُ، چون سلام کردیم بر آن حضرت، آن سید فرمود «وَعَلَيْكُمْ السَّلَام».

حواس من پریشان شد، با خود گفتم یعنی چه؟! من به امام علیه السلام سلام می‌کنم این سید جواب می‌گوید ولی غفلت مرا فرو گرفت.

در آن حال دیدم آن سید رو به من فرمود و گفت عجله نکنید و با اطمینان دعا بخوانید که من به اکبر کبایبان سفارش کردم شما را به کوفه برساند و برگردد،

چون به مسجد کوفه رسیدید آن‌ها را شام بدهید.

چون این کلام را از او شنیدم دویدم و دست مبارک او را بوسیدم خواستم بر پیشانی خود بگذارم دست خود را کشید.

عرض کردم مولانا از شما التماس دعا دارم و عیال من نیز از او التماس دعا خواست و حاجت‌هایی که در نظر داشته‌اند همه برآورده شد.

چون از مسجد بیرون آمدیم عیالم به من گفت این سید را شناختی؟ گفتم نه. گفت این امام زمان حجّت بن الحسن عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ بود.

گویا من خواب بودم بیدار شدم، به عجله رو به مقام آوردم، دیدم تاریک است، فقط یک فانوس کم‌نوری است و از آن انوار اصلاً اثری نیست.

با تمام افسوس و حسرت مراجعت کردم چون به کنار مسجد آمدم جوانی را دیدم. به نزد من آمد و گفت هر وقت فارغ شدید ما شما را به مسجد کوفه می‌رسانیم. گفتم تو که هستی؟

گفت: من اکبر کبابیان می‌باشم که همدان در محله کبابیان منزل دارم، آن سید که در مقام بود سفارش کرده که شما را به مسجد کوفه برسانم.

گفتم: او را شناختی؟

گفت: خیر، ولی بسیار شخص جلیلی به نظر می‌آمد.

گفتم: او امام زمان عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ بود.

آن جوان به وجد آمد و ما را به مسجد کوفه رسانید و پروانه‌وار در اطراف ما بگردید و با این‌که الاغ‌های یدکی داشت سوار نشد و پیاده به همراه ما می‌آمد.

ون به مسجد رسیدیم آن‌ها را شام دادیم، چهار نفر بودند.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ.

و آن مخدّره سه حاجت داشت و هر سه برآورده شد از برکت دعای حضرت
حجّة ارواحنا فداه.^۱

تشریح بانوی تهرانی

عالم جلیل عراقی در دارالسلام می فرماید:

در روز هفدهم ماه صفر سال هزار و سیصد که مقارن با اشتغال مؤلف به
تألیف این کتاب است حقیر در تهران در منزل اسماعیل خان نوائی بودم اتفاقاً
سخن به ذکر این نوع از اشخاص کشید.

اسماعیل خان گفتند که مرا مادری بود که در کمالات و حالات از اکثر زنان
این زمان ممتاز و در صرف اوقات خود در طاعات و عبادات بدنیّه از ارتکاب
معاصی و ملامتی بی نیاز و در عداد صالحات عصر خود کم نظیر بود و جدّه من که
والده او بود زنی بود صالحه و با استطاعت مالیه و چون به موجب تکلیف عازم
حجّ بیت الله شده بود والده را هم با این که در اوایل ایام تکلیف او بود یعنی ده
ساله بود از مال خود، او را مستطیع کرده و به ملاحظه عدم تحمل مفارقت و آن
که شاید بعد از این، والده مستطیع بشود و اسباب سفر حج را برای او فراهم
نیابد او را با خود برد و به سلامت هم مراجعت کردند.

والده حکایت کرد که پس از ورود به میقات و احرام از برای عمره تمتّع و
دخول مکه معظمه وقت طواف تنگ گردید به طوری که اگر تأخیر می افتاد
وقوف عرفه اختیاری فوت می گردید و بدل به اضطراری می شد، لهذا حجّاج را
اضطرار در اتمام طواف و سعی میان صفا و مروه حاصل بود و کثرت حجّاج را

۱. ریاحین الشریعة، جلد ۴، صفحه ۳

هم در آن سال زیاده از بسیاری از سنوات می‌گفته‌اند.

لهذا والده و من و جمعی از زنان همسفر، معلّمی از برای اعمال، اختیار کردیم، با استعجال تمام به اراده طواف و سعی بیرون رفتیم با حالی که از غایت اضطراب و اضطراب گویا قیامت برپا شده بود و لهذا والده و دیگر همراهان چون به خود مشغول بودند گویا از من بالمرّه غفلت نمودند.

در اثنای راه ملتفت شدم که با والده و با یاران همراه نیستم، هر قدر دویدم و صیحه زدم کسی را از ایشان نیافتم و ندیدم و مردم هم چون به کار خود بودند به هیچ وجه به من اعتنائی ننمودند و ازدحام خلق هم مانع از حرکت و فحص بود و اشتراک خلق در لباس احرام و عدم اختلاف، آن هم مانع از شناختن یاران بود، به علاوه اینکه راه را هم نمی‌دانستم و کیفیت عمل را بدون معلّم هم نیاموخته بودم و به تصوّر این که ترک طواف در آن وقت باعث فوت حج در آن سال می‌شود و با همه آن زحمت یک ساله و طیّ مسافت و مسافرت باید تا سال دیگر بمانم یا آن که برگردم و دوباره مراجعت بنمایم این افکار نزدیک بود که عقل از سر من ببرد یا آن که نفس در گلویم حبس شود و بمیرم.

بالآخره چون از تأثیر صیحه و گریه مایوس شدم خود را از معبر خلق به کناری رسانیده که لااقل از صدمه عبور محفوظ بمانم و در موضعی مایوس و گریان آرمیدم و به انوار مقدّسه و ارواح معصومین علیهم السّلام متوسّل گردیدم و می‌گفتم یا صاحب الزّمان ادرکنی و سر بر زانوی حسرت نهادم.

ناگاه بعد از توسّل به امام عصر ارواحنا فداه آوازی شنیدم که مرا به نام می‌خواند، چون سر برداشتم شخصی نورانی را با لباس احرام در نزد خود دیدم.

فرمود: برخیز بیا و طواف کن.

گفتم: از جانب والدهام آمده‌ای؟

گفت: نه.

گفتم: پس چگونه بیایم که من اعمال طواف را نمی دانم و خود را هم که به تنهایی بدون والده و یاران از ازدحام نمی توانم حفظ بنمایم.

فرمود: با من هر جا که میروم بیا و هر عمل که می کنم بکن، مترس و دل قوی دار. پس از مشاهده این حال و استماع این مقال هم من زایل گردید و اندوه برفت و دل و اعضا قوت گرفت.

برخاستم با آن جوان روان گردیدم و حالت غریبی از او مشاهده کردم، گویا به هر طرف که رو می آورد خلق مقهور او بودند، بی اختیار کوچه می دادند و به کنار می رفتند به طوری که با آن جمعیت، من صدمه مزاحمت ندیدم تا آن که داخل مسجد الحرام شدم.

این وقت به من فرمود نیت کن، پس روانه گردیدم، مردم قهراً کوچه می دادند تا آن که به حجر الاسود رسید و حجر را بوسید و به من اشاره فرموده بوسیدم.

پس روانه گردیدم تا آن که به مقام اول رسیده توقف کرد و اشاره به تجدید نیت کرد و دیگر بار تقبیل حجر الاسود نمود و همچنین تا آن که هفت شوط طواف را تمام کرد و در هر شوط و دوره، حجر الاسود را تقبیل کرد و مرا هم به آن امر فرمود و این سعادت همه کس را میسر نمی شد خصوصاً بدون مزاحمت. سپس برای نماز طواف به مقام رفت و من هم با او رفتم و پس از نماز فرمود: دیگر عمل طواف تمام گردید.

من چند دانه اشرفی با خود داشتم با کمال اعتذار به خدمت او گذاردم. اشاره فرمود بردار، من برای خدا این کار را کردم و به سمتی اشاره کرده و فرمود که مادر و یاران تو آن جا هستند به آنها ملحق بشو.

چون به آن سمت برگشتم و دیگر بار نظر کردم او را ندیدم.

پس به زودی خود را به نزد یاران و مادرم رسانیدم، ایشان در امر من متحیر و سرگردان بودند، چون مرا دیدند مسرور گردیدند و از حالم پرسیدند، واقعه را بیان کردم تعجب کردند خصوص در آن که هر دوره تقبیل حجر نمودم و صدمه مزاحمت ندیدم و نام خود را از آن شخص شنیدم.

پس، از آن معلم که با ایشان بود پرسیدند که این شخص را در جمله معلم‌ها می‌شناسید؟

آن معلم گفت: چنین شخصی را که این دختر وصف می‌کند از جنس این معلم‌ها نیست بلکه کسی است که به آن متوسّل شده و پس از یأس، دست به دامن او زده است.

همگی تحسین کردند و یقین کردند که او حضرت حجّة بن الحسن ارواحنا فداه بوده است.^۱

آثار گناه

سرگذشت این دو بانو و هزاران نظیر آن، به خوبی روشن می‌سازد که آن چه اکثر مردم را از فیض ملاقات امام زمان علیه السلام محروم داشته همان کردار ناشایسته، رفتار ناپسند، عقاید نادرست، خلقیات نکوهیده، غفلت از آن حضرت و توجه به غیر او است. چنان که خود آن بزرگوار در این پیام گرانبارشان فرمودند:

«فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِهَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ»

هیچ انگیزه‌ای ما را از شیعیان، محبوس و پنهان نساخته جز کارهای ناخوشایند و اعمال ناروایشان.

امام صادق علیه السلام ضمن مطالبی که برای مفضل بن عمر بیان می کردند بیان داشتند که: امیر مؤمنان علیه السلام بر منبر مسجد کوفه فرمودند:

وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوا مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَجَوْرِهِمْ وَإِشْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ...^۱

بدانید که هرگز زمین از وجود حجّت خدای عزّوجلّ تهی نماند، اما خداوند، مردم را در اثر ظلم و ستم و گناهانشان از دیدار حجّتش نابینا و محروم سازد.

آری این تیرگی گناه و تاریکی بدرفتاری های ما است که توفیق تشرف به محضر امام زمانمان را از ما سلب کرده و در کوری و ظلمتمان فرو برده است.

سخن امام زمان علیه السلام به ابن مهزیار

در همین زمینه گفتگوی حضرت با ابن مهزیار بسیار تکان دهنده و سازنده است.

علی بن ابراهیم بن مهزیار از اهالی اهواز بود که بارها به شوق دیدار مولا یمان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بار سفر بست و راه پیمود و رنج فراوان تحمل نمود و تا مکه شتافت، وقتی وارد خیمه ی سراسر نور امام شد و به هم نشینی و هم کلامی با حجّت خدا مفتخر گردید سخنانی از حضرت شنید که حقایق مهمّی را آشکار ساخت.

حقایقی تأثرانگیز و اسف بار، از این که مردم مولایشان را از یاد برده و سرگرم دنیا و شئون مادی شده اند و چنان به امور دنیوی و مال اندوزی گرفتار شده اند که

گویی هیچ وظیفه‌ای نسبت به امام غایبشان ندارند و جز برای تلاش در رونق زندگی دنیا و مسابقه برای به دست آوردن ریاست و ثروت آفریده نشده‌اند، چنان غرق در حیات حیوانی شده‌اند که جز برای مال و مقام غصّه‌ای ندارند. اگر اعماق قلبشان را بنگری می‌بینی تمام اندوه و نگرانی آن‌ها برای کاستی‌های مادی و ناکامی‌های جسمانی است.

یا غمناک‌اند که چرا مال و مقام ندارند و یا غصّه می‌خورند که چرا کم دارند! خلاصه تمام غصّه‌های اکثر مردم برای امور ظاهری و دنیوی است و بس. هر که را می‌بینی یا ناله می‌کند از این که کم دارد و یا مضطرب و نگران است که مبادا آن چه دارد از دستش برود. یا از این که دچار بیماری است شکایت دارد و از زخم معده و دیابت و فشار خون و امثال آن ناراحت است و یا از این که خانه و اتومبیل و فرش و لوازم زندگی‌اش روزبه‌روز عالی و عالی‌تر نمی‌شوند شکوه می‌کند.

آیا تاکنون کسی را دیده‌ای که وقتی حالش را بپرسی بگوید غمناکم چون مولایم در زندان غیبت، اندوهناک است و در ناراحتی به سر می‌برد و منتظر وقت ظهور است؟! ظهور است!؟

یا بگوید غصّه دارم چون مدّتی است به نماز اوّل وقت توفیق نمی‌یابم و در نمازهایم خشوع و حضور قلب ندارم.

یا بگوید ناراحت و مضطربم که مبادا اعمال و افکارم مورد رضایت امام زمانم نباشد و حضرتش از من ناخشنود باشند.

یا بگوید گاهی شب‌ها خوابم نمی‌برد و در اندیشه‌ی مولایم هستم که می‌دانم در دوران غیبت، قلب مطهرش مالا مال از غم و اشکش بر دیده جاری است، چون رنج شیعیانش را می‌بیند، ظلم و بی‌رحمی و غارت‌گری ستمگران را

مشاهده می‌کند، صدای استغاثه و فریاد مظلومان را می‌شنود و همه‌ی این‌ها بر درد و اندوهش می‌افزاید اما مأمور به صبر است و تا زمینه‌ی ظهورش فراهم نشود و جهان برای قیام عدل گسترش آماده نگردد و فرمان الهی صادر نشود باید در غیبت بماند و شکیب بورزد.

بگذاریم و بگذریم، اگر قلم را در این جا آزاد بگذارم و بنخواهم آن چه در دل دارم و تمام احساس و حال را بنگارم مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

علامه‌ی عالی مقام مرحوم سید هاشم حسینی بحرانی سرگذشت پنجاه و پنج نفر از کسانی را که به فیض دیدار امام عصر علیه السلام نایل شده و سخن حضرت را شنیده‌اند در رساله‌ای به نام *تَبَصُّرَةُ الْوَلِيِّ فِي مَنْ رَأَى الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَام* نوشته که در آخر کتاب *غَايَةُ الْمَرَامِ وَ حُجَّةُ الْاُخْصَام* به چاپ رسیده است.

سرگذشت چهل و ششم، ماجرای تشرّف علی بن ابراهیم بن مهزیار است. خلاصه‌ی داستان این است که وی گفت:

در یکی از سفرها که برای زیارت بیت الله رفته بودم در مدینه به جستجو و کاوش پرداختم تا بتوانم خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام شرفیاب گردم ولی موفق نشدم. با تأثر و اندوه از این که شاید دیگر به این آرزوی دیرینه‌ام نرسم راهی مکه شدم.

مناسک حج را انجام دادم ولی باز هم در مکه ماندم و پیوسته در اندیشه‌ی دیدار امام بودم تا آن که یکی از روزها وقتی در مسجدالحرام همچنان دربارهی مولایم می‌اندیشیدم ناگهان دیدم درب کعبه گشوده شد و شخص خوش قامتی با لباس احرام نمایان گشت، خوش حال شدم و به طرفش رفتم. نگاهی به من کرد و

پرسید: از کجایی؟

گفتم: از عراق.

پرسید: از کدام عراق هستی؟

گفتم: از اهواز.

گفت: ابن مهزیار را می‌شناسی؟

گفتم: خودم هستم.

گفت: خوش آمدی.

سپس با من دست داد و معانقه نمود. آنگاه پرسید: نشانه‌ای را که بین تو و امام

عسکری علیه السّلام بود چه کردی؟

گفتم: همراه دارم.

فوراً انگشتی را که روی آن نوشته شده بود محمّد و علی، از جیب بیرون

آوردم و نشانش دادم.

وقتی آن را دید و نام مبارک محمّد و علی را که بر آن نقش گردیده بود خواند

به قدری گریه کرد که پارچه‌یی که روی دستش گرفته بود خیس شد.

آنگاه حضرت عسکری علیه السّلام را ستود و گفت: ای امام عسکری

خدایت رحمت کند، خداوند به مقام امامت، گرامی‌ات داشته و تاج دانش و

معرفت بر سرت گذاشته، ما در انجام وظیفه نسبت به شما پرشکیب و استوار

خواهیم ماند.

سپس پرسید:

مَا الَّذِي تُرِيدُ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟

چه می‌خواهی ای ابوالحسن؟

گفتم:

الْإِمَامُ الْمَحْجُوبُ عَنِ الْعَالَمِ

امامی را که مستور و پنهان است.

گفت:

وَمَا هُوَ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ وَلَكِنْ حَجَبَهُ سُوءُ أَعْمَالِكُمْ

امام از شما محجوب و پنهان نیست، اما بدرفتاری‌ها و زشت‌کاری‌هایتان او را از شما مستور و پنهان ساخته است.

آن‌گاه گفت: اکنون برو پس از غروب آفتاب وقتی ستاره‌ها آشکار شدند میان رکن و صفا منتظرت هستم.

با نشاط و آرامش روح رفتم و دانستم که خداوند فضیلتی را نصیبم ساخته است.

وقت موعود سوار بر شترم بودم که همان شخص صدایم زد و گفت: بیا این‌جا.

نزد او رفتم، سلام کرد و گفت: حرکت کن برادر.

وی پیشاپیش و من پشت سرش از چند محله عبور کردیم قدری که از شهر

دور شدیم از چند دره گذشتیم و وقتی بالای کوهی که مشرف بر دشت طائف

بود رسیدیم گفت: پیاده شو تا بقیه‌ی نافله‌ی شب را بخوانیم. هر دو پیاده شدیم و

پس از نماز، دوباره حرکت نمودیم.

چند دره را پشت سر نهادیم و از چند تپه گذشتیم تا به تپه‌ی بلندی رسیدیم.

از آن‌جا که نگاه کردم خیمه‌ای از دور دیدم که می‌درخشید و نورش تا آسمان

می‌تابید.

گفت: آرزوی تو همان‌جا است.

سپس از تپه فرود آمدیم و در صحرا حرکت کردیم، وقتی وسط بیابان

رسیدیم از شترش پایین آمد، من نیز از شترم پیاده شدم.

شترش را رها کرد، به من هم گفت: شترت را رها کن.

پرسیدم: اگر گم شد چه کنم؟

گفت: این جا وادی امن است، جز مؤمن در آن راه نیابد.

آن‌گاه وارد خیمه شد اما چیزی نگذشت که بیرون آمد و گفت: مرّده و بشارت، اجازه‌ی ورود برایت صادر شد.

به درون خیمه رفتم، دیدم نور از داخل خیمه می‌تابد، چشمم که به مولایم روشن شد سلام کردم، سلامی به عنوان امامت، سلام یک مأموم به امامش. حضرت پس از جواب سلام فرمودند:

يَا اَبَا الْحَسَنِ قَدْ كُنَّا نَتَوَقَّعُكَ لَيْلًا وَ نَهَارًا، فَمَا الَّذِي بَطَأَ بِكَ عَلَيْنَا؟

ای ابوالحسن، ما شب و روز توقع آمدن تو را داشتیم، چه چیز آمدنت را به تأخیر انداخت؟

قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، لَمْ أَجِدْ مَنْ يَدُلُّنِي إِلَى الْآنِ.

سرورم، تا الآن کسی را نیافته بودم که مرا راهنمایی کند.

قَالَ لِي: لَمْ تَجِدْ أَحَدًا يَدُلُّكَ؟! ثُمَّ نَكَتَ بِأَصْبَعِهِ فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ قَالَ: لَا، وَلَكِنَّكُمْ كَثَرْتُمْ الْأَمْوَالَ وَ تَحَيَّرْتُمْ عَلَى ضُعْفَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَطَعْتُمْ الرَّحِمَ الَّذِي بَيْنَكُمْ، فَأَيُّ عُدْرٍ لَكُمْ الْآنَ؟

به من فرمودند: هیچ کس را نیافتی که تو را راهنمایی کند؟ آنگاه با انگشتش روی زمین کشیدند، سپس فرمودند:

نه، ولكن شما امواتان را زیاد کردید و باعث سرگردانی و حیرت برای مؤمنان ضعیف شدید و قطع رحم نمودید و رابطه‌ی خود را با خویشاوندان بریدید. پس الآن برای شما چه عذری مانده است؟

فَقُلْتُ: التَّوْبَةُ التَّوْبَةُ، الْأَقَالَةُ الْأَقَالَةُ.

ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ مَهْرِيَارِ، لَوْلَا اسْتِغْفَارُ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ لَهَلَكَ مَنْ عَلَيْهَا إِلَّا خَوَاصُّ

الشَّيْعَةُ الَّتِي تَشَبَّهُ أَقْوَالَهُمْ أَفْعَالَهُمْ.

عرضه داشتیم: توبه، توبه، بخشش و گذشت، عفو کنید، چشم‌پوشی بفرمایید. آنگاه فرمودند: ای پسر مهزیار، اگر استغفار و طلب آمرزش بعضی از شما برای بعضی دگر نمی‌بود هر که روی زمین است هلاک می‌شد، غیر از شیعیان خاص، که گفتارشان با اعمالشان همانند و یکسان است.

بنابراین گرچه مشاهده‌ی همگانی و ظهور کلی حضرت منوط است به همبستگی مردم در اطاعت و همدلی آنها در وفا به عهد ولایت، اما در دوران غیبت، تشرّف برخی از اشخاص، به اراده‌ی آن حضرت امکان‌پذیر است و مشروط به تهذیب نفس، اجتناب از گناهان، انجام واجبات و توسّل و توجّه به آن حضرت می‌باشد.

راه به سوی امام زمان علیه السلام باز است

علامه‌ی بزرگوار مرحوم سید بن طاووس قَدِيسَ سِرُّه به فرزندش گفت:
وَالطَّرِيقُ مَفْتُوحَةٌ إِلَى إِمَامِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَنْ يُرِيدُ اللَّهُ جَلَّ شَأْنُهُ عِنَايَتَهُ بِهِ
وَتَمَامَ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ^۱

راه به سوی امام زمان باز است برای کسی که خداوند عنایتش را بر او
بخواند و احسانش را به وی کامل گرداند.

ای شیفته‌ی امام زمان که مهر او را می‌جویی و در جلب رضای حضرتش
می‌کوشی و شب و روزت را در انتظار دیدارش به سر می‌بری دانستی که تمام
کاستی‌ها و نقص‌ها از ما است، او سراسر لطف و رحمت است. در ظاهر ما
منتظرش هستیم اما در واقع همان‌گونه که خود فرمود او انتظار دارد که ما با
تهذیب نفس و پاکدلی و تقوی و مراعات حقوق دیگران و دنیا نهادن و به خدا
پیوستن و عبادت نمودن و انجام دادنِ وظایف شرعی، لایق دیدارش گردیم و
شایستگی پیدا کنیم که مانند ابن مهزیار، با شناختی درست و معرفتی بایسته،

حضرتش را ملاقات کنیم و او را با عنوان حقیقی اش ببینیم و هنگام دیدارش بدانیم که وی همان صاحب الزمان ما، محبوب قلوب ما، مولای عزیز و رهبر کریم و آقای بزرگوار ما است که پیوسته چشم به راهش بودیم و در هجرانش سوختیم و با اشک فراق از ژرفای جان گفتیم:

بیا بیا که سوختم ز هجر روی ماه تو

تمام عمر دوختم دو چشم خود به راه تو

ای دلباخته‌ی امام زمان، اکنون تو هم مثل ابن مهزیار، در برابر مولایت زانو بزنی، زبان به عذرخواهی و پوزش بگشا، توبه کن، از تقصیرها و قصورها و سیئات اعمال و اخلاقت نادم باش، از همه‌ی کوتاهی‌ها و غفلت‌هایت اظهار پشیمانی کن، طلب عفو کن، بخشش بخواه، خجالت نکش، او از پدر مهربان‌تر است، او از هر دوست و رفیقی دلسوزتر است، او حجّت خدا است، او سریع الرضا است، چون خدایش سریع الرضا است، زود می‌گذرد، اگر در باطنت صفا و حقیقت ببیند قطعاً کمکت می‌کند. اگر توبه‌ات را واقعی ببیند عذرت را می‌پذیرد، او آقایی است که همتا ندارد، یک قدم به سویش برو، او گام‌ها، بلکه فرسخ‌ها به سویت می‌آید و آغوش محبتش را می‌گشاید و با نگاه کریمانه‌اش غرق در نور و سرورت می‌سازد.

اگر او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند، صدایت را می‌شنود، سوز دلت را می‌داند، از رازها و کارهایت هم خبر دارد، پس صمیمانه خطابش کن و مانند نوکری غفلت‌زده و مقصّر و پشیمان، نزد اربابی بزرگوار و مهربان از صمیم جان بگو:

يا بن الحسن، التوبة، التوبة، الاقالة، الاقالة.

از من بگذر، بر نادانی‌هایم مجازاتم نکن، از تو عذر می‌خواهم که باب الله هستی، عفو نما که رحمت واسعه‌ی الهی هستی، به خودت متوسّل می‌شوم که

واسطه‌ی فیض ربوبی هستی، اگر از این در رانده شوم از درگاه خدا رانده شده‌ام و اگر در این درگاه، مورد لطف و عفو و احسان قرار بگیرم خدا هم به شفاعت توبه‌ام را می‌پذیرد و رحمت و احسانش را بر من می‌گستراند و نعمت‌هایش را فزونی می‌بخشد.

بگو یا بقیة الله، از هر چه غیر تو است دل بریدم، فقط مهر تو را می‌جویم و لطف تو را می‌طلبم، مولایی جز تو ندارم، عذرم را قبول کن و سلامم را بپذیر.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ سَلَامٌ مُخْلِصٌ لَكَ فِي الْوِلَايَةِ^۱

سلام بر تو ای مولایم، سلامی خالصانه، سلام کسی که جز تو مولا و ارباب و آقایی ندارد.

۱. مفاتیح الجنان، استغاثه به حضرت حجّت علیه السلام، صفحه‌ی ۲۱۷

محبت به حضرت حجت علیه السلام

انس و دوستی با امام زمان علیه السلام بهترین راه و سریع ترین وسیله برای نیل به کمالات روحی و تقرّب به درگاه ذات اقدس الهی است. البته اصل اعتقاد به ولایت و امامت آن بزرگوار و مرحله ی نخست محبت به حضرتش، اساس تشیع و شرط قبول شدن اعمال و عبادات است. زیرا بدون این اعتقاد و موذّت، پیوند انسان با پیامبر اسلام بریده می شود و در نتیجه، ارتباطش با خدا قطع می گردد.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ كَانَ كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ
وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نُبُوَّتُهُ.

کسی که به همه ی امامان (معتقد باشد و به امامت آنها) اقرار کند و (امامت و ولایت حضرت) مهدی را انکار نماید مانند کسی است که به تمام پیامبران اقرار کند و نبوت محمد صلی الله علیه و آله را منکر شود.

فَقِيلَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْمَهْدِيُّ مِنْ وَوَدِكَ؟

از حضرتش سؤال شد: مهدی از فرزندان شما کیست؟

قَالَ: الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ الشَّابِعِ.^۱

فرمود: پنجمین نفر از فرزندان هفتمین امام است.

هشام بن سالم از امام ششم روایت نمود که فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي إِسْمُهُ إِسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي وَشِمَائِلُهُ شِمَائِلِي وَسُنَّتُهُ سُنَّتِي، يُقِيمُ النَّاسَ عَلَى مِلَّتِي وَشَرِيعَتِي وَيَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ، مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي وَمَنْ أَنْكَرَهُ فِي غَيْبَتِهِ فَقَدْ أَنْكَرَنِي وَمَنْ كَذَّبَهُ فَقَدْ كَذَّبَنِي وَمَنْ صَدَّقَهُ فَقَدْ صَدَّقَنِي.^۲

رسول گرامی اسلام فرمودند: قائم از فرزندان من است که همنام من می باشد و کنیه اش کنیه من است، سیمای وی سیمای من و شیوهی او همان شیوه و روش من می باشد.

او مردم را بر آیین و دین من استوار نماید و آنان را به سوی کتاب پروردگارم دعوت کند. هر که او را اطاعت نماید مرا اطاعت کرده و هر که او را نافرمانی کند مرا نافرمانی نموده است. هر که وی را در ایام غیبتش منکر شود مرا انکار نموده و هر که او را تکذیب نماید مرا تکذیب کرده و هر که او را باور کند و تصدیق نماید مرا تصدیق نموده است.

پاداش مردم به پیامبر

خداوند مهربان در قرآن، لزوم مودت و دوستی نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را ابلاغ نموده و به پیامبر فرموده است:

۱. کمال الدین، جزء دوم، صفحه ۳۳۳، حدیث ۱

۲. کمال الدین، جزء دوم، صفحه ۴۱۱، حدیث ۶

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ.^۱

بگو (به مردم که) من هیچ پاداش و مزدی از شما برای رسالت نمی خواهم جز مودت و دوستی با نزدیکانم.

چون دوستی و مودت با عترت پاک حضرت ختمی مرتبت، اجر رسالت و پاداش زحمات آن بزرگوار است بر همه واجب است که اهل بیت پیامبر را دوست بدارند.

البته بدیهی است که این اجر مردمی رسالت آن حضرت و وظیفه‌ی امت می باشد. اما پاداش الهی و مزد خدایی اش نزد پروردگار است.

کلمه‌ی «قربى» به معنای «نزدیکان پیامبر» که در این آیه آمده، به دلیل روایات فراوانی که از خاصه و عامه رسیده، فقط حضرت علی و زهرا سلام الله علیهما و یازده امام معصوم از دودمان آنان را شامل می باشد.

چنان که وقتی از امام پنجم درباره‌ی این آیه سؤال شد فرمودند:

هِيَ وَاللَّهِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ لِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَأَهْلِ بَيْتِهِ.^۲

حضرت باقر العلوم علیه السلام مراد از این آیه را مودت و دوستی با پیامبر و عترتش دانستند و با سوگند به خدا، تأکید نمودند که این محبت، یک فریضه‌ی الهی است و از طرف خداوند به مردم تکلیف شده است، پس همه موظفند به پیغمبر و اهلبیتش که مقام عصمت دارند مهر و محبت داشته باشند.

در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمودند: هُمُ الْأَئِمَّةُ، یعنی

منظور از قربی و نزدیکان پیامبر در این آیه، ائمه‌ی اطهار علیهم السلام می باشند.^۳

۱. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳

۲. محاسن برقی، کتاب الصفوة و النور، باب ۱۳، صفحه‌ی ۱۰۹، حدیث ۴۶

۳. تفسیر کنز الدقائق، جلد ۹، صفحه‌ی ۲۵۸

ابن عبّاس گوید: وقتی این آیه نازل شد عرض کردم: ای رسول خدا، خویشان شما که خداوند مودّت و دوستی آنان را بر ما واجب نموده چه کسانی هستند؟ پیامبر اکرم سه مرتبه فرمودند: عَلِيُّ وَفَاطِمَةَ وَوَلَدَيْهِمَا.^۱ علی و فاطمه و فرزندان آن دو.

نه تنها علمای شیعه، بلکه بسیاری از مفسران و حدیث‌نگاران عامّه نیز در شرح این آیه، قُربی را اهل بیت پیامبر دانسته‌اند و بر لزوم محبت به آنان تصریح نموده‌اند. از جمله، حاکم حسکانی از دانشمندان شهیر عامّه، در کتاب معروفش به نام «شواهد التّنزیل» حدیثی از پیامبر اکرم نقل کرده که ضمن آن فرمودند:

اگر کسی بین صفا و مروه، هزار سال خدا را عبادت کند و سپس هزار سال دیگر، و پس از آن باز هم هزار سال دیگر بر آن بیفزاید (و مجموعاً سه هزار سال به عبادت خدا پردازد) تا مثل مشک کهنه (خشک و تکیده) شود اما محبت و دوستی ما اهل بیت را نداشته باشد خدا او را با صورت در آتش دوزخ افکند.

آن‌گاه پیامبر این آیه را تلاوت نمودند: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، بگو من از شما پاداشی نخواهم مگر مودّت و دوستی با نزدیکانم.^۲

مسلماً حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه از اهل بیت پیامبر و دوازدهمین وصی آن حضرت است که براساس وحی قرآنی و احادیث متواتر قطعی، ولایت و محبتش بر همه واجب است و هر مسلمانی باید آن بزرگوار را امام معصوم و خاتم الاوصیا بداند و اطاعت اوامرش را لازم بشمارد و حداقل، نخستین مرتبه از مراتب محبت و مودتش را داشته باشد تا اعمال و عباداتش در درگاه الهی

۱. تفسیر فرات کوفی، صفحه‌ی ۱۴۴

۲. تفسیر مجمع البیان، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۹

پذیرفته شود و از عذاب اخروی ایمن گردد و به بهشت جاودان راه یابد.
 زیارت جامعه‌ی کبیره از امام هادی علیه السلام رسیده و تعبیر مرحوم
 علامه‌ی مجلسی درباره‌ی این زیارت چنین است:
 أَصَحُّ الزِّيَارَاتِ سَنَدًا وَأَعَمُّهَا مَوْرَدًا وَأَفْصَحُهَا لَفْظًا وَأَبْلَغُهَا مَعْنَى وَأَعْلَاهَا شَأْنًا.^۱
 این زیارت دارای صحیح‌ترین سند، شامل‌ترین موارد، فصیح‌ترین لفظ،
 بلیغ‌ترین معنی و عالی‌ترین شأن و منزلت می‌باشد.
 در این زیارت که مداومت بر خواندن آن آثار و برکات فراوان دارد به پیشگاه
 ائمه‌ی اطهار علیهم السلام عرضه می‌داریم:

وَبِمَوَالِيكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ وَلَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ.

ای دودمان رسالت و امامت، به سبب دوستی و ولایت شما، طاعات و
 عباداتی که خدا واجب نموده، پذیرفته می‌شود و مودت و محبتی را که خدا
 بر همگان لازم نموده و از فرایض قرار داده اختصاص به شما دارد.

اساس اسلام و خدادوستی

خدادوستی و دیانت، بدون علاقه و پیوند معنوی با اهل بیت عصمت و
 طهارت علیهم السلام ممکن نیست، هر که مدعی شود که خدا را دوست دارد و
 به اسلام و قرآن ایمان دارد اما معتقد به ولایت ائمه‌ی اطهار نباشد و نور مهر و
 محبت اهل بیت علیهم السلام در قلبش ندرخشد در ادعای دوستی با خدا و ایمان
 به قرآن، دروغ گفته و گرفتار ادعاهای واهی و خیالی شده است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ

حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

از امام ششم روایت شده که فرمودند: برای هر چیزی اساس و پایه‌ای است و ریشه و اساس اسلام محبت ما اهل بیت می‌باشد.

از همان امام همام روایت شده که می‌فرمودند:

نَحْنُ السَّبَبُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۲

وسیله‌ی ارتباط و سبب پیوند شما با خداوند عزّوجلّ ما اهل بیت هستیم.

نیز فرمودند:

أَنْتُمْ وَاللَّهُ أَهْلُ دِينِ اللَّهِ مِنْكُمْ يُقْبَلُ وَلَكُمْ يُغْفَرُ.^۳

به خدا سوگند دین داران واقعی و اهل آیین الهی شما (شیعیان و محبّان اهل بیت) هستید، از شما پذیرفته می‌شود (یعنی فقط اعمال و عبادات شما قبول می‌گردد) و آمرزش و غفران برای شما می‌باشد.

در زیارت جامعه‌ی کبیره نسبت به مقام والای امامان معصوم علیهم السّلام

می‌خوانیم:

مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَمَنْ أَحَبَّكُمْ
فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ.

هر که فرمانبردار شما باشد خدا را اطاعت نموده و هر که شما را نافرمانی کند خدا را عصیان نموده است. هر که دلداده و محبّ شما باشد خدا را دوست دارد و هر که در دلش، نفرت و بی‌مهری به شما باشد از خدا تنفر نموده است.

۱. محاسن برقی، صفحه‌ی ۱۱۳

۲. امالی شیخ طوسی، جلد اول، صفحه‌ی ۱۵۷

۳. محاسن برقی، چاپ نجف، صفحه‌ی ۱۱۰

از این عبارت استفاده می‌شود که تنها دشمن نبودن با دودمان وحی کافی نیست بلکه باید آنان را دوست داشت و اظهار محبت نمود.

بنابراین اگر کسی با عترت پیامبر دشمنی نورزد و عداوت نداشته باشد ولی در قلبش از آن بزرگواران خوشش نیاید و احساس تنفر کند همین دوست نداشتن و بی محبت بودن به ایشان، پیوند دوستی او را با خدا قطع می‌کند و ایمان و دینش را تباه می‌سازد.^۱

نیز عرضه می‌داریم:

فَاَزَ الْفَائِزُونَ بِوِلَايَتِكُمْ، بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرِّضْوَانِ وَعَلَى مَنْ جَعَدَ وِلَايَتَكُمْ
غَضَبُ الرَّحْمَنِ.

رستگاران و فیروزمندان، به سبب ولایت و محبت شما رستگار و کامروا گردیده‌اند، به برکت دوستی و مودت شما می‌توان به رضوان الهی رسید (و راهی بهشت جاودان شد و رضای خدا را که عالی‌ترین درجات کمال است به دست آورد) و هر که منکر ولایت شما باشد (یعنی بعد از پی بردن به حقیقت شما، امامت و ولایت و لزوم محبتتان را انکار کند) مورد خشم خداوند رحمان قرار گیرد.

براساس اسناد قرآنی و حدیثی و برهان عقلی، مخالفان اوصیای نبوی، مغضوب درگاه ربوبی هستند، از نعمت و رحمت و مغفرت و بهشت ابدی

۱. بغض، ضد حب است (مجمع البحرین و اقرب الموارد) محبت، یعنی مجذوب شدن، بغض یعنی نفرت داشتن (مفردات راغب) بنابراین بغض یعنی انزجار و تنفر، و این غیر از عداوت است که به معنای دشمنی می‌باشد، برخی در ترجمه‌ی این عبارت و مشابه آن، بغض را دشمنی معنی کرده‌اند که درست نیست.

محروماند و به ورطه‌های هولناک عذاب برزخی و دوزخی سقوط می‌کنند.^۱
حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند:

فَمَنْ وَفَى لَنَا وَفَى اللَّهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ وَمَنْ أَبْغَضَنَا وَلَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنَا حَقَّنَا فِي
النَّارِ خَالِدًا مُخَلَّدًا.^۲

هر که نسبت به ما اهل بیت وفادار باشد خدا نیز به عهدش با او وفا نماید و
وارد بهشتش کند، و هر که ما را دوست نداشته باشد و در قلبش بغض و
نفرت به ما راه پیدا کند و حق ما را ادا ننماید برای همیشه، در آتش، جاودان
است.

خیانتکاران و انکار امامت

شیعیان امام هفتم علیه‌السلام اموالی را جهت اکرام و بزرگداشت مقام وی به
آستانش تقدیم می‌داشتند، جمعی نیز به نیت نیکی و اظهار ارادت اموالی را به
پیشگاهش هدیه می‌نمودند.

موسی بن جعفر علیه‌السلام هرگز مالی نمی‌اندوخت و علاوه بر آن چه
مربوط به مستمندان بود اموال شخصی خود را نیز بین نیازمندان تقسیم می‌کرد و
به مردم می‌بخشید، اما از وقتی هارون، ارتباطها و امور مالی حضرت را تحت

۱. به استثنای مستضعفین که اصول تشیع و حقایق ائمه‌ی شیعه به گوششان نرسیده و از اختلاف
مذاهب بی‌خبرند. ابو بصیر گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: مَنْ عَرَفَ اخْتِلَافَ النَّاسِ
فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ. هر که اختلاف مردم را (در دین) بداند مستضعف نیست. (اصول کافی، باب
المستضعف) چون کسی که از تفاوت آرا و اختلاف عقاید مردم در مذهب آگاه باشد و بداند همه
بر یک عقیده و دین، نیستند به حکم عقل و وجدان و قانون شریعت، موظف است تحقیق کند و
حقیقت را بیابد و از حق پیروی نماید.

۲. اصول کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۰۱، حدیث ۳

کنترل شدید قرار داد و جاسوسان حکومت، در پی بهانه‌ای بودند تا بر ضد امام گزارش دهند و بر قتلش توطئه کنند رساندن پول‌ها به مردم و مستحقین دشوار گردید و از هنگامی که امام را زندانی نمودند و ارتباطش با مردم قطع شد رساندن این وجوه به مستمندان اصلاً امکان نداشت.

از این رو تمام اموال، نزد وکلای امام ماند تا روزی که حضرتش را در زندان مسموم نمودند و به شهادت رساندند.

پس از شهادت امام هفتم، کارگزاران و وکیلان او به طمع مال زیادی که نزدشان بود فوت امام را انکار کردند و گفتند موسی بن جعفر علیه السلام نمرده بلکه غایب شده و زنده است.

پیشگامان این خائنان و دنیاطلبان، سه نفر بودند: علی بن ابی حمزه‌ی بطائنی، زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسای رواسی.

با آن که امام هفتم، فرزندش حضرت رضا علیه السلام را به آن‌ها نشان داده و به عنوان وصی و حجت خدا بعد از خودش معرفی نموده بود اما وقتی دیدند که اگر به شهادت وی اعتراف کنند و امامت و وصایت حضرت رضا علیه السلام را بپذیرند باید تمام اموال را به او که وارث و وصی و امام بعد از موسی بن جعفر است تحویل دهند، وفات حضرت کاظم و امامت حضرت رضا علیهما السلام را انکار کردند و مدعی شدند که امام هفتم نمرده بلکه زنده و غایب است. سپس در صدد فریب دیگران برآمدند و عده‌ای را با پول خریدند و با خود همراه نمودند.

از آن روز مذهب واقفیه شکل گرفت و پیروانش همان کسانی بودند که در امامت امام هفتم توقف نمودند و امامت را به ایشان ختم کردند و او را همان مهدی غایب دانستند. البته دیری نپایید که این مذهب شیطانی منقرض شد و از بین رفت.

منکر امام زمانش چگونه مرد؟

یکی از این خائنان که به طمع مال، شهادت امام هفتم و امامت حضرت رضا علیهما السلام را انکار نمود و مذهب باطل و اقفیه را پشتیبانی کرد احمد بن سراج است.

وی در واپسین دم حیات، در حال احتضار و جان دادن، به نزدیکانش که اطراف بسترش بودند التماس می کرد و می گفت: ده هزار دینار از اموال موسی بن جعفر نزد من امانت است. وقتی آن حضرت از دنیا رفت من به دروغ شهادت دادم که وی نمرده تا آن اموال را به فرزندش (که وصی و امام بعد از او بود) ندهم. شما را به خدا، شما را به خدا، مرا از آتش برهانید و این اموال را به حضرت رضا علیه السلام تحویل دهید. (او در این عذاب و حسرت و ندامت مرد و) بستگانش گفتند به خدا سوگند حتی یک عدد از آن دینارها را ندادیم و او را همچنان و انهادیم تا در آتش جهنم افکنده شود.^۱

این سرگذشت یکی از کسانی است که برق سگه های طلا و ثروت اندوزی و شیفتگی به دنیا، چنان دینش را ربود و گمراهش ساخت که امام زمانش را منکر شد و سرانجام خسر الدنیا والآخره به آتش دوزخ سقوط کرد.

برزخ کسی که امام زمانش را انکار کرد

ابو جعفر رشید الدین، معروف به ابن شهر آشوب، متوفای ۵۸۸ هجری قمری از حسن بن علی و شاء روایت نموده که گفت:
وقتی مولایم حضرت رضا علیه السلام در مرو بودند مرا خواستند و فرمودند:

۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، صفحه ۴۴ و بحار الأنوار، جلد ۴۸، صفحه ۲۵۵

«امروز علی بن ابی حمزه بطائنی مُرد و در همین ساعت او را در قبرش نهادند. هم‌اکنون دو مَلک که مأموران قبر هستند بر او وارد شدند و از وی پرسیدند: پروردگارت کیست؟

گفت: الله

گفتند: پیامبرت کیست؟

پاسخ داد: محمد

گفتند: ولی تو کیست؟

جواب داد: علی بن ابی طالب

پرسیدند: سپس چه کسی است؟

گفت: حسن

سؤال کردند: پس از وی چه کسی است؟

گفت: حسین

گفتند: بعد از او کیست؟

گفت: علی بن الحسین

پرسیدند: سپس کیست؟

جواب داد: محمد بن علی

گفتند: سپس چه کسی است؟

پاسخ داد: جعفر بن محمد

سؤال نمودند: پس از او چه کسی است؟

گفت: موسی بن جعفر

آنگاه گفتند: بعد از وی کیست؟

فَلْجَلِجَ فَرْجَاهُ وَقَالَ ثُمَّ مَنْ؟

او (مانند قایق طوفان زده و فرورفته در گردابی سهمگین، از جواب عاجز ماند و با اضطراب و پریشان حالی) سخن در کام گرداند و چیزی نگفت. در این هنگام مأموران عذاب بر او بانگ زدند و بار دیگر پرسیدند: پس از موسی بن جعفر (امام و ولیّ تو) کیست؟ او (که جوابی نداشت) سکوت نمود. سپس به او گفتند: آیا موسی بن جعفر به تو چنین فرمانی داده است؟ آنگاه با حربه‌ای آتشین بر او کوبیدند و قبرش را تا روز قیامت از آتش گداختند.»

من (بعد از شنیدن این خبر) از نزد مولایم مرخص شدم و تاریخ آن روز را به خاطر سپردم.

هنوز بیش از چند روز نگذشته بود که نامه‌ی کوفیان رسید و از مرگ بطائنی در همان روز و تدفینش در همان ساعت (که حضرت رضا علیه السّلام فرموده بودند) خبر داد.^۱

اعترافات بزرگان عامّه

لزوم محبت اهل بیت و اجتناب از بغضشان، نه تنها در مدارک شیعه بلکه در کتاب‌های حدیث و تفسیر عامّه نیز ثبت گردیده است. آثار محدّثان و بزرگان عامّه به صراحت، دلالت دارند بر اینکه آیات و شواهد قرآنی و احادیث نبوی بیانگر این است که حبّ و دوستی نسبت به عترت پیامبر و دودمان امامت، مورد امر الهی و دستور رسول گرامی است و بغض و نفرت و

۱. مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۳۷

دشمنی با آن بزرگواران، مورد نهی پروردگار و غضب خاتم الانبیا می باشد.

اکنون برخی از این اخبار را خاطر نشان می سازیم:

فقیه و خطیب نامی، ابن مغازلی شافعی، متوفای ۴۸۳ هجری قمری که از دانشمندان و حدیث نویسندگان بزرگ عامه است از ابن عمر روایت نموده که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي وَمَنْ فَارَقَنِي فَارَقَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ.^۱

پیامبر فرمودند: هر که از علی جدا شد از من گسسته و بریده است و هر که از من جدا شد از خداوند عزوجل منقطع و جدا است.

از ابن عباس نیز نقل شده که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابی طالب نگریست و فرمود:

أَنْتَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا وَسَيِّدٌ فِي الْآخِرَةِ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَحَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ، وَعَدُوُّكَ عَدُوِّي، وَعَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَيَلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ مِنْ بَعْدِي.^۲

تو در دنیا و آخرت، سرور و آقا هستی. دوستدار تو محب من است و دوست من دوست خداوند است. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدای عزوجل می باشد، وای بر کسی که پس از من، نسبت به تو نفرت داشته باشد (که چه بد کردار و زشت باطن است و سرانجامش آتش دوزخ باشد).

حافظ سلیمان قندوزی حنفی از رسول خدا روایت نموده که فرمودند:

۱. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، صفحه ۲۴۰، حدیث ۲۸۷ و صفحه ۱۰۳، حدیث ۱۴۵

۲. همان

سوگند به خدایی که جانم در دست او است هیچ کس بغض و نفرت ما اهل بیت در قلبش نیست مگر آنکه خدا به آتشش افکند.^۱

و از ابو سعید خدری حدیث نموده که گفت:

از حسن بن علی (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: هر که ما اهل بیت را دوست بدارد گناهانش می ریزند چنان که وزش باد باعث ریزش برگ درختان می شود.^۲

محدث شهر عامه، ابراهیم بن محمد جَوینی خراسانی، که از بزرگان سده‌ی

هفتم و هشتم هجری است روایت نموده که پیامبر گرامی فرمودند:

فاطمه شادمانی و شرور قلب من است و دو پسرش میوه‌ی دلم و همسرش،

نور چشمانم هستند. و امامان از فرزندان، امینان پروردگارم می‌باشند و

ریسمان الهی هستند که بین خدا و خلقش کشیده شده‌اند (یعنی واسطه‌ی فیض

ربوبی و سبب ارتباط مخلوقات با خداوندند) هر که به آنان تمسک جوید (و پناه

ببرد و بر ولایت و محبتشان، محکم و استوار بماند) نجات یابد و هر که از ایشان

تخلف نماید سقوط کند.^۳

نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نموده که فرمودند:

جبرئیل از سوی پروردگارم نزد من آمد و گفت: پروردگارم به تو سلام

می‌رساند و می‌فرماید:

به مؤمنان که کارهای شایسته انجام می‌دهند و به ولایت تو و اهل بیت ایمان

دارند مژده‌ی بهشت بده، برای آنان نزد من پاداش نیکویی است و به زودی وارد

۱. منابع المودة، صفحه‌ی ۳۶۵ و ۳۳۰

۲. همان

۳. فراند السمطين، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۶، حدیث ۳۹۰

بهشت جاودان گردند.^۱

احمد بن حجر هیتمی^۲، فقیه و حدیث‌نگار بزرگ شافعی، از ابو هریره نقل کرده که پیامبر اکرم فرمودند:

مَنْ أَحَبَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.^۳

هر که حسن و حسین را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که آن دو را منفور و مبغوض بدارد بغض و نفرت مرا در دل دارد.

حق دوستی و باطل ستیزی

همیشه حق دوستی و باطل ستیزی همراهند. محال است کسی حق را بخواهد و دوستدار حقیقت باشد و در عین حال از باطل حمایت کند و ناحق را بستاید. آیا ممکن است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دوست داشت و به ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها و مشرکان و دشمنان آن حضرت که آزارش دادند و با او جنگیدند نیز ارادت و محبت داشت؟!

آیا می‌توان حضرت سیدالشهدا علیه السلام را دوست داشت و از معاویه و یزید هم ستایش و تمجید کرد؟!

آیا می‌شود مهر و محبت امام حسین علیه السلام را در دل داشت و یزیدیان و قاتلان آن حضرت را نیز درست‌اندیش و برحق دانست؟!

آیا معاویه و یزید و دگر غاصبان بنی‌امیه و بنی‌عباس که حق‌اهلیت را پایمال نمودند بغض و نفرت و بالاتر از آن، دشمنی و خصومت با آل‌الله و

۱. همان، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۰۸، حدیث ۲۴۶

۲. منسوب است به هیاتم که از روستاهای مصر می‌باشد.

۳. الصواعق المحرقة، صفحه‌ی ۱۹۲ حدیث ۲۵

ائمّه‌ی اطهار نداشتند؟!

آیا براساس این حدیث و ده‌ها حدیث دیگر، غاصبان و ظالمانی که اوصیای معصوم پیامبر و بزرگان اهل‌بیت را در کوفه و مدینه و کربلا و زندان بغداد و سامرا و سرزمین خراسان آزار نمودند و کشتند و نفرت و عداوت نسبت به دودمان رسالت را به بالاترین حدّش رساندند بدخواه و دشمن پیامبر نبودند و از او نفرت و کینه نداشتند؟!

آیا براساس احادیث اسلامی در متون اصیل عامّه و خاصّه، دشمن پیامبر، دشمن خدا و مورد خشم الهی نیست؟!

آیا دشمنان خدا و مبعوضان درگاه ربوبی، سزاوار آتش نمی‌باشند؟!

عجبا که این حدیث‌نویسان، خود، این اخبار را حکایت می‌کنند ولی در عقیده و اندیشه‌ی خویش نمی‌نگرند و تضادّ صریح افکار و رفتار و گفتار و نوشته‌هایشان را با وحی قرآنی و کلام نبوی نمی‌بینند!!

همین ابن حجر متعصّب روایت نموده که رسول اکرم فرمودند:

فرزندانتان را بر سه خصلت تأدیب و تربیت کنید: دوستی پیامبرتان و مودّت و محبت به اهل‌بیتش و قرائت قرآن.^۱

نیز فرمودند: مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي.^۲

هر که علی را اذیت کند مرا آزار نموده است.

مگر به دستور معاویه و سایر حکام بنی امیه، سال‌ها بر فراز منبرها، امامان جمعه و جماعت درباری به امیرمؤمنان که جان پیغمبر و حجّت خدا و وصی

۱. الصّواعق المّحرقة، المقصد الثانی، صفحه‌ی ۱۷۲

۲. همان

رسول الله است دشنام ندادند؟!

آیا این اذیت علی علیه السلام نبود؟!

آیا آزار او، آزار و اذیت پیامبر نیست؟!

مگر نه این است که براساس نص قرآنی و مدارک اسلامی، آزاردهنده‌ی

خاتم المرسلین، خدا را اذیت کرده و هر که خدا را بیازارد جهنمی است؟!

ابن حجر، خود در یک حدیث از مسور بن مخرمه و در حدیث دیگر از ابن

زبیر آورده که نبی اکرم فرمودند:

فاطمه پاره‌ای از من است. آزار او، اذیت و آزار من می‌باشد.^۱

و از اسامة بن زید روایت نموده که پیامبر فرمودند:

أَحَبُّ أَهْلِي إِلَيَّ فَاطِمَةُ.^۲

محبوب‌ترین افراد خانواده‌ام برای من فاطمه است.

علامه‌ی نامی، شمس الدین یوسف حنفی، معروف به سبط ابن جوزی،

متوفای ۶۵۴ هجری از حدیث نبوی گزارش نموده که فرمودند:

فاطمه پاره‌ای از من است. اذیت او، ایذا و آزار من است، پس هر که او را

غضبناک نماید مرا به خشم آورده است.^۳

و نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که به حضرت زهرا سلام الله

علیها فرمودند:

خدا غضب می‌کند به سبب خشم، و راضی و خشنود می‌گردد به جهت

۱. همان، فصل سوم، صفحه‌ی ۱۹۰ و ۱۹۱

۲. همان

۳. تذکرة الخواص، صفحه‌ی ۳۱۰

خشنودی و رضایت خاطر^۱.

مگر پس از رحلت پیامبر، فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها را کم اذیت نمودند؟! خلافت همسرش را غصب کردند، فدک را از دستش ربودند، به خانه‌اش ریختند و حرمت کانون وحی را شکستند، هر کدام از این جنایت‌ها و ستم‌ها، شکنجه و آزاری بود که روح مطهرش را آزرده و جسم پاکش را چنان فرسوده که به شهادتش انجامید.

اکنون در کنار این احادیث که فوق تواتر است و ما نمونه‌ی بسیار اندکی را یادآور شدیم به این آیه‌ی شریفه توجه کنید که خدا فرموده است:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ
عَذَابًا مُّهِينًا^۲.

آنان که خدا و پیامبرش را می‌آزارند خداوند در دنیا و آخرت، لعنتشان نموده و از رحمت خود دورشان ساخته و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.

نفرت و محبت

ظلم و آزاری که پس از خاتم الانبیا تا امروز به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام شده قابل توصیف نیست.

حکومتشان را غصب کردند، دخت گرامی رسول خدا را آزرده و فدک را به ناحق گرفتند، امیرمؤمنان را در محراب عبادت به شهادت رساندند، سبط اکبر پیامبر را مسموم نمودند و کشتند، حسین بن علی را که عزیز پیامبر و گوهر

۱. همان

۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۷

یگانه‌ی آفرینش است با لب تشنه سر از پیکرش جدا نمودند و تکبیرگویان، سرش را بر نیزه زدند و اهل بیتش را به اسارت بردند. آری، یک‌یک اوصیای گرامی و عترت پاک نبوی را شکنجه دادند و اذیت کردند و شهید نمودند.

امروز نیز مظلوم‌ترین، پاک‌ترین و والاترین شخص در تمام جهان، وجود قدّیس حضرت مهدی علیه السلام است که زیان از بیان ظلمی که به او شده عاجز و قلم از شرحش ناتوان است.

ستمگران پیوسته در توطئه‌ی قتلش هستند و بر پهنه‌ی زمین می‌تازند و فضای گیتی را پر از جنگ و خون و وحشت و تهدید و ارباب و ناامنی و رسوایی نموده‌اند و هر روز بر جنایاتشان می‌افزایند اما او همچنان، رنج می‌کشد و با دیدن این همه ظلم و فساد و تبهکاری و عصیان، شکیب می‌ورزد و خون دل می‌خورد.

آیا دوستدار واقعی حضرت زهرا و محبّ حقیقی امیرمؤمنان می‌تواند غاصبان و سقیفه‌سازان را هم دوست بدارد؟!

آیا شیفته‌ی امام حسن و امام حسین می‌تواند از معاویه و یزید که قاتلان آن دو بزرگوارند ستایش کند و خلیفه‌ی پیامبرشان بداند؟!

آیا ممکن است کسی که دل‌داده و دل‌باخته‌ی حجّة بن الحسن است و مهر آن بزرگوار در قلبش موج می‌زند و در انتظار ظهور آن غریب مظلوم، روزشماری می‌کند ستمکاران را نیز دوست داشته باشد و امثال هارون و متوکل و صدّام و سایر زمامداران ظالم را از مصادیق اولوالامر بداند و بر لزوم اطاعتشان تأکید نماید و هر صاحب قدرتی را ولیّ امر بشناسد و غاصبان را متولّیان دین بداند؟!

آیا محبّت دودمان نبوی و امامان مظلوم علوی با دوستی و تأیید حاکمان ستمگر اموی و عبّاسی و سایر طاغوتیان در هر عصری می‌سازد؟!

شما هستید و حقایق تاریخ و وجدانتان، خوب بیندیشید و نیک قضاوت کنید.

تولی و تبری

این که می بینید همه جا تولی همراه با تبری آمده و در کنار ولایت پاکان، عداوت ظالمان قرار گرفته، یک فرمان تحمیلی نیست، بلکه یک امر طبیعی است. یک حقیقت فطری است.

هر انسانی به اقتضای فطرت و طبع درونی اش، دوستداران محبوبش را دوست دارد و از ظالمان و دشمنان محبوبش متنفر است.

نه تنها از بدخواهان و ستمگران به محبوبش انزجار و نفرت دارد بلکه بر ستیز با هر که محبوبش را بیازارد و حق محبوبش را پایمال سازد پای می فشارد، چه رسد به ظالمانی که عزیزترین عزیزان و محبوب ترین دوستانش را به زندان افکنده و شکنجه داده و به قتل رسانده اند.

از این رو در قرآن و احادیث همه جا بر تبری و بیزاری از دشمنان خدا و آل الله تأکید شده و کسانی را که هم ادعای محبت خدا و پیامبر دارند و هم ظالمانی را که محبوبان و مقربان درگاه الهی را شکنجه و آزار نموده و حقشان را ربوده اند دوست دارند دروغگو دانسته است.

کدام محبوب نزد خدا از حسین بن علی علیه السلام عزیزتر و محبوب تر است که قندوزی حنفی و جوینی خراسانی و ابن حجر متعصب شافعی نوشته اند: پیامبر فرمودند:

حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ أَحَبُّ اللَّهِ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا. ۱

۱. الصواعق المحرقة، صفحه ۱۹۲ و منابع المودة، جزء اول، صفحه ۳۷۴ و فرائد السمطين،

حسین از من و من از او هستم، هر که حسین را دوست داشته باشد خدا دوستدار و محبّ او است.

کسی که از شمر و عمر سعد و یزید و یزیدیان در طول تاریخ، بیزاری نجوید دوستدار امام حسین علیه السلام نیست و اگر ادّعا کند محبّ خدا و پیامبر است دروغ گفته، چون به دشمنان محبوب خدا و رسول خدا پیوسته و از ظالمان و قاتلان سیدالشهدا علیه السلام تنفّر و انزجار نجسته است.

کدام پاکان، نزد خدا محبوب تر و عزیزتر از عترت پیامبرند؟! چه افرادی در پیشگاه الهی مقرب تر و گرمی تر از حضرت علی و زهرا و امامان معصوم و اوصیای رسول الله علیهم السلام هستند؟! که در منابع اسلامی، اعم از شیعه و غیر شیعه، محبّت و ولایتشان از ارکان دین شمرده شده و تأکید گردیده که هر که دوستی و مودّت آنان را نداشته باشد جهنمی است.

لازمه‌ی فطری و طبیعی محبّت به دودمان رسالت، نفرت از دشمنان آن بزرگواران است و این تولّی و تبرّی، مورد امر الهی قرار گرفته و از اصول ایمان می‌باشد.

مهر و دوستی با خاندان وحی و بغض و دشمنی با مخالفانشان، روح دیانت و ریشه‌ی شریعت است تا آن جا که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَلَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ^۱

هر که بی محبّتی و بی مهری اش بر محور دین نباشد و انزجار و تنفّرش بر مدار دین نگردد دین ندارد.

→ جلد ۲، صفحه‌ی ۱۲۹ حدیث ۴۲۸

۱. اصول کافی، جلد ۲، باب الحُبِّ فی الله و البغض فی الله، صفحه‌ی ۱۲۷، حدیث ۱۶

کسی که حب و بغضش اصلاً رنگ خدایی ندارد و عشق و نفرتش، بر پایه‌ی دیانت و رضایت و محبت ربوبی نیست حقیقت دین را نیافته است. زیرا چنین کسی از ولایت و مودت پیامبر و ائمه علیهم السلام نیز بی بهره است و از بغض و نفرت به دشمنان ایشان هم که لازمه‌ی ایمان می باشد تهی است.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً.

مهم ترین پرسش دنیا

ابی جارود گوید: به حضرت باقرالعلوم علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله، آیا از مودت و دوستی من نسبت به خودتان آگاهید و می دانید که از همه بریده و به شما پیوسته‌ام و بر آستان مهر و محبت شما سرسپرده‌ام؟ آقا فرمودند: آری.

سپس عرضه داشتم: سؤالی دارم که می خواهم پاسخ دهید چون نابینا هستم و کم تر جایی می روم و نمی توانم همیشه به زیارتتان مشرف گردم. امام فرمودند: خواسته‌ات را بگو.

گفتم: مرا از دین و آیینی که شما و اهلیتتان به آن متدین هستید و خدا را بر مبنای آن بندگی و اطاعت می کنید آگاه نمایید تا من نیز به همان دیانت، خدا را بپرستم و به همان حقایق معتقد باشم.

حضرت فرمودند: گر چه مقدمه‌ی سخنت را کوتاه نمودی اما سؤال بزرگ و مهمی مطرح کردی. اکنون به خدا سوگند آیینی را که خود و پدرانم (به آن متدین

هستیم و به آن روش) دیندار خداییم عطایت می‌نمایم. (سپس در بیان حقایق دینی و عقاید صحیح آسمانی فرمودند:)

شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَ الْأَقْرَارِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ الْوَلَايَةِ لَوْلِيَانَا وَ الْبِرَائَةِ مِنْ عَدُوِّنَا
وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِنَا وَ الْإِنْتِظَارِ قَائِمِنَا وَ الْإِجْتِهَادِ وَ الْوَرَعِ.^۱

گواهی به یکتایی خدا و این که معبودی غیر از الله نیست و شهادت به رسالت خاتم المرسلین و این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ی خداوند است و اقرار (و اعتقاد) به آن چه او از جانب خدا آورده و دوستی نمودن با ولی و دوست ما اهل بیت و نفرت و بیزاری از دشمن ما و تسلیم بودن در برابر امر ما و انتظار داشتن (ظهور) قائم ما و کوشش کردن (در انجام تکالیف) و تقوی و خویشن‌داری از گناهان.

آیین رستگاران

اسماعیل جعفی گوید:

مردی که نوشته‌ای همراه داشت خدمت حضرت باقرالعلوم علیه السلام مشرف گردید. (هنوز نوشته‌اش را نشان نداده و خواسته‌اش را بیان نکرده، امام از راز آن نوشته و سؤال او خبر دادند و) فرمودند:

این نوشته‌ی منخاصم است که درباره‌ی دین الهی که براساس آن، اعمال انسان پذیرفته می‌شود پرسیده است.^۲

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۱ و ۲۲، حدیث ۱۰، باب دعائم الاسلام

۲. ممکن است کلمه‌ی منخاصم، نام شخصی باشد که سؤال کرده و احتمال دارد صفت او باشد یعنی کسی که مناظره نموده است.

آن مرد گفت: رحمت خدا بر شما، خواسته‌ام همین بود.

امام فرمودند: گواهی به یکتایی و بی‌همتایی خدا، و این که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی او است و اقرار (و اعتقاد) به آن چه از سوی خدا آمده و ولایت ما اهل‌بیت و بیزاری و تنفر از دشمن ما و تسلیم بودن در برابر فرمان ما و تقوی و (پاکدامنی و دوری از گناهان و) فروتنی و انتظار قائم ما، زیرا برای ما اهل‌بیت دولتی است که هر زمان خدا بخواهد فرا می‌رسد.^۱

اسماعیل جعفی گوید:

از امام پنجم درباره‌ی دین الهی که مردم نباید نسبت به آن ناآشنا و نادان باشند پرسیدم.

حضرت فرمودند: دین (و شریعت آسمانی) گسترده است، اما خوارج بر اثر جهلشان خود را در تنگنا قرار دادند.

گفتم: فدایت گردم آیا اکنون (اجازه می‌دهید عقاید و) دینی را که به آن ایمان دارم عرضه دارم؟

فرمودند: بله

آنگاه گفتم: به یگانگی و وحدانیت خدا و این که معبودی جز او نیست شهادت می‌دهم و گواهم که محمّد (صلی الله علیه و آله) بنده و رسول او می‌باشد و به آن چه از طرف خدا آورده اقرار می‌کنم و شما اهل‌بیت را دوست دارم و از دشمنان بیزارم و از هر که در برابر شما گردن‌فرازی کند و سلطه جوید و خود را حاکم بر شما بداند و در حقّتان ظلم کند انزجار و تنفر دارم.

امام فرمودند: تو (با این اعتقادات، حق را شناخته‌ای و) نسبت به چیزی (از

۱. مدرک سابق، صفحه‌ی ۲۲ و ۲۳، حدیث ۱۳

اصول و ارکان دین فروگذار نکرده و) نادان نیستی. به خدا قسم، این همان دینی است که ما اهل بیت بر آن استواریم.^۱

بنابراین حقیقت دیانت و روح اسلام و ایمان و شریعت، عشق و نفرت، برای خدا و در راه خدا است.

سگوی پرواز آدمی به سوی کمالات معنوی و رستگاری ابدی، محبت و مهرورزی به حضرت مهدی و اجداد گرامی و دوستان حقیقی آن حضرت است. هر چه می‌توانید بر این دلدادگی و دلباختگی بیفزایید و از انزجار و تنفر و نفرین نسبت به ظالمانی که حق او و پدران بزرگوارش را غصب نمودند و به آنان ستم کردند غفلت نوزید.

پیوسته به یاد امام زمانتان باشید، پس از هر نماز برای او و قرب ظهورش دعا کنید، برای سلامتی‌اش صدقه بدهید، در ترویج نامش بکوشید، مردم را به حضرتش متوجه نمایید، بذر محبتش را در قلب‌ها بیفشانید، همواره به او توسل بجوید و لطف خاصش را خواستار باشید، دیگران را به سویش هدایت کنید، بیشتر دوستش بدارید و در راهش بکوشید تا مقرب‌تر شوید و به کمالات والاتری برسید.

درجات محبت

محبت از مقوله‌ی تشکیک و دارای مراتب و درجاتی است، شدت و ضعف دارد، چنان‌که نور نیز این‌گونه است، روشنایی یک شمع، نور برق، تابندگی خورشید، همه نور هستند اما یکی از دیگری قوی‌تر است، هر چه نور زیادتر و

۱. اصول کافی، جلد ۲، باب المستضعف، صفحه‌ی ۴۰۴، حدیث ۶

شدیدتر باشد فضای بیشتری را روشن می‌کند، محبت به امام عصر علیه السلام نیز هر چه بیشتر شود انسان را به مراحل عالی‌تری از فضایل و کمالات معنوی می‌رساند و به مراتب بالاتری از تزکیه‌ی نفس و مقامات روحانی نایل می‌گرداند.

حقیقت محبت

بیشتر مردم گمان می‌کنند که حقیقت دوستی و کمال محبت به خدا و پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده‌اند و به راستی امام زمانشان را دوست دارند.

اما اگر به عمق دلشان بررسی و زوایای قلبشان را بنگری می‌یابی که حب خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السلام سرپوشی است به روی حب نفس و خود دوستی آنها، یعنی چون خود را دوست دارند و می‌خواهند از عذاب و گرفتاری برهند و به بهشت و رفاه برسند خدا را عبادت می‌کنند و به پیغمبر و اهل بیتش توسل می‌جویند و سخن از مهر آنان می‌گویند. گرچه این احساس درونی، می‌تواند مقدمه‌ی محبت و یا درجه‌ی ضعیف آن باشد، اما محبت کامل و حقیقی نیست و با دوستی تمام عیار و ناب، فاصله دارد.

نشانه‌ی محبت حقیقی این است که محب، خود را برای محبوب بخواهد و جان خویش را فدای او سازد، نه آن که او را برای خود بخواهد و وسیله‌ی رسیدن به منافع خویش گرداند.

بیماری که در بستر افتاده و پزشک معالج را بر بالین خود می‌بیند احساس می‌کند طبیب را دوست دارد و به او علاقه‌مند است اما این دوستی، دوستی واقعی نیست، در حقیقت همان خود دوستی است که به این صورت جلوه کرده، یعنی شخص مریض به انگیزه‌ی غریزه‌ی حب ذات، به سلامتی خویش

علاقه‌مند است از این رو احساس می‌کند پزشک را که وسیله‌ی درمان او است دوست دارد. پس در واقع، وسیله‌ی معالجه‌ی خویش و بازیافتن سلامت خود را دوست دارد، نه طیب را.

کسانی که ادعای محبت به امام عصر را دارند و خود را دوست‌دار خدا و رسول و عترت او می‌دانند، گرچه از آن بزرگواران اطاعت هم بکنند اما باید انگیزه‌ی این اطاعت را بیابند.

اگر بندگی خدا و اطاعت از پیغمبر و امام را به خاطر نجات خویش و برای نیل به رفاه و سعادت خود انجام دهند این از سنخ همان اطاعت از پزشک است که برای نجات از بیماری و مرگ انجام می‌گیرد.

اما اگر از فرمان حق، فقط برای خدا پیروی کنند، یعنی چون تنها خدا را سزاوار پرستش می‌بینند او را بندگی کنند و از این رو که پیغمبر و اهلبیتش را ولی و اولی به نفس خویش می‌دانند از آنها اطاعت نمایند و جان و مال و همه‌ی امکانات خود را فدای خاک پای امام زمانشان سازند، آنگاه نور محبت تاب در قلبشان تابیده و فروغ مهر حقیقی در دلشان پرتو افکنده است.

راز بزرگ تشرّفات

راز بزرگ تشرّف به محضر حضرت صاحب الزّمان علیه السلام در زمان غیبت، همین یک کلمه است و بس: «محبت».

باید شوق شدید پیدا کرد و دوستی حقیقی به دست آورد تا به وصال او رسید و از فیض محضر پربرکتش بهره‌مند شد.

زیرا محبت واقعی، منشاء قرب روحی می‌شود و ارتباط روحی، موجب دیدار محبوب می‌گردد.

عالم ربّانی و شیفته‌ی حضرت مهدی علیه السلام مرحوم آیت‌الله آقای حاج شیخ محمود حلبی اعلی الله مقامه، که از ده ساله‌گی تا پایان عمر حتی یک شبانه‌روز بر او نگذشت که از توسّل به امام زمانش غفلت کرده باشد و عمرش را در راه دعوت مردم عموماً و سوق دادن نسل جوان خصوصاً به سوی صاحب الزّمان علیه السلام گذراند چه عالمانه و ارزنده فرموده در این زمینه، که فرازهایی از سخنانش چنین است:

«محبت، اکسیر عجیبی است، هر جا آمد انقلاب ماهیت می‌دهد، دیو را حور و ظلمت را نور می‌کند...

محبت، درجات دارد آن درجه‌ی بالا، درجه‌ی است که محبّ، خودش را نمی‌خواهد، فقط محبوبش را می‌خواهد و این وادی عجیبی است.

در محبت والدین به اولاد کمی سیر کنید، موج‌ها دارد محبت، هر موجش هم یک اثری دارد، به درجه‌ی می‌رسد که از اسم محبوبش لذت می‌برد...

محبت گوهر عجیبی است. ای اهل دل و حال، ای طالبان حقیقت و راه، محبت بالطبیعه محبّ را به محبوب می‌رساند...

محبت مثل مغناطیس و آهن‌ریا است، هر جا باشد آهن را به خود می‌کشد... از من می‌پرسند چه ذکر و ورد و ختم و دعایی بخوانیم که خدمت امام زمانمان برسیم؟

دعاها را بخوانید، مخصوصاً دو تا، که یکی زیارت است و یکی توسّل. زیارتِ سَلامُ عَلَی آلِ یاسین را بخوانید، روی توهم نمی‌گوییم، از کسی که مأموریت پیدا کرده از ساحت مبارکش به یک واسطه، به خواندن این زیارت، برایتان نقل می‌کنم.

توسَّلِ سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلُ التَّامُ را بخوانید.

اما آن که شاهره است و صراط مستقیم قوی و روشن و نزدیک، این است که باید به او محبت پیدا کنید، باید دوستش داشته باشید...

اگر دوستی پیدا شد شما را می‌رساند، اگر علاقه پیدا شد، پشت کوه قاف هم که باشد شما را می‌کشاند و بالأخره به محبوب می‌رساند.

حالا چه طور برساند؟ قانون کلی که تحت ضابطه بیاید ندارد، می‌رسی، یا در خواب یا در بیداری، یا به خودش یا به خواصش، بالأخره نشانه‌ی این که رفته‌ی توی باغ به دستت می‌دهند، ولو یک برگ سبز باشد، ولو یک دانه گل باشد، ولو یک میوه باشد، باید به امام زمانتان محبت پیدا کنید، اگر دوستش داشتی، صفحه‌ی وجودت عوض می‌شود...

باید محبت به امام زمان پیدا کنید. هیچ گنجی، هیچ راهی، هیچ ذکر و وردی، هیچ طلسم و اسمی بالاتر از این نیست، أقرب الطرق برای رسیدن به درگاه و پیشگاه آن شاه عالم امکان، محبت به آن بزرگوار است...

باید محبت مستقر شود، باید به پایه‌ی برسد که در فراق او بسوزی، بنالی، اشک بریزی، در طلب حقیقی‌اش برآیی، خسته و مانده نشوی...

اصل الاصول، جوهر الجواهر، عصاره‌ی همه‌ی کلمات، یک کلمه است: باید به امام زمان علیه السلام محبت پیدا کنی، باید محبت هم شدید شود، خود محبت، راه‌ها را باز می‌کند و تو را به او نزدیک می‌کند، محبت، او را می‌کشاند...

و محبت، نشانه‌ها دارد، یکی از آثار محبت این است که محب، شتون و آثار محبوبش را دوست دارد، حبّ به شیئی مستلزم حبّ به آثار آن است.

أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ سَلْمَى أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَذَا الْجِدَارَا
وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبٌّ مِنْ سَكَنِ الدِّيَارَا

به طرف محله و کوچه‌ی محبوبم می‌روم، به خانه‌ی او می‌روم، سر به درش می‌گذارم، دهان به دیوارش می‌نهم، می‌بوسم، می‌بویم...

هر چیزی نشانه‌ای دارد، گواه عاشق صادق در آستین باشد... محبت به امام زمان هم آثار دارد، یکی از آثارش دوست داشتنِ دوستان آن حضرت است، یکی از نشانه‌های هدایت کردن گمراهان و توجه دادن مردم به آن بزرگوار است، یکی از علایمش، محبوب ساختن او نزد مردم و ایجاد شوق و حب او در دل‌ها است.

اگر محبت به حضرت داشته باشی برای او اشک می‌ریزی، دنبال او می‌دوی، به سراغش می‌روی، از این عالم و آن عالم می‌پرسی که به چه راهی باید رفت تا به محبوب رسید؟

عاقبت، جوینده یابنده است... حوصله می‌خواهد، صبر و شکیبایی می‌خواهد، رنج راه متحمل شدن می‌خواهد، سوختن در فراق می‌خواهد، دویدن این سر و آن سر می‌خواهد، این‌ها نشانه‌های محبت است.»

سؤال از وقتِ ظهور

متأسفانه بسیاری از شیعیان، به یاد حضرت صاحب الزمان علیه السلام نیستند

۱. یعنی بر آن دیار که منزلگاه سلمی است می‌گذرم، این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم، دوستی و محبت خانه‌ها، قلب و دلم را به وجد و سرور نیاورده بلکه مهر و محبت کسی که در آن خانه‌ها سکونت دارد دلم را شاد و مسرور کرده و مجذوب خود نموده است. (مغنی اللیب، الباب الرابع،

و از دعا برای ظهور شریفش غافل اند، اما همان گروهی هم که نام حضرت را می‌برند و در پنهان و آشکار برای او دعا می‌کنند، اگر ژرفای دلشان را بنگری، می‌یابی که امام عصر ارواحنا فداه را برای خود می‌خواهند و او را برای رفع ناراحتی‌ها و درمان دردهای خویش طلب می‌کنند.

تعداد خیلی کمی هستند کسانی که درخواستِ ظهور حضرت حجّت را بنمایند نه برای رفاه و آسایش خود، بلکه برای نجات آن محبوب غریب از زندان غیبت و رهایی آن مظلوم هجران کشیده از غربت و خلاص شدن آن امام ستم‌دیده، از رنج و محنت.

ابو بصیر گوید:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَتَى الْفُرْجُ؟
 فَقَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ وَأَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا، مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ
 عَنْهُ لِإِنْتِظَارِهِ^۱

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، گشایش کی فرارسد؟
 فرمود: ای ابابصیر، تو هم از جمله‌ی دنیاخواهان و در زمره‌ی دنیاطلبان هستی؟ کسی که این امر را بشناسد در اثر انتظارش به گشایش رسیده است.

گویا چون حضرت صادق علیه السلام می‌دانسته‌اند که انتظار ابابصیر برای رسیدن به منافع مادی و امور دنیوی است این‌گونه به او پاسخ فرموده‌اند.
 آری، گرچه انتظارِ ظهورِ دولتِ حقّه، از افضل عبادات و برترین طاعات است اما در صورتی که انگیزه‌ی این انتظار، نجات محبوب و رفع پریشانی‌ها و غم‌های

او باشد، نه رهایی خویش از ناملايمات و رسیدن به شئون دنیوی و مادیات، که این دو انگیزه و صاحبانش، به هنگام امتحان، خوب شناخته می‌شوند و هر یک راهی جدا دارند.

یاران حقیقی، منتظران واقعی، محبّان راستین و دوستانان پاکبخته‌ی حضرت بقیّة الله، جز به او نمی‌اندیشند، غیر او را نمی‌خواهند و در راه یاری و دوستی‌اش، جان بر کف نهاده راضی هستند که حضرتش ظهور فرماید و از محنت برهد، گرچه آنان بمیرند و در رکابش قطعه‌قطعه شوند.

اما دوستان ظاهری که همه چیز و همه کس را برای خود می‌خواهند و عمق محبّتشان، حبّ ذات و خوددوستی است تا آن وقتی نام محبوب را می‌برند و از او احترام می‌کنند که در مسیر منافع و حافظ حیاتشان باشد ولی به وقت احساس خطر، روی برمی‌تابند و او را فراموش می‌کنند.

ماجرای تشرف شیخ علی حلاوی، روشنگر این حقیقت است:

تشرف شیخ علی حلاوی

خطیب دانشمند و عالم ربّانی، مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب «العبقری الحسان» از عالم بزرگوار مرحوم حجّة الاسلام آقای سید علی اکبر موسوی خوئی، والد معظم آية الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی اعلی الله مقامه چنین حکایت نموده است^۱:

۱. قبل از آمدن مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی به فردوس، مرحوم آية الله حاج سید علی اکبر خوئی که از علما و بزرگان اهل معنویت بود به مدت دو سال در فردوس بودند و گاهی هم در بین، به مشهد برای زیارت می‌رفتند، در یکی از روزها به دوستان و اهالی محل اعلام می‌کنند که

«زمانی از نجف اشرف برای انجام کاری به حله رفتم.^۱ هنگام عبور از میان بازار شهر چشمم به قبه‌ی مسجدمانندی افتاد که بر سر درب آن، زیارت کوتاهی از حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمن علیه السلام بود و بالای درب آن نوشته بود: هَذَا مَقَامُ صَاحِبِ الزَّمَانِ مردم آن سامان از دور و نزدیک، به این مکان جنت‌نشان به زیارت می‌آمدند و دعا و تضرع و زاری کرده، توسل به ساحت قدس باری می‌جستند. من از اهالی حله، علت نامگذاری آن مکان را به مقام صاحب الزمان جويا

→ من عازم نجف هستم. هر چه مردم اصرار می‌کنند برای ماندن، نتیجه نمی‌دهد. تا این که ایشان به یکی از دوستان می‌گویند: من می‌روم مشهد زیارت می‌کنم و سپس می‌روم نجف، در آن جا سید ابوالقاسم را می‌بینم و پس از آن می‌میرم، من دیگر به ایران نخواهم برگشت. (متأله قرآنی، صفحه‌ی ۲۳۵)

۱. حله شهری است در عراق، میان کوفه و بغداد، در ساحل رود فرات. (در چاپ جدید کتاب «العبقری الحسان» که در ۹ جلد با کلی تحقیق و تصحیح، آن هم ویژه‌ی پژوهشگران! توسط انتشارات مسجد مقدس جمکران منتشر شده در جلد ۵ صفحه‌ی ۳۱۷، «حله» را به غلط، «محلّه» نوشته و فکر نکرده که اگر به جای «حله»، «محلّه» باشد با عبارات بعدی نمی‌سازد و در صفحه‌ی ۱۸۷ کلمه‌ی «اُنَّیْتِی» را در یک سطر، دو بار به دو گونه، غلط نوشته، یکبار «اینسی» و بار دیگر «ایسیتی» نوشته و فکر نکرده اگر این عبارت را بخواند به فارسی ترجمه کند چه معنا می‌دهد [انیت، انائیت و انائیت یعنی خودبینی، خویشتن‌بینی و هستی، «هستی را انیت خوانند به تازی، فرهنگ معین»] و در صفحه‌ی ۱۸۹، کلمه‌ی «أَنْظُرُ» را به غلط «افظر» نوشته است. فقط این سه صفحه را گشودم و دیدم، نه به قصد تصحیح، حال در تمام این ۹ جلد چقدر غلط چاپ شده خدا می‌داند. این تذکر را از آن جهت ضروری دیدم که اولاً گمان نرود این اشتباهات مربوط به مؤلف کتاب مرحوم آیه‌الله نهاوندی است بلکه مربوط به محقق و مصحح محترم می‌باشد، ثانیاً کسانی که به نام تحقیق و تصحیح، آن هم ویژه‌ی پژوهشگران، متونی را چاپ می‌کنند بیشتر دقت کنند.)

شدم، همگی به اتفاق آراء گفتند این مکان، خانه‌ی یکی از اهل علم این جا به نام شیخ علی بوده که مردی بسیار زاهد و عابد و باتقوی بوده و همیشه در انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السّلام به سر می‌برده است.

او پیوسته نسبت به امام زمان علیه السّلام عتاب و خطاب می‌کرد و می‌گفت این غیبت از انظار در این زمان برای چیست در حالی که مخلصین شما در شهرها و اقطار عالم همچون برگ درختان و قطره‌های باران فراوانند. در همین شهر، شیفتگان و دوستان شما بیش از هزار نفرند، پس چرا ظهور نمی‌فرمایی تا دنیا را پر از قسط و عدل نمایی.

روزی شیخ علی با همان حال، سر به بیابان نهاد و همین سخنان را آغاز کرد و عتاب و خطاب به حضرت حجّت علیه السّلام نمود.

ناگهان دید شخصی در هیئت عربی بدوی نزد او است و به او فرمود: جناب شیخ، این همه عتاب‌ها و خطاب‌ها به که می‌نمایی؟!!

عرض کرد: خطابم به حجّت وقت و امام زمان علیه السّلام است که با وجود این همه مخلص و ارادتمندی که در این عصر دارد که فقط بیش از هزار نفر آنان در حله هستند و با این ظلم و جور که عالم را فرا گرفته چرا ظهور نمی‌کند؟!!

آن مرد عرب فرمود: ای شیخ، صاحب الزّمان من هستم و با من این همه خطاب و عتاب مکن که مطلب این‌گونه نیست که تو فکر کرده‌ای. اگر سیصد و سیزده نفر اصحاب من موجود بودند ظاهر می‌شدم. در شهر حله که می‌گویی بیش از هزار نفر مخلص واقعی دارم جز تو و فلان شخص قصاب، کسی دوست با اخلاص من نیست، حال اگر می‌خواهی واقع برایت مکشوف و روشن شود برو مخلصین مرا که می‌شناسی در شب جمعه به منزلت دعوت کن و در صحن حیاط، مجلسی آماده ساز، فلان قصاب را هم دعوت کن و دو بزغاله روی بام

خانه‌ات ببند، آن‌گاه منتظر من باش تا حاضر شوم و واقع امر را به تو بفهمانم و آگاہت کنم که اشتباه نموده‌ای.

چون فرمایشات حضرت به پایان رسید از نظر شیخ غایب شدند. شیخ علی حلاوی، مسرور از این ماجرا با خوش حالی فراوان به جله برگشت. نزد قصاب رفت، قضیه را با او در میان گذاشت و به کمک یکدیگر چهل نفر از بین دوستان حضرت صاحب الزمان علیه السلام که آن‌ها را بیش از هزار نفر و همگی را از اخیار و ابرار و منتظران حقیقی حجّت غایب سلام الله علیه می‌پنداشتند انتخاب کرده و دعوت نمودند که در شب جمعه به منزل وی بیایند تا به شرف لقاء امام عصر علیه السلام مشرف شوند.

شب جمعه‌ی موعود فرارسید، مرد قصاب با آن چهل نفر برگزیده از میان دوستان مدعی اخلاص به حضرت ولی عصر علیه السلام به خانه‌ی شیخ علی حلاوی آمدند، در صحن حیاط نشستند، همه با وضو، رو به قبله، مشغول ذکر و صلوات و دعا بودند و در انتظار قدم قائم منتظر علیه السلام لحظه‌شماری می‌کردند.

شیخ علی حلاوی نیز طبق فرمان حضرت، قبلاً دو بزغاله را روی پشت‌بام بسته بود و خود در صحن حیاط، در حضور مهمانان، تشریف‌فرمایی مولی را انتظار می‌کشید.

چون پاسی از شب گذشت، ناگهان دیدند نور درخشانی که به مراتب از خورشید و ماه درخشنده‌تر بود در آسمان ظاهر شد و تمام آفاق را روشن ساخت. سپس آن نور، به طرف خانه‌ی شیخ علی آمد تا آن که بر پشت بام منزل قرار گرفت و فرود آمد.

دقایقی بیش نگذشت که صدایی از پشت بام، آن مرد قصاب را فراخواند.

مرد قصاب امتثال امر کرد، برخاست و روی بام رفت، خدمت حضرت مولی علیه السّلام شرفیاب شد و به فیض ملاقات رسید.

پس از چند لحظه امام به او فرمودند: یکی از این دو بزغاله را نزدیک ناودان ببر و ذبح کن به طوری که تمام خونش از ناودان سرازیر گردد و در صحن خانه جاری شود.

مرد قصاب فرمان آن بزرگوار را اطاعت کرد، وقتی خون‌ها در حیاط جاری شد و آن چهل نفر دیدند، گمان قوی پیدا کردند که حضرت مهدی علیه السّلام مرد قصاب را گردن زده و این خون او است که از ناودان فرومی‌ریزد.

پس از اندکی، صدایی از پشت بام به گوش رسید و شیخ علی حلاوی را احضار فرمود.

شیخ برخاست و خود را به روی بام رساند، دید مرد قصاب، سالم و سلامت روی بام، در محضر امام ایستاده، اما یکی از دو بزغاله را سر بریده و خون بزغاله بوده که در صحن حیاط جاری شده، سپس حضرت به مرد قصاب امر فرمودند بزغاله‌ی دوّم را نیز به همان‌گونه نزدیک ناودان ذبح کند.

قصاب هم به فرموده‌ی امام، بزغاله‌ی دیگر را جلوی ناودان سر برید و بار دوّم خون از ناودان به میان حیاط سرازیر شد.

وقتی آن چهل نفر دوباره خون تازه را در صحن منزل جاری دیدند گمانشان تبدیل به یقین شد و همگی قطع پیدا کردند که حجّة بن الحسن ارواحنا فداه شیخ علی صاحب خانه را نیز به قتل رسانده و عنقریب است که نوبت یک‌یک آنها فرارسد و ملاقات با امام زمان علیه السّلام به قیمت جانشان تمام شود.

از این رو بی‌درنگ از جا برخاستند، منزل شیخ علی حلاوی را ترک کردند و گریختند.

سپس حضرت صاحب الزمان سلام الله علیه رو به شیخ علی نموده و فرمودند: اینک به میان حیاط برو و به آنان بگو روی بام بیایند تا مرا دیدار کنند. شیخ علی از بام به زیر آمد، اما وقتی به صحن حیاط رسید حتی یک نفر از آن چهل برگزیده را ندید و دانست که همه فرار کرده‌اند. به سرعت روی پشت بام برگشت و گریختن آن چهل نفر را به عرض مبارک آن بزرگوار رسانید.

حضرت فرمودند: ای شیخ، دیگر آن همه با من عتاب و خطاب مکن، این شهر حله بود که می‌گفتی بیش از هزار نفر از یاران و مخلصان ما فقط در این جا هستند، پس چه شد که بین آن دوستان انتخاب شده، کسی جز تو و این مرد قصاب باقی نماند؟! اینک سایر جاها را نیز به همین گونه قیاس کن.

پس از این ماجرا شیخ علی حلاوی آن بقعه را مرمت کرد و به مقام صاحب الزمان علیه السلام موسوم نمود. از آن زمان تاکنون آن مقام شریف، محل طواف مردم و زیارتگاه خاص و عام است.^۱

۱. العبقری الحسان، جلد دوم، بساط چهارم، عبقریه پنجم، صفحه‌ی ۷۷، با اندک تغییری در

معرفت به حضرت حجت علیه السلام

چگونه می توان به مراتبِ عالی تر و درجات بالاتری از محبت رسید؟
راه اساسی برای تقویت دوستی نسبت به امام زمان علیه السلام و تشدید حبّ
او، معرفت به آن حضرت است.

طبیعی است که وقتی انسان چیزی را نشناسد و آثارش را نداند چنانکه باید
دوستش نمی دارد، اما پس از شناختِ درست و احساس نیاز به آن و پی بردن به
کمال آن، نه تنها مجذوبش می شود و مهرش را در دل می یابد بلکه گاهی چنان
شیفته ی خوبی ها و آثارش می گردد که بی اختیار به سویش کشیده می شود و
وجودش لبریز از عشق او می گردد.

وقتی انسان عظمت و شخصیت کسی را بشناسد و خود را سراپا نیازمند به او
بیند خواه ناخواه به او محبت پیدا می کند و هر چه بیشتر به بزرگواری و کمالات
و مقامات آن شخص و کوچکی و فقر خود آگاه شود، محبتش شدیدتر شده و
توجهش به او فزونی می یابد.

اگر انسان چنان که باید، شناخت و معرفت به مقام والای حضرت حجت
ارواحنا فداه پیدا کند محبت حضرت چون نوری تابناک و درخشان، سراسر

وجودش را فرامی‌گیرد و او را از بدی‌ها و ناپاکی‌ها رهانده به مکارم اخلاق می‌رساند.

پس سعی کن اگر نور محبتِ امام زمانت چون شمع کم‌فروغی در گوشه‌ی شبستان دلت سوسو می‌زند و کم‌ویش گرفتار ناشایستگی‌ها هستی معرفت را به حضرتش افزون سازی تا مهرش مانند خورشیدی تابان بر همه‌ی وجودت پرتو افکند، قلبت را روشنی و دلت را صفا بخشد، از گناهان نجات دهد، به فضایل و معنویات نایلت گرداند و همه‌ی تیرگی‌ها را از جانت بزدايد.

زیرا معرفت، پایه‌ی اصلی محبت است و محبت یعنی ایمان که عامل بزرگ اجتناب از گناهان و راه اساسی برای تهذیب نفس و عبادت است.

دین‌شناسی است که دین‌دوستی می‌آورد. خداشناسی است که سبب بندگی و خداپرستی می‌شود. معرفت به پیامبر و ائمه است که در قلب انسان بذر محبت این بزرگواران را می‌افشانند.

هر چه بر علم و شناخت و بصیرت و معرفت بشر افزوده شود و کمالات محبوبش را بیشتر بشناسد دلدادگی و شیفتگی‌اش نسبت به محبوبش فزونی می‌یابد. آنان که مانند حیوانات، جز خور و خواب و لذت هدفی ندارند و بیگانه از دین و بی‌بهره از نور معنویت و عبادتند و فقط به راحت‌طلبی و ثروت‌اندوزی و برتری‌جویی و هوسرانی می‌اندیشند طبعاً علاقه و دل‌بستگی به دین هم ندارند، به دعا و نماز و انس با خدا بی‌رغبت‌اند، یاد و مهر الهی را فراموش می‌کنند و فروغ ولایت و محبت به محمد و آل محمد علیهم السلام در دل‌هایشان خاموش می‌شود. در نتیجه از تعالی روانی و کمالات روحی بازمی‌مانند، از رحمت الهی محروم می‌گردند، در دنیا گرفتار امور مادی و در آخرت بی‌نصیب از نعمت‌های بهشتی می‌باشند.

ارزش بصیرت و معرفت

مفضل بن عمر جعفی از اصحاب ممتاز امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بود. در کتب رجال، به عدالت و وثاقت و جلالت توصیف شده است. از راویان ثقه و مورد اعتماد ائمه علیهم السلام بوده که در مبانی فکری و عقایدش دچار انحراف نگشته و احادیثی هم در مدحش صادر گردیده است.^۱

وی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّفَقْهُ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا.^۲

بر شما لازم است که در دین خدا فهیم و دانا باشید و مانند صحرانشینان و ساکنان بیابان (که در جهل و نفهمی به سر می برند و از بصیرت و معرفت محروم اند) نباشید. زیرا هر که دین خدا را نشناسد خدا در روز قیامت به او نظر ننماید و هیچ یک از اعمالش را پاک (و مقبول) نشمارد.

نظر الهی در قیامت، کنایه از رأفت و لطف و عنایت پروردگار است. زیرا نگاه کردن، نشانه‌ی دوستی و محبت می باشد چنان که نظر نمودن و رو گردان شدن، دلیل ناخرسندی و نفرت است.

تزکیه یعنی پاکیزه ساختن و گاهی به معنای رشد و نمو است و کنایه از قبولی اعمال می باشد.^۳

از این حدیث استفاده می شود که معرفت دینی و رشد فکری در جهت عرفان

۱. مستطرفات المعالی، تألیف عالم ربّانی، مرحوم حاج شیخ علی نمازی، صفحه‌ی ۳۳۰ و ۳۳۱

۲. اصول کافی، جلد اول، کتاب فضل العلم، حدیث ۷

۳. مرآت العقول، جلد اول، صفحه‌ی ۱۰۱ و کتاب الوافی، جلد اول، صفحه‌ی ۱۲۹

حقیقی و آموزه‌های و حیانی، انسان را در آخرت، مشمول لطف و محبت ربوبی می‌گرداند و کردار و رفتارش را مقبول پیشگاه الهی قرار می‌دهد و باعث نمو و بالا رفتن ارزش اعمالش می‌شود.

و به عکس، جهل و بی‌خردی و کوردلی و خدانشناسی و دین‌گریزی، آدمی را از رحمت و لطف پروردگار، محروم می‌سازد و ناآگاهی از حقایق قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام و در نتیجه، جدایی از معارف نورانی کتاب و سنت و بیگانگی با ولایت دودمان امامت، تمام اعمال و عبادات را بی‌ارزش می‌سازد و از اعتبار می‌اندازد.

نیز از همان امام همام روایت شده که می‌فرمودند:

الْغَامِلُ عَلَىٰ غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَىٰ غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةً
السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا.^۱

هر که بدون بینش و آگاهی عمل کند مثل کسی است که بیراهه رفته، هر چه حرکتش سریع‌تر باشد و تندتر پیش رود از مقصد و هدف، دورتر می‌شود.

در این کلام امام علیه السلام، گمراهی اعتقادی و انحراف فکری تشبیه شده به انحراف از جاده و دور شدن از مسیر واقعی، یعنی کسی که معرفت دینی ندارد و از معارف و حیانی دور افتاده مانند ره‌نوردی است که بیراهه رفته و در جهت مخالف هدفش حرکت کرده است. بدیهی است که چنین شخصی، هر چه سریع‌تر بتازد نه تنها زودتر به هدفش نمی‌رسد بلکه از مقصدش بیشتر فاصله می‌گیرد.

همه‌ی اعمال انسان مبنا و ریشه‌ای دارند. آنان که رفتار و کردارشان از جهل و نفهمی برخاسته، نه از معرفت دینی، و آن‌ها که کارهایشان از افکار و عقاید

نادرستِ مکتب‌های بشری تراویده، نه از بصیرت و آگاهی، نه فقط به هدف اصلی که رضایت الهی و سعادت ابدی است نمی‌رسند بلکه به خشم و عذاب خدا دچار می‌شوند و به راه گم کرده‌ای کور می‌مانند که از صراط مستقیم منحرف شده و به بیراهه افتاده و در سمت مخالف مقصد حرکت نموده است. طبیعی است که با هر قدمش از هدفش فاصله پیدا می‌کند و هر چه پرشتاب‌تر برود از ایده و آرمانش دورتر می‌شود.

قرآن شریف فرموده است:

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا.^۱

حقایق بینایی بخش و بینش آفرین از سوی پروردگارتان برایتان آمد، هر که بینا شد (و بصیرت پیدا کرد) به نفع خودش است و هر که کور دل ماند (و معرفت قرآنی کسب نکرد) به زیان خودش می‌باشد.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

لَا يَسَعُ النَّاسَ حَتَّى يَسْأَلُوا وَيَتَفَقَّهُوا وَيَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ.^۲

مردم در وسعت و رخصت نیستند مگر تحقیق و پرسش نمایند و دین را بفهمند و امام خود را بشناسند.

براساس این حدیث شریف که به سند صحیح روایت شده و علامه‌ی مجلسی بر آن صحّحه نهاده است^۳ مردم اجازه ندارند به هر چه خواستند معتقد باشند و به هر کاری تمایل داشتند بپردازند و به هر مکتب و گروهی که

۱. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۴

۲. کتاب الوافی، جلد اول، صفحه‌ی ۱۸۰، حدیث ۵

۳. مرآة العقول، جلد اول، صفحه‌ی ۱۳۰

دلخواهشان بود بیوندند، بلکه باید ابتدا راه حق را بجویند و دین خدا را بفهمند و امام زمانشان را بشناسند سپس بر پایه‌ی شناخت دینی و معرفت ولایی عمل کنند و شیوه‌ی زندگی و روش فکری و برنامه‌های کاری خود را با الهام از آموزه‌های قرآن و امام زمان انتخاب نمایند.

به همین جهت در روایاتی که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام رسیده بر مسئله‌ی شناخت، فوق‌العاده تکیه شده و معرفت امام، محور معرفت‌اللّه و عبادت معرفتی شده است.

مقام عارفان به امام زمان علیه السلام

خداوند در قرآن کریم فرموده است:

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا.^۱

خدا به هر که بخواهد حکمت دهد و به هر که حکمت داده شد خیر فراوانی نصیبش گردیده است.

در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام، حکمت در این آیه به

اطاعت از خدا و معرفت امام تفسیر شده است.^۲

در حدیثی آمده است:

لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأئِمَّةَ كُلَّهُمْ وَإِمَامَ

زَمَانِهِ وَيُرَدَّ إِلَيْهِ وَيُسَلَّمَ لَهُ.^۳

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۹

۲. مرآة العقول، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲۱، حدیث ۱۱

۳. اصول کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸۰

بنده‌ی خدا، مؤمن نباشد (و حقیقت ایمان را نیابد) تا آن که خدا و پیامبر و تمام امامان را بشناسد و به امام زمانش معرفت پیدا کند و در امورش به امام زمانش رجوع نماید و تسلیم و فرمانبردار امر او باشد.

جابر گوید از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَيَعْبُدُهُ، مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَرَفَ إِمَامَهُ مِنْ أَهْلِ
الْبَيْتِ.^۱

فقط کسی که خدا و امام زمانش از ما اهل بیت را شناخت خدا را (به درستی) می شناسد و عبادت می کند.

یعنی عارفان حقیقی و عابدان ربّانی، فقط کسانی هستند که خدا را از راه قرآن و عترت بشناسند.

از این رو کسی که با امام زمانش بیگانه است و حجّت عصرش را نمی شناسد راه معرفتی به خدا ندارد و بدیهی است با عدم معرفت به خدا، عبادت پروردگار معنی ندارد، چون عبادت و بندگی، فرع بر معرفت است و بر پایه‌ی شناخت راستین تحقق یابد.

از امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمودند:

مَنْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَحَقِّ أَهْلِ
بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَاسْتَوْجَبَ ثَوَابَ
مَنْوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ وَقَامَتْ نَيْبُهُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ بِسَيْفِهِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ
أَجْلاً لَا يَغْدُوهُ.^۲

۱. همان، صفحه‌ی ۱۸۱

۲. غُرُرُ الْحِكْمِ أُمْدِي، جلد دوم، فصل هفتاد و هفتم، صفحه‌ی ۷۰۹، شماره‌ی ۱۳۹۹

هر که در بسترش بمیرد در حالی که شناسای پروردگار خود و حقّ رسول او و حقّ اهل بیت رسول او علیهم السلام باشد شهید مرده و اجرش با خداوند سبحان است و ثواب کارهای شایسته‌ای را که قصد نموده و در نیت داشته سزاوار گردد و نیت و قصدش (بر جهاد در راه خدا و پیکار با دشمنان) جایگزین شمشیر زدنش باشد، پس برای هر چیز سر رسید و وقت معینی است که از آن تجاوز نکند.

محقق عالیقدر مرحوم آقا جمال الدین خوانساری در توضیح این حدیث شریف نوشته است:

«یعنی هر مؤمنی که حقّ پروردگار خود و رسول او و حقّ اهل بیت رسول او را شناسد هر گاه بر رختخواب خود بمیرد او به منزله‌ی این است که شهید شده باشد در راه خدا و مزد او بر خدا لازم است و سزاوار گردد ثواب هر چه را قصد کرده از عمل صالح هر گاه عمر یابد و از جمله این است که مستحقّ ثواب شهیدان گردد.

زیرا که چنین مؤمنی قصد او این است که هر گاه زمان حضور یکی از اهل بیت صلوات الله و سلامه علیهم را درمی‌یافت که به جهاد می‌رفتند در رکاب آن حضرت می‌بود تا شهید می‌گردید، چنان که قصد و نیت بلکه منتهی آرزوی شیعیان زمان غیبت حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه آن است که چون زمان ظهور آن حضرت را دریابند در رکاب آن حضرت باشند تا شهید گردند.

پس همان قصد و نیت هر یک جانشین این است که او شمشیر خود را از غلاف کشیده باشد و در رکاب آن حضرت جنگ کند، پس ثواب آن کار را خواهد داشت.

فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ أَجْلاً لَا يَعْذُوهُ.

ممکن است که غرض از آن، دفع توهم این باشد که هر گاه کسی قصد و نیت او این باشد، پس چرا حقّ تعالی او را به قصد و نیت خود که محض خیر است نرساند؟

پس دفع آن فرموده‌اند به این که هر چیز را از راه حکمت و مصلحت، در علم حقّ تعالی وقتی باشد که تجاوز از آن نکند، پس مرگ هر کسی نیز وقتی دارد که از آن تجاوز نکند، پس تأخیر آن تا رسیدن او به قصد خود میسر نیست، نهایت به اعتبار آن قصد و نیت، ثواب آن چه قصد کرده به او تفضل خواهد شد.

و ممکن است که غرض، امیدوار کردن جمعی باشد که در زمان غیبت معصوم باشند و امید این معنی نداشته باشند تا این که قصد و نیت آن کنند، پس امیدوار فرموده باشند ایشان را به این که از برای ظهور حضرت قائم صلوات الله و سلامه علیه نیز وقتی باشد که از آن تجاوز ننماید، پس نومید نباید بود و قصد و نیت شهادت در رکاب او را باید داشت تا این که اگر آن میسر نشود به ثواب آن برسند، والله تعالی يعلم.^۱

بنابراین یکی از وظایف مسلم مردم در زمان غیبت، شناختن حضرت حجّت و معرفت به مقام والای آن بزرگوار است.

زیرا آن چه باعث نجات و موجب سعادت می‌باشد و تخلف از آن، سبب زیان دنیوی و اخروی و خسران ابدی می‌گردد معرفت آن حضرت است. آنان که با امام زمان علیه السلام بیگانه و ناآشنایند گرچه در عصر ظهور هم واقع شوند اگر از نور معرفت بی‌بهره باشند و از حضرتش اطاعت نکنند، نفعی نبرده و فرجامی جز تیرگی و بدبختی نخواهند داشت.

اما عارفان به مقام والای او و محبان حقیقی حضرتش گرچه دوران ظهورش را هم نبینند باطنی نورانی و عاقبتی توأم با رستگاری خواهند داشت.
در حدیث صحیح آمده که زراره گوید:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِعْرِفْ إِمَامَكَ، فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ لَمْ يَضُرَّكَ، تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ.^۱

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: امام خود را بشناس، زیرا هر گاه (امام زمانت را) شناختی، تقدیم یا تأخیر این امر، به تو زیانی نرساند.

یعنی دولت حق و ظهور امام علیه السلام چه زود فرا رسد و چه به تأخیر افتد برای تو یکسان است و ضرر نکرده‌ای، اما زیان برای کسی است که به امامش معرفت ندارد.

فضیل بن یسار گوید:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ، وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ، تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ.^۲

شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: کسی که از دنیا برود و امامی نداشته باشد مانند مردم عصر جاهلیت مرده و هر که از دنیا برود و شناسا و عارف به امامش باشد زود یا دیر انجام شدن این امر (یعنی ظهور دولت حقّه ی آل محمد علیهم السلام) زیانی به وی نرساند. کسی که بمیرد و امامش را شناخته باشد مثل کسی است که همراه قائم علیه السلام در خیمه‌ی آن حضرت باشد.

۱. مرآة العقول، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۸۶، حدیث ۱

۲. همان، صفحه‌ی ۱۸۹، حدیث ۵

علامه‌ی مجلسی در شرح این حدیث شریف بیانی دارد که خلاصه‌اش این است:

لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَعْنِي كَسِي كَمَا إِمَامٌ زَمَانِش رَا اَز ائِمَّه‌ی هُدًى نَشْنَسُد، وَ مَرَاد اَز جَاهِلِيَّت، مَلَّتِي اَسْت كَه دَر اَن نَه مَعْرِفَت خَدَا بَاشَد وَ نَه مَعْرِفَت رَسُولِش وَ نَه مَعْرِفَت شَرَايِع دِين، چنان‌که بیشتر مردم قبل از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین بودند و بعد از وفات آن حضرت نیز به همان جاهلیت برگشتند.

و این خبر متواتر است به تواتر معنوی، بین خاصه و عامه.^۱

پیرامون مقام عارفان به امام زمان علیه السّلام مطالب بسیاری است که کتاب مستقلی می‌طلبد و در این نوشتار نگنجد، در این فرصت فقط به پنج مورد اشاره نمودیم که خلاصه‌اش این شد:

۱- براساس قرآن و حدیث، حکمت حقیقی، اطاعت از خدا و معرفت امام علیه السّلام است و هر که دارای حکمت شود به خیر فراوان رسیده است. پس عارفان به امام زمان از خیر کثیر و ارزش‌ها و پاداش‌های فراوان، در دنیا و آخرت، بهره‌مند می‌گردند.

۲- عارفان به امام زمان اجر شهید دارند و به ثواب هر کار خوبی که در نیتشان بوده نایل می‌گردند و اگر پیش از ظهور حضرت قائم علیه السّلام از دنیا بروند مقام مجاهدانی را دارند که در رکاب امام با دشمنانش جهاد نموده و به شهادت رسیده‌اند.

۱. پیرامون معرفت به امام عصر علیه السّلام کتاب «چگونه امام زمان را بشناسیم؟» می‌تواند راهنمایان باشد که آن را در نوشتاری به نام «آغاز معرفت به حضرت حجّت» علیه السّلام تلخیص نموده‌ایم.

- ۳- کسی که حجّت عصرش را شناخته باشد رستگار و سعادتمند است، گرچه قبل از ظهور حضرتش، از دنیا برود.
- ۴- عارف به امام زمان به مرگ اسلامیّت و انسانیّت می میرد، نه به مرگ کفر و جاهلیّت، و مانند کسی است که همراه حضرت مهدی علیه السلام باشد و هم نشین با آن نور قدّیس گردد و در خیمه‌ی خاصّ حضرتش به سر برَد.
- ۵- حقیقت ایمان و عبادت، در معرفت به حضرت حجّت است و تنها عارفان به امام زمان از چشمه‌ی زلال معرفه الله سیراب می گردند و به ایمان حقیقی می رسند و عبادت و بندگی واقعی در درگاه ربوبی نصیبشان می گردد.

راه معرفت

چگونه می توان حجت خدا را شناخت و به مقام او معرفت پیدا کرد؟

راه امام شناسی و طریق صحیح معرفت به حضرت بقیة الله علیه السلام منحصر به قرآن و احادیث است. چنان که راه خداشناسی و توحید نیز منحصر به کتاب و سنت می باشد یعنی تنها باید به کلام خدا و سخنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که بیان کننده ی سنت نبوی هستند رجوع نمود.

زیرا نور و هدایت فقط در معارف و حیانی می باشد و تخلف از آن، انحراف از صراط مستقیم است و باعث گمراهی و بدبختی می گردد.

غیر از قرآن و روایات، همه سراب است و بی راهه، نه از تشنه گی جان می کاهد و نه از خطر انحطاط و سقوط می رهاند که حتی بر تیرگی روح می افزاید و سرمایه ی عمر را هدر می دهد.

دنبال بیهوده گویی های فلاسفه و عرفا رفتن و مرشدهایی چون حلاج داشتن، که توقیعی بر لعن او از طرف حضرت صاحب الزمان علیه السلام صادر گردیده^۱

۱. بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ی ۳۶۹ و ۳۸۰

جز ظلمت و تباهی و انحراف از مسیر ولایت و حقیقت نیست.

آیا امثال حلاج که به جرم کفرگویی و ادعای خدایی، از طرف فقهای بزرگ شیعه مانند شیخ صدوق و قطب راوندی مطرود گردید و محکوم به مرگ شد می توانند راهگشا به سوی خدا و پیامبر و ائمه باشند؟! هرگز.

آیا شاعران منحرف و باطل‌گرایی چون محمد بلخی رومی و شبستری که یاوه‌سرایی‌های حلاج را عرفان اسلامی و اسرار الهی دانسته و او را دارای مقام بلند معنوی و فنای فی الله معرفی کرده‌اند می توانند بیان‌کننده‌ی معارف قرآن و معرفت واقعی امام زمان علیه السلام باشند؟! هرگز.

که بلخی در حمایت از حلاج و مدح او گوید:

چون قلم در دست غداری بود لاجرم منصور بر داری بود^۱

و شبستری ادعای خدایی او را روا دانسته و گفته:

روا باشد أنا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک‌بختی

هر آن کس را که اندر دل شکی نیست یقین داند که هستی جز یکی نیست^۲

محمد بلخی رومی سنی اصلاً به فرزند امام حسن عسکری علیه السلام یعنی شخص حضرت مهدی سلام الله علیه به عنوان امام غایب منتظر معتقد نیست بلکه مهدی را درون جان سالک پنداشته که موقع تفکر، در فکر او حاضر است. لذا به مهدویت نوعیه قائل است و مهدی هر سالکی را شیخ ارشاد او می‌داند.

آیا چنین شاعر گمراه و امام‌شناسی که منکر شخص حضرت حجة‌بن الحسن علیه السلام است می‌تواند شیفتگان حضرت حجت ارواحنا فداه را به آن

۱. مثنوی، صفحه‌ی ۱۴۰، سطر ۶

۲. گلشن راز، صفحه‌ی ۳۰ و ۳۱

بزرگوار برسند و مقام والایش را به پویندگان راهش بشناساند؟! هرگز.
 که در مثنوی گوید:

پس به هر دوری ولیّی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است
 پس امام حیّ قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علیست
 مهدی و هادی وی ست ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو^۱

آیا امکان دارد آنان که غاصبان خلافت را مدح می‌گویند و غاصبان فدک را ستایش می‌کنند و شخص حضرت مهدی را به عنوان امام دوازدهم و حجّت غایب که با ظهورش دنیا را سرشار از عدالت می‌سازد باور ندارند بتوانند معرفّ واقعی دین و ائمه‌ی معصومین باشند؟! هرگز.

کلام علامه مجلسی

محقق خبیر و فقیه ربّانی مرحوم علامه‌ی مجلسی درباره‌ی لزوم تمسّک به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السّلام برای تحصیل معرفت، و وجوب اجتناب از بافته‌های پوچ و گمراه‌کننده‌ی فلاسفه و حکما گوید:

«اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اخبار و روایاتشان را میان ما نهاده‌اند، پس بر ما روا نیست در این دوران مگر تمسّک به اخبار آن بزرگواران و تفکر و ژرفاندیشی در آثارشان (اما متأسفانه) بیشتر مردم در عصر ما آثار و بیانات اهل بیت پیامبرشان را ترک نمودند و مستبدانه به افکار و آرای خود تکیه کردند.»

گروهی دنبال راه حکما رفتند، حکما و فلاسفه‌ای که گمراه شدند و گمراه

نمودند و به هیچ پیامبری اقرار نکردند و به هیچ کتاب (آسمانی) ایمان نیاوردند و فقط به افکار فاسد و آرای بی ارزش خود اعتماد ورزیدند.

اینان را امام و پیشوای خود دانستند، آنگاه اخبار صدرصد واضح و صحیح ائمه‌ی اطهار علیهم السلام را تنها به این جهت که با گرایش‌های فیلسوفان موافق نیست تأویل نمودند. با آن که می‌بینند دلایل و شبهات این حکما نه مفید گمان است و نه وهم، بلکه افکارشان جز مانند بافته‌های عنکبوت (سست و بی پایه) نیست.

نیز ناهماهنگی و اختلاف خواسته‌ها و تباین و ناسازگاری نظرات حکما را با یکدیگر می‌بینند، زیرا جمعی از فلاسفه، مشائیون و دسته‌ای دیگر اشراقیون هستند و رأی و اندیشه‌ی این دو گروه با هم موافق نیست.

پناه به خدا از این که مردم در اصول عقاید به عقل‌ها و افکار خود متکی گردند که چون حیوانات در چراگاه‌ها سرگردان شوند.

چگونه جرأت می‌کنند نصوص روشن و روایات صدرصد واضح صادر شده از اهل بیت عصمت و طهارت را تأویل و توجیه کنند به خاطر خوش گمانی به یک فیلسوف یونانی کافر که به هیچ دین و مذهبی معتقد نیست؟!^۱

۱. ثُمَّ إِنَّهُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ تَرَكَوْا بَيْنَنَا أَخْبَارَهُمْ فَلَيْسَ لَنَا فِي هَذَا الزَّمَانِ إِلَّا التَّمَسُّكُ بِأَخْبَارِهِمْ وَالتَّدَبُّرُ فِي آثَارِهِمْ. فَتَرَكَ أَكْثَرُ النَّاسِ فِي زَمَانِنَا آثَارَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِمْ وَاسْتَبَدُّوْا بِآرَائِهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ سَلَكَ مَسَلَكَ الْحُكَمَاءِ الَّذِينَ ضَلُّوْا وَأَضَلُّوْا وَلَمْ يَقْرَءُوا بِنَبِيِّهِمْ وَلَمْ يُؤْمِنُوْا بِكِتَابِهِ وَاعْتَمَدُوْا عَلَى عُقُولِهِمْ الْفَاسِدَةِ وَآرَائِهِمْ الْكَاسِدَةِ، فَاتَّخَذُوْهُمْ أَيْمَةً وَقَادَةً، فَهُمْ يُأْوِلُوْنَ النَّصُوصَ الصَّرِيحَةَ الصَّحِيحَةَ عَنِ أَيْمَةِ الْهُدَى، بِأَنَّهُ لَا يُوَافِقُ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْحُكَمَاءُ، مَعَ أَنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنَّ دَلَائِلَهُمْ وَشُبُهَاتِهِمْ لَا يُفِيدُ ظَنًّا وَلَا وَهْمًا بَلْ لَيْسَ أَفْكَارُهُمْ إِلَّا كَنَسِجِ الْعَنْكَبُوتِ، وَأَيْضًا يَرَوْنَ تَخَالَفَ أَهْوَائِهِمْ وَتَبَايُنَ آرَائِهِمْ، فَمِنْهُمْ مَشَائِيُونٌ وَمِنْهُمْ إِشْرَاقِيُونٌ، فَلَمَّا يُوَافِقُ رَأْيُ أَحَدِ الطَّائِفَتَيْنِ رَأْيَ الْآخَرِ، وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يَتَّكِلَ النَّاسُ

فقیه ربّانی مرحوم آیه الله آقا میرزا مهدی اصفهانی قدس سرّه در تشرّفش، این پیام را از حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه دریافت نمود که:

«طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِإِنْكَارِنَا»

جستجوی معارف از غیر راه ما اهل بیت مثل انکار نمودن ما است.^۱

آیا ابن عربی که غاصبان خلافت و امثال متوکل جنایت کار را در ردیف امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام دارای خلافت ظاهری و خلافت باطنی دانسته، می تواند الگوی شناخت خدا و معرفت به پیامبر و امامان باشد و پیشوای موحدان و عارفان گردد؟! هرگز.

سخن محدث نوری

محدث عالیقدر و عالم ربّانی مرحوم میرزا حسین نوری درباره‌ی ملامصدرای شیرازی و ابن عربی مطالبی نوشته که ترجمه‌ی قسمتی از آن چنین است:

«محمد فرزند ابراهیم شیرازی مشهور به ملامصدرا، محقق مطالب فلسفه و ترویج کننده‌ی ادعاهای صوفیه به آنچه بالاتر از آن نیست دارای کتاب‌های معروفی است...»

در کتاب‌هایش بر فقیهان و دین‌مداران، عیب و طعن بسیاری وارد کرده و آنان را جاهل شمرده و از ردیف دانشمندان خارج دانسته است.

اما به عکس، ابن عربی صاحب کتاب فتوحات را چنان ستوده و به صفاتی

→ عَلَى عُقُولِهِمْ فِي أُصُولِ الْعَقَائِدِ، فَيَسَّخِرُونَ فِي مَرَائِعِ الْحَيَوَانَاتِ، وَلَعَمْرِي أَنَّهُمْ كَيْفَ يَجْتَرُونَ أَنْ يُأْوِلُوا النَّصُوصَ الْوَاضِحَةَ الصَّادِرَةَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ الْعِصْمَةِ وَالطَّهَارَةِ لِحُسْنِ ظَنِّهِمْ بِيُونَانِيٍّ كَافِرٍ لَا يَعْتَقِدُ دِينًا وَلَا مَذْهَبًا. (رساله‌ی اعتقادات و سیر و سلوک، صفحه‌ی ۴)

۱. شرح این تشرّف در صفحه‌ی ۳۲۳ همین کتاب آمده است.

توصیف نموده که جز برای کمی از علمای راسخین سزاوار نیست. با آن که در میان علمای عامّه و ناصبی‌هایشان ناصبی‌تر از ابن عربی دیده نشده است.^۱

آیا ابن عربی همان کسی نیست که در کتاب فتوحاتش پیرامون برخی از حالات اقطاب گوید:

«و از این اقطاب‌اند کسانی که واجد خلافت ظاهری شده چنانکه صاحب خلاف باطنی گردیده‌اند از نظر مقام، مانند ابی‌بکر و عمر و عثمان و علی و حسن

۱. در مجمع البحرین گوید: الناصب هو الذی يتظاهر بعبادة اهل البيت او لمواليهم لأجل متابعتهم لهم.

ناصر، کسی است که اظهار دشمنی با اهل بیت نماید یا با دوستان اهل بیت، به خاطر پیروی آنان از اهل بیت، ابراز دشمنی کند.

وفی القاموس: النواصب والناصبه واهل النصب المتدينون ببغض علی (ع) لأنهم نصبوا له، ای أعادوه.

ناصری‌ها کسانی هستند که کیش و آئینشان، نفرت و انزجار از علی علیه السلام است. زیرا آن حضرت را دشمن می‌دارند.

قال بعض الفضلاء: اختلف فی تحقیق الناصبی. فزعم البعض ان المراد من نصب العداوة لأهل البيت (ع) وزعم آخرون أنه من نصب العداوة لشیعتهم. وفی الأحادیث ما یصرّح بالثانی.

برخی از اهل فضل گویند: در معنای ناصبی اختلاف است. جمعی بر این باورند که دشمنان اهل بیت، ناصبی هستند. و گروهی دیگر دشمنان شیعیان و پیروان اهل بیت را ناصبی دانند. در احادیث به معنای دوم، تصریح شده است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که: ناصبی آن نیست که دشمن ما اهل بیت باشد زیرا هیچ کس را نیابی که گوید: نسبت به محمد و آل محمد بغض و نفرت دارم، بلکه ناصبی آن است که با شما شیعیان دشمن باشد در حالی که می‌داند ما اهلیت را دوست دارید و به ولایت ما معتقدید و از پیروان ما هستید. (مجمع البحرین، ن ص ب، جلد دوم، الربع الأخير، صفحہ ۳۱۶ و ۳۱۷)

و معاویه فرزند یزید و عمر بن عبدالعزیز و متوکل».

و این متوکل که ابن عربی او را از اقطاب شمرده و از صاحبان خلافت ظاهری و باطنی دانسته همان است که سیوطی - از متعصبین عامه - در کتاب تاریخ الخلفاء تصریح نموده که به ویران ساختن قبر امام حسین علیه السلام و خانه‌های اطراف آن فرمان داد و گفت آن‌جا را مزرعه کنند و مردم را از زیارت آن حضرت منع نمود!

ابن عربی در کتاب فتوحات تصریح کرده که ریشه‌ی گمراهی‌ها از شیعه است و گفته رجیون گروهی هستند که دارای ریاضتی می‌باشند که از آثار آن ریاضت این است که شیعیان را به شکل خوک می‌بینند.

و در کتاب فتوحات تصریح کرده که عمر بن خطاب دارای مقام عصمت است و غیر این‌ها کلماتی گفته که صددرصد دلالت می‌کند ابن عربی از ناصبی‌های عامه است.

با این همه چگونه یک شیعه‌ی امامی (یعنی ملاًصدرا) درباره‌ی او گوید:

المَحْقِقُ الْغَارِفُ بِاللَّهِ وَ مَنْ لَا يُجَازِفُ فِي الْقَوْلِ .

تحقیق‌گری که خدا را شناخته و به گزاف سخن نمی‌گوید.

چگونه ملاًصدرا که یک شیعه‌ی امامی است امثال این تعبیرها و القاب را

درباره‌ی ابن عربی و همگنانش روا می‌دارد؟!^۱

ابن عربی امام زمانش را شناخت

شگفتا که برخی از شیفتگان فیلسوفان و دل‌باختگان به عرفا و صوفیان، ابن

۱. سفینه البحار، باب الحاء بعده المیم، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۱۱

عربی ناصبی دور از امام زمان را بزرگ می‌دارند و به او عشق می‌ورزند و صاحب کشف و کراماتش می‌پندارند و در عین حال، خود را دلدادۀ و پیرو حضرت حجّة ابن الحسن علیه السلام می‌دانند و مهدی مهدی‌گویان، به درگاهش اظهار ارادت و خضوع می‌نمایند. غافل از این که همین ابن عربی که به خیال آنان، شیخ طریقت و پیر مراد و قطب عرفان است از معرفت امام زمان رو گردان است و صریحاً گفته:

إِنِّي لَمْ أَسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يُعَرِّفَنِي إِمَامَ زَمَانِي، وَلَوْ كُنْتُ سَأَلْتُهُ لَعَرَّفَنِي.^۱

من از خدا نخواستم که امام زمانم را به من بشناساند و اگر خواسته بودم می‌شناساند.

عجبا که تمام علمای اسلام، شیعه و حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی همه معترفند که در حدیث متواتر از پیامبر اکرم نقل شده:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً^۲

هر که بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ روزگار جاهلیت مرده است.

قبلاً بیان علامه‌ی مجلسی را در معنای مرگ جاهلیت یادآور شدیم.

آیا ابن عربی که از شناخت حجّت عصرش امتناع دارد و خود را بی‌نیاز از معرفت امام زمانش می‌داند راهنمای دوستان حضرت مهدی به حقایق قرآن و معارف و حیانی شود؟!!

آیا گرفتار شده‌ای در دام شیطان و مطرودی که خود در گمراهی و تاریکی

۱. روضات الجنّات، جلد ۸، صفحه‌ی ۵۹

۲. الغدير، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۳۵۹ و ۳۶۰

است راهنمای طالبان معرفت و هدایت و نور و حکمت گردد؟!

شما محبان امام زمان دعای عصر غیبت را می خوانید این دعا به سند معتبر از نایب خاص حضرت نقل شده و اهمیت بسیاری دارد، تا آن جا که سید بن طاووس گوید:

اگر از خواندن دعاهاى عصر روز جمعه معذور بودى مبادا از این دعا غفلت کنی که ما این حقیقت را از فضل الهی شناختیم. پس به این دعا اعتماد کن. در آغاز این دعا به پیشگاه الهی عرضه می دارید:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ
رَسُولَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ
أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ
ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي، اللَّهُمَّ لَا تُمِثْنِي مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ^۱.

خدایا خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من شناسانی پیامبرت را نمی شناسم. خدایا رسالت را به من معرفی کن که اگر پیامبرت را به من شناسانی از شناخت حجت تو ناتوانم. خدایا حجت خود را به من بشناسان که اگر حجتت را به من شناسانی از دینم گمراه می شوم. خدایا مرا به مرگ جاهلیت نمران.

در این دعا که از ناحیه ی مقدس امام زمان علیه السلام در اوایل دوران غیبت، به وسیله ی نایب خاصشان رسیده است از خدا درخواست می کنید که شما را عارف به امام زمانتان گرداند و تأکید می نماید که شناختن حجت خدا، موجب گمراهی و انحراف از دیانت و مردن به مرگ جاهلیت است یعنی آنان که معرفت به امام عصرشان ندارند مثل مردم زمان جاهلیت و پیش از اسلام، دین ندارند.

۱. مفاتیح الجنان، تحت عنوان: دعا در غیبت امام زمان علیه السلام

پس مراقب دینتان باشید، تبلیغات درویش مسلکان و صوفی‌گرایان فریبتان ندهد.

عهد ولایت و میثاق امامت و پیوند محبت با امام زمانتان را از یاد نبرید، حرف‌های به ظاهر زیبای عارفانه‌ی امثال ابن عربی که از عرفان علوی و مهدوی تهی است و ضدّ معارف اهل بیت می‌باشد توّسّلات خالصانه و عقاید اصیلتان را تباه نسازد.

اشعار ظاهراً دل‌ریا و سروده‌های ذوق‌پسند و خوش‌سجع و قافیه‌ی امثال مولوی، که از آموزه‌های جعفری و تعالیم نبوی رنگی ندارد و ضدّ معارف و حیانی است از فراگیری علوم آل محمد علیهم السلام بازتان ندارد و از آستان پرقداست ائمه‌ی اطهار علیهم السلام به سوی دگران سوقتان ندهد.

در زیارتی دیگر، به حضرتش این گونه درود می‌فرستیم و عرض سلام می‌نماییم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُوتَى إِلَّا مِنْهُ.

سلام بر شما ای باب خدا (ای درگاه رحمت و فیض الهی) که جز از این در نتوان وارد شد (و به معرفت و رضایت خدا رسید).

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَبِيلَ اللَّهِ الَّذِي مَنْ سَلَكَ غَيْرَهُ هَلَكَ.^۱

سلام بر شما ای راه خدا، (ای صراط مستقیم هستی، ای راهنمای به سوی پروردگار) که هر کس از این راه منحرف شد و سلوک دیگری برگزید هلاک و گمراه گردید.

۱. مفاتیح الجنان، زیارت دوم از زیارات حضرت صاحب الامر علیه السلام (که پس از زیارت آل یاسین آمده است).

هشدار آیه‌الله مرعشی

مرحوم آیه‌الله آقای سید شهاب الدین نجفی مرعشی مصیبت تصوف را از بزرگ‌ترین مصائب وارده بر اسلام و ویران‌گر اساس دین دانسته و در باره‌ی فلاسفه و عرفا نوشته است:

أَوْلُوا نُصُوصَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَخَالَفُوا الْأَحْكَامَ الْفِطْرِيَّةَ الْعَقْلِيَّةَ، وَالتَّزَمُوا بِوَحْدَةِ الْوُجُودِ بَلِ الْمَوْجُودِ^۱

مطالب صدرصد روشن و صریح قرآن و سنت را تأویل کردند و با احکام فطری عقلی، مخالفت ورزیدند و به وحدت وجود، بلکه به وحدت موجود قائل شدند.

سپس کتاب مصباح الشریعة و نظایر آن را که حاوی برخی از مطالب ناروا و باطل است تلفیق متصوفه و میراث شوم آنان دانسته و سرانجام گوید:

عَصَمْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ مِنْ تَسْوِيلَاتِ نَسْجَةِ الْعِرْفَانِ وَحَيْكَةِ الْفَلَسَفَةِ وَالتَّصَوُّفِ وَجَعَلْنَا وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ أَنَاخَ الْمَطِيَّةَ بِأَبْوَابِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ يَعْرِفْ سِوَاهُمْ^۲

خداوند ما و شما را از گمراهی بافته‌های عرفان و تأثیرات فلسفه و تصوف مصون بدارد و ما و شما را از کسانی قرار دهد که به آستان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده و غیر ایشان را شناسند.

۱. احقاق الحق، جلد ۱، پاورقی صفحه‌ی ۱۸۳ و ۱۸۴

۲. همان، پاورقی صفحه‌ی ۱۸۵

عرفان و تصوّف

راه فلسفه از عرفان، متمایز است. گرچه هر دو مسلک به وحدت وجود می‌رسند و همه‌ی هستی را اعم از خالق و مخلوق، یک حقیقت و یک سنخ می‌دانند اما در سیر و طریق، متفاوتند.

برخی از عوام تصوّر می‌کنند که عرفان و تصوّف نیز دو راه جداگانه‌اند، از این رو مطالبی را که عرفا اظهار نموده‌اند و ضدّ فطرت و دیانت است به متصوّفه نسبت می‌دهند تا به خیال خود، گمراهان و منحرفان را صوفیان بدانند و عارفان را پیراسته و مبرّا نمایند.

اینان صوفی‌گری را مذمت می‌کنند و سخنان ناروای عرفا را که برخلاف وجدان و قرآن است ساخته‌ی صوفیان قلمداد می‌کنند تا اهل عرفان را پیرو وحی معرفی نمایند و راه آنان را از تصوّف جدا سازند.

این تصوّر، پنداری غلط و باطل است. زیرا تصوّف و عرفان، دو نام است برای یک طریق، دو عنوان است برای یک تفکر و سلوک. چنان که متخصصان گفته‌اند:

«اهل عرفان، هرگاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با عنوان «عرفا» و هرگاه با عنوان اجتماعی شان یاد شوند با عنوان «متصوّفه» یاد می‌شوند.»^۱

بنابراین صوفیان و عارفان، هم‌فکر و همراهند و در واقع، یک گروهند با دو اسم. یک گونه تفکر و ادّعا دارند، زیر دو تابلو. پس هرگاه گفته شد صوفیان، یا نام عارفان مطرح گردید سخن از یک طایفه و یک اندیشه است.

جدایی راه پیامبران از فلسفه و عرفان

فلسفه و عرفان از راه پیامبران، کاملاً جدا و منحرف است.^۱ اگر کسانی می‌پندارند که برای رسیدن به معارف الاهی و درجات عالیّه، سه راه وجود دارد که گرچه ظاهراً با هم متفاوتند و هر کدام اصطلاحات خاصی دارند اما تباین و تخالفی بینشان نیست و هر سه به یک هدف می‌رسند در جهل و اشتباهند.

حکمت قرآن با فلسفه‌ی یونان تضاد و تباین دارد. وحی قرآنی با افکار عرفانی در دو جهت مخالفند.

پیامبران و امامان مقام عصمت دارند و کلامشان برگرفته از علوم آسمانی است اما فلاسفه و عرفا، دچار جهل و گرفتار اشتباهات و اوهام‌اند و گفتارشان متکی به بافته‌های بشری است.

راه وحی، راه نور و رشد و هدایت است.

كَلَّا مُكِّمٌ نُورٌ وَاَمْرٌكُمْ رُشْدٌ.^۲

سخن ائمه‌ی اطهار علیهم‌السّلام نور ربّانی است که به صراط مستقیم هدایت می‌کند و فرمانشان، رشد و تعالی می‌آورد.

هدایت قرآن و عترت براساس دانش محض و علم خالص است، جهل و خطا در کتاب خدا و حجّت خدا راه ندارد، امام زمان علیه‌السّلام سراسر علم

۱. منظور از عرفان و عرفا در این جا عرفان اصطلاحی است که براساس کشف و ریاضت مدّعی متصوّفه می‌باشد، نه عرفان به معنای لغوی، زیرا بدیهی است که عرفان اصیل و پاک و واقعی، در پرتو قرآن و احادیث می‌باشد و بس، بین این عرفان حقیقی و حیاتی با آن عرفان اصطلاحی عوضی، تباین و تضاد است و تفاوتشان از زمین تا آسمان است. یکی آسمانی و الهی و قرآنی است و دیگری زمینی و بشری و پوشالی.

۲. زیارت جامعه‌ی کبیره

ربانی و نور الهی است.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ.^۱

او پرچم هدایتی است که خدای جهان، راهنما و هادی‌اش قرار داده و دانش ناب است که به دست قدرت الهی پدید آمده است.

مکاتب بشری گرفتار جهل و اشتباهند، هرگز برترین فلاسفه و بزرگترین عرفا توان چنین ادعایی ندارند که خود را پیراسته از نادانی و مصون از خطا بدانند. بلکه بزرگان فلسفه، بارها به جهل خویش اعتراف نموده و بشر را از شناخت حقایق هستی ناتوان دانسته‌اند.

ابن سینا، فیلسوف شهیر که در فلسفه و طب و ریاضی و نجوم، سرآمد عصرش بود در کتاب تعلیقاتش گوید:

الْوُقُوفُ عَلَى حَقَائِقِ الْأَشْيَاءِ لَيْسَ فِي قُدْرَةِ الْبَشَرِ وَنَحْنُ لَا نَعْرِفُ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا الْخَوَاصَّ وَاللُّوْازِمَ وَالْأَعْرَاضَ، وَلَا نَعْرِفُ الْفُصُولَ الْمُقَوِّمَةَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا، الدَّالَّةَ عَلَى حَقِيقَتِهِ، بَلْ نَعْرِفُ أَنَّهَا أَشْيَاءٌ لَهَا خَوَاصٌّ وَأَعْرَاضٌ، فَإِنَّا لَا نَعْرِفُ حَقِيقَةَ الْأَوَّلِ وَلَا الْعَقْلَ وَلَا النَّفْسَ وَلَا الْفَلَكَ وَالنَّارَ وَالْهَوَاءَ وَالْمَاءَ وَالْأَرْضَ، وَلَا نَعْرِفُ أَيْضاً حَقَائِقَ الْأَعْرَاضِ، وَ مِثَالِ ذَلِكَ إِنَّا لَا نَعْرِفُ حَقِيقَةَ الْجَوْهَرِ... وَلَا نَعْرِفُ حَقِيقَةَ الْجِسْمِ... وَلَا نَعْرِفُ حَقِيقَةَ الْحَيَوَانِ.^۲

بشر از پی بردن به حقایق اشیا ناتوان است. ما از اشیا جز خواص و لوازم و اعراضشان را نمی‌شناسیم و فصول مقوم هر یک را نمی‌دانیم و از فصل آن‌ها که حقیقتشان را نشان می‌دهد خبر نداریم فقط می‌فهمیم که چیزهایی با این

۱. زیارت آل یاسین

۲. التعلیقات، صفحه‌ی ۳۴

خاصیت‌ها و عارضه‌ها موجود است.

از این رو، ما نه حقیقت آغاز هستی را می‌شناسیم و نه حقیقت عقل و نفس و فلک و آتش و هوا و آب و زمین را. حقایق اعراض را هم نمی‌دانیم، مثلاً به حقیقت جوهر آگاهی نداریم... از حقیقت جسم بی‌اطلاع هستیم... حقیقت حیوان را نیز نمی‌شناسیم.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند:

نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُقَاسُ بِالنَّاسِ^۱

هیچ کس با ما دودمان وحی قابل قیاس نیست.

هیچ یک از مکاتب بشری و آرای فلسفی و کشف و شهودهای عرفانی قابل مقایسه با تعالیم و حیانی نمی‌باشند چه رسد که بخواهند جایگزین آن گردند و یا قرین و قرینه‌ی آن باشند.

فلسفه و عرفان، نه تنها با آموزه‌های قرآن توافق و هماهنگی ندارند بلکه در تضاد و تناقض‌اند.

محدثان و فقیهان در شرح این تضاد، کتاب‌ها نوشته‌اند. شاگردان ائمه‌ی اطهار با بهره‌مندی از علوم آل محمد علیهم‌السلام در ردّ متصوّفه و فلاسفه، مقالات و کتب فراوانی نگاشته‌اند که اکنون فرصت شرحش نیست.^۲

۱. منهاج البراعه‌ی علامه‌ی خویی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲۵، به نقل از بحارالانوار

۲. از جمله: هشام بن حکم، شاگرد ممتاز امام صادق علیه‌السلام کتابی در ردّ مبانی نظری ارسطو نوشته است.

فضل بن شاذان از اصحاب امام دهم و یازدهم، صد و هشتاد کتاب نوشته که یکی از آنها در ردّ فلاسفه است.

نه تنها اصحاب و شاگردان امامان و نه فقط فقیهان و محدثان بر این تباین و تضاد تأکید نموده‌اند بلکه خود اهل فن و متخصصان فلسفه و عرفان نیز به این حقیقت، اعتراف کرده‌اند.

از جمله در تفسیر المیزان به این مطلب تصریح شده که خلاصه‌ای از آن را

→ از فقیهان و دانشمندان: شیخ مفید، شهید ثانی، قطب‌الدین راوندی، حمزه بن علی حسینی، محمد طاهر قمی، حسن بن محمد طیبی، محمد باقر هزار جریبی و بسیاری دیگر از بزرگان شیعه که یا مقاله و کتابی در ابطال فلسفه و گمراهی فلاسفه نوشته‌اند و یا مطلبی گفته‌اند. نمونه‌ای از این مطالب:

فقیه بزرگوار، مولی محمد باقر هزار جریبی در اجازه‌اش به علامه‌ی بحرالعلوم توصیه نموده به جدیت و کوشش در نشر احادیث اهل بیت و پرهیز از اتلاف عمر گرانمایه در فلسفه، که فلسفه سرابی را مانند که تشنگان، آبش پندارند.

علامه‌ی بزرگ جهان تشیع، جناب محمدباقر مجلسی، در موارد متعددی از مجموعه‌ی سترگ بحارالانوار، بر فیلسوفان تاخته و ضدیت فلسفه را با قرآن و حدیث، روشن ساخته است. (مستدرک سفینه البحار، جلد ۸، صفحه‌ی ۲۹۶ تا ۳۱۰)

برخی از کتاب‌های معاصران که در دسترس است برای محققان و علاقه‌مندان به مطالعه در این زمینه:

بیان الفرقان،

عارف و صوفی چه می‌گویند؟

اسلام و اندیشه‌های فلسفی و عرفانی،

تاریخ فلسفه و تصوف،

فضایح الصوفیة،

فلسفه و عرفان از نظر اسلام،

میزان المطالب.

و نیز به آثار ارزشمند بیانگر تعالیم قرآن، نقاد بزرگ فلسفه و عرفان، استاد معارف خراسان، آیه‌الله آقای حاج سید جعفر سیدان رجوع شود.

ترجمه می‌کنیم:

«جمع بین این سه (یعنی راه پیامبران و راه فلسفه و راه عرفان) مانند زوایای مثلث است که (قابل انطباق بر یکدیگر نیستند و) اگر بر یکی از زاویه‌ها بیفزایی از زوایای دیگر کم کرده‌ای.

عده‌ای از دانشمندان تلاش نمودند تا بین ظواهر دینی با گفته‌های عرفانی، سازگاری ایجاد کنند، برخی دیگر کوشیدند تا فلسفه را با عرفان هماهنگ سازند و بینشان وفق دهند. بعضی از آنان خواستند دین و فلسفه را با هم آشتی دهند و تضادشان را بردارند و جمعی هم مانند ملاصدرا بر آن شدند تا هر سه راه (دین و فلسفه و عرفان را به یک طریق برگردانند و همه) را در یک مسیر قرار دهند و تضادشان را برطرف کنند اما هیچ یک از این‌ها مؤثر واقع نشد و اختلاف اساسی میان این سه روش، پیوسته باقی است.

نه تنها این سعی و کوشش‌ها اختلاف و تباین را ریشه‌کن ننموده بلکه بر استحکام و استواری اختلاف و تضاد (بین این سه مکتب) افزوده، و نه فقط این آتش را خاموش نساخته بلکه برافروخته‌تر کرده و بر شعله و شراره‌اش دامن زده است. (آری این تخالف و تباین، همواره تا ابد باقی و جاودان است) و مانند مرگ که علاج ندارد چاره‌ای برایش نیست»^۱.

نمونه‌ای از انحراف فلاسفه و عرفا

در موارد بسیاری آرای فلسفی، ضد معارف و حیانی می‌باشند. در مسائل فراوانی آموزه‌های ناب دینی با افکار عرفانی تباین دارند. گفتار صوفیان و

۱. تفسیر المیزان، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۸۳، تفسیر سوره‌ی مائده

عارفان در توجیه و تأویل آیات قرآن برخلاف حکم صریح عقل و ضدّ تعالیم مکتب وحی است. بافته‌های فیلسوفان و حکمای یونان نیز مباین با اساس شریعت و مخالف با اصول دیانت است.

شرح این مطالب مستلزم تدوین کتاب‌های متعدّد است و حتی در یک کتاب نمی‌گنجد چه رسد به فصلی یا چند ورقی. از این رو لازم است پژوهشگران به آثاری که در این زمینه تألیف شده رجوع کنند.

اکنون برخی از این موارد را به طور اختصار خاطر نشان می‌سازیم:

ادّعی بایزید

بایزید بسطامی ادّعی خدایی می‌کرد و خود را معبود و منزّه می‌دانست و می‌گفت:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَأَعْبُدُونِي، سُبْحَانِي، مَا أَعْظَمَ شَأْنِي.^۱

معبودی جز من نیست، مرا بپرستید، پاک و منزّه هستم، چه بزرگ‌تر و برتر است مقام من.

سخن مولوی

ملای رومی درباره‌ی ادّعی الوهیت بایزید بسطامی و مدح او گفته است:

با مریدان آن فقیر محتشم	بایزید آمد که یزدان نک منم
گفت مستانه عیان آن ذو فنون	لا اله الا اناها فاعبدون
چون همای بی‌خودی پرواز کرد	آن سخن را بایزید آغاز کرد
عقل را سیل تحیر در ربود	ز آن قوی‌تر گفت کاؤل گفته بود

۱. عارف و صوفی چه می‌گویند؟ صفحه‌ی ۸۰

نیست اندر جبّه‌ام الاّ خدا چند جویی در زمین و در سما^۱

ادّعی خدایی حلاج

حلاج آشکارا خدا بودن خود را اعلام می‌داشت و می‌گفت:
منم غرق‌کننده‌ی قوم نوح و هلاک‌کننده‌ی قوم عاد و ثمود.
و می‌گفت: لَيْسَ فِي جُبَّتِي سِوَى اللَّهِ. یعنی در جبّه و لباس من، غیر خدا نیست.
او رفقاییش را از رفتن به مکه معظمه و زیارت بیت الله منع می‌کرد و به آنها
می‌گفت:

اطراف من طواف کنید، چون مکه خانه‌ی خدا است و من خود خدایم.^۲

خواجه عبدالله انصاری

خواجه عبدالله انصاری، بزرگ سالکان طریقت در رساله‌ی نور وحدت گوید:
موجود، یکی است که به صورت، موهوم و متعدّد می‌نماید.
عابد او است و معبود اوست.
موجود نیست مگر یک حقیقت که هستی صرف است.^۳

یکسانی کفر و ایمان!

بزرگان صوفیه گفته‌اند:

چون سالک در خدا فانی شود با او متحد می‌گردد مانند قطره‌ای که چون به

۱. مثنوی، صفحه‌ی ۳۷۶ سطر ۴ و سطر ۱۶

۲. تاریخ فلسفه و تصوّف، صفحه‌ی ۵۰

۳. همان، صفحه‌ی ۵۲ و ۵۳

دریا برسد تعینات قطره بودن از او می‌رود و چون در دریا فانی شده و جز دریا چیزی نیست می‌تواند بگوید: منم دریا. و در این حال است که هر تکلیفی از عارف سلب می‌شود و احتیاج به شرع و رعایت ظواهر و به جا آوردن عبادت و طاعات از میان می‌رود. زیرا فردی که مکلف به این احکام است از میان برخاسته و جز خدا چیزی نیست، حتی برای عارف واصل، دیگر کفر و ایمان در یک حکم است.^۱

نماز ابوسعید ابوالخیر

از حکایاتی که از ابوسعید ابوالخیر روایت کرده‌اند یکی این است که: هم در آن وقت که شیخ، (یعنی شیخ ابوسعید) به قاین بود، امامی دیگر بود آن جا، سخت بزرگوار، او را خواجه امام محمد قاینی گفتندی. چون شیخ ما آن جا رسید او به نزدیک شیخ آمد به سلام، و بیشتر اوقات در خدمت شیخ بودی و به هر دعوت که شیخ را بردندی او به موافقت شیخ، حاضر آمدی و به سماع بنشستی. روزی بعد از دعوت، سماع می‌کردند و شیخ ما را حالتی پدید آمده بود و جمله‌ی جمع در آن حالت بودند و وقتی خوش پدید آمد.

مؤذن بانگ نماز پیشین گفت و شیخ هم چنان در حال بود و جمع در وجد، رقص می‌کردند و نعره می‌زدند!! و در میان آن حالت، امام محمد قاینی گفت: نماز، نماز، شیخ ما گفت: ما در نمازیم و همچنان در رقص بودند! امام محمد ایشان را بگذاشت و به نماز شد.^۲

۱. عارف و صوفی چه می‌گویند؟ صفحه‌ی ۸۳

۲. همان، صفحه‌ی ۸۱، نقل از کتاب اسرار التوحید صفحه‌ی ۱۸۶

حال خُلسه و ادّعی نبوّت!

اگر چه برای فرار از اعتراض فقها، صوفیه گفته‌اند که: وحی و الهامی که به انبیا می‌شود با وحی و الهامی که به اولیا عنایت می‌شود فرق دارد (یعنی در مورد اولیا، درجه‌ی نازلِ وحی و الهام است) اما در عمل، معتقدند که جنس وحی و الهام، یکی است که: ولیّ به واسطه‌ی ارتباطِ نزدیک به خدا به مقامی می‌رسد که حجاب بین او و عالم غیب، مکشوف می‌شود و اولیا در حال خلسه و جذب، به مقام نبوّت و اخبار از مُغیّبات می‌رسند^۱ و شرط لازم وصول به این مقام، نه علم عمیق در حکمت الهی است، نه متّصف بودن به اعمالی که در نظر خلق و مطابق عرف و عادت و ظاهر شرع، پسندیده‌ی خلق است و نه ریاضت و تجرّد و چیزهایی که مردم، حُسن خُلق می‌نامند.^۲

ابن عربی و ختم ولایت

ابن عربی، ترجیح می‌دهد مرتبهٔ ولایت را بر مرتبهٔ نبوّت، و خود را خاتم الاولیا می‌گوید و از این جا ترجیح خود را بر پیغمبران و فرعون می‌نماید. و گفته که: جمیع پیغمبران از مشکات خاتم الانبیا اقتباس علم می‌کنند و جمیع اولیا از مشکات خاتم الاولیا اقتباس علم می‌کنند، و خاتم الانبیا از مشکات خاتم الاولیا اقتباس علم می‌کند.^۳

۱. گفته‌اند: مشاهدات باطنی انسان اگر در بیداری باشد مکاشفه، و اگر بین خواب و بیداری باشد

خُلسه و واقعه نامیده شود. (همان، صفحه‌ی ۲۲)

بعضی گویند: وجد، حالت طرب است که از شهود حق برای سالک حاصل می‌شود. (همان،

پاورقی صفحه‌ی ۲۱۵)

۲. همان، صفحه‌ی ۱۱۳ و ۱۱۴

۳. فضایح الصّوفیه، صفحه‌ی ۱۶۳

عرفا و عذابِ همنشینی با پیامبر!!

جمعی از صوفیان و عارفان، مصاحبت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و هم‌نشینی با آن حضرت را عذابی عظیم و عقابی الیم برای خود دانسته‌اند. چنان‌که ابن عربی و جمعی دیگر تصریح نموده‌اند که در آیه‌ی شریفه‌ی:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱

که در شأن کفار وارد شده، در شأن ایشان نازل شده و تأویلش را به این مضمون نموده‌اند که یعنی: به درستی که کسانی که کافر شده‌اند یعنی ستر کرده‌اند محبت خدا را در دل‌های خود، مساوی است بر آن‌ها که بترسانی یا نترسانی آن‌ها را، که ایمان نمی‌آورند به تو، زیرا که تو از اهل بیانی و آن‌ها از اهل مشاهده و عیان و ما راء کمن سمعا (مثلی است معروف و معادل فارسی آن این است: شنیدن کی بود مانند دیدن) مهر نهاده است خدا بر دل‌های آن‌ها، که داخل نمی‌شود در آن، غیر از حق، و بر گوش‌های آن‌ها که نمی‌شنوند غیر از حق، و بر چشم‌های آن‌ها پرده‌ای است که نمی‌بینند جز حق را، و از برای ایشان است عذاب عظیم به سبب صحبت تو با ایشان و حشر ایشان با تو.^۲

۱. یعنی برای کافران یکسان است که آنان را (از عذاب خدا) بترسانی، یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد. خدا بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر نهاده و بر چشم‌هایشان پرده افکنده شده و عذاب بزرگی خواهند داشت.

۲. همان، صفحه‌ی ۱۶۵

عطار چه می‌گوید؟

عطار در کتاب تذکرة الاولیا از بایزید نقل کرده که گفته است:
حق تعالی بر دل اولیاء خود مطلع گشت، بعضی از دل‌ها را دید که بار معرفت
نتوانستند کشید، به عبادتشان مشغول گردانید.
و از این کلام مفهوم می‌شود قدر و مرتبت و عدم قابلیت تحمل بار معرفت
حضرت رسالت و شاه ولایت و حضرت امام زین العابدین و سایر ائمه‌ی
معصومین و عباد مؤمنین!!^۱

فرعون عرفا

سهل بن عبدالله شوشتری گوید:
از برای نفس، سرّی هست که ظاهر نشده بر کسی مگر بر فرعون در وقتی که
ادّعی خدایی کرد و گفت: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى.
و از این کلام معلوم شد که سرّ نفس، معلوم و ظاهر نشده است بر هیچ یک از
پیغمبران، حتی پیغمبر آخر الزّمان و امیرمؤمنان!!^۲

پرچم بایزید در قیامت!

عطار نیشابوری گوید:

بایزید را گفتند: فردای قیامت خلائق در تحت لوای محمد علیه الصّلوٰة و
السّلام باشند.

۱. همان، صفحه‌ی ۱۶۷

۲. همان، صفحه‌ی ۱۶۴

گفت: به خدایی خدای که لوای من از لوای محمد زیادت است که پیغامبران و خلائق در تحت لوای من باشند.

یعنی چون منی را نه در آسمان، مثل یابند و نه در زمین صفتی دانند. صفات من در غیب غایب است و آن که در سراپرده غیب است از او سخن گفتن جهل محض است و سراسر همه غیب است.^۱

معراج ابن عربی!

ابن عربی در کتاب فتوحات گوید:

به معراج که رفتم، مرتبه‌ی علی را از مرتبه‌ی ابوبکر و عمر و عثمان، پست‌تر دیدم و ابوبکر را در عرش دیدم. چون برگشتم به علی گفتم چون بود که در دنیا دعوی می‌کردی که من از آنها بهترم؟ الحال دیدم مرتبه‌ی تو را که از همه پست‌تری.^۲

عرفان محمد غزالی

محمد غزالی در کتاب احیاء العلوم، ابوبکر و عمر را افضل و برتر از حضرت علی علیه السلام دانسته و گفته: به همان معنی که مرتضی علی امام است من نیز امام هستم.

نیز در همان کتاب گوید:

هر کس یزید را لعن کند گناهکار است.^۳

۱. تذکرة الاولیاء، چاپ پنجم، با تصحیح میرزا محمد خان قزوینی، نیمه اول، صفحه‌ی ۱۶۳

۲. فضایح الصوفیة، صفحه‌ی ۱۵۹ و عین الحیوة صفحه‌ی ۵۷۸

۳. فضایح الصوفیة، صفحه‌ی ۱۵۵

احمد غزالی و شیطان

احمد غزالی گوید:

شیطان از اکابر اولیاء الله است.^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده که: احمد غزالی از طوس به بغداد آمد و در وعظ خود طریق منکری پیش گرفت و تعصب ابلیس می کشید و می گفت:

ابلیس سید الموحّدین است.

و روزی بر منبر گفت:

هر که نیاموخت توحید را از ابلیس، پس او زندیق است، او مأمور شد که غیر خدا را سجده کند پس ابا کرد.^۲

مولوی و ابن ملجم مرادی

مولوی رومی در کتاب مثنوی، ابن ملجم مرادی، قاتل امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را تبرئه نموده، دست او را دست خدا دانسته، او را وسیله‌ی فعل الهی معرفی کرده و این جنایت بزرگ تاریخ بشریت را از باب جبر، کار خدا دانسته و گفته است:

آلت حقّی تو، فاعل دست حق

چون زخم بر آلت حق، طعن و دق^۳

۱. همان، صفحه‌ی ۱۵۸

۲. همان

۳. مثنوی، دفتر اول، صفحه‌ی ۱۰۰، سطر ۱۴

ملا صدرا و انکار معاد جسمانی

ملا صدرای شیرازی در کتاب اسفار گوید:

جسمانی بودن معاد به معنای جسم مادی خاکی نیست. بلکه نفس، بدن مثالی را - که صورت محض است و ماده‌ای در کار نیست - انشا می‌کند و از بدن خاکی مادی هرگز اثری نیست.^۱

ابن عربی و عذاب گوارا!

ابن عربی در کتاب فتوحات، پیرامون دوزخیان و اهل عذاب گوید:
و آن‌گاه که آن دوران (کیفر اعمال) را گذرانند در آن دوزخی که جای گرفتند مشمول نعمت‌های الهی می‌گردند، بدان گونه که اگر به بهشت روند دردناک و اندوهگین شوند، زیرا که نعیم بهشت با نهاد آنان سازگار نیست، پس دوزخیان از آتش و زمهریر و گزش مارها و عقرب‌ها لذت می‌برند چنان که بهشتیان از سایه‌ها و روشنی‌ها.^۲

ملا صدرا و حال دوزخیان

ملا صدرای شیرازی در اسفار گوید:

حالشان (یعنی حال دوزخیان) چنان است که پس از گذشت مدت رنج، عذاب را عذب و گوارا می‌یابند و دردها از میان می‌رود و عذاب (یعنی گوارایی) می‌ماند، و برای این است که عذاب، عذاب نامیده شده است چون سرانجام برای

۱. بیان الفرقان، چاپ جدید، ۱۳۸۸، جلد اول، پاورقی صفحه‌ی ۴۶

۲. همان، پاورقی صفحه‌ی ۵۵

کسانی که در آن می مانند گوارا و عذب می گردد.^۱

بهشت ذهنی صدرایی و ابن عربی

ملا صدرا در اسفار گوید:

بهشت جسمانی، صُور ادراکی خیالی قائم به نفس (آدمی) است - از آن صورت‌هایی که نفس می خواهد و از آنها لذت می برد - و جز نفس، ماده و مظهری ندارد و همچنین فاعل و ایجاد کننده مباشر آن، نفس آدمی است.^۲

در عرفان ابن عربی و فلسفه صدرایی، آن چه در جهان دیگر و پس از مرگ می باشد به وسیله نفس پدید می آید و از دستاوردهای آن است و هیچ چیز بیرون از حقیقت نفس آدمی نیست.^۳

این‌ها نمونه‌هایی از عقاید و آرای فیلسوفان و عارفان در توحید و نبوت و امامت و عدل و معاد است که ضد معارف قرآن می باشند و با آموزه‌های وحیانی تباین دارند.

تباین خالق با مخلوق

در معارف مکتب وحی، خدا ذات بی همتا و بی مانندی است که مثل و شبیه و نظیر ندارد و سنخ مخلوق نیست، بلکه غیر از مخلوقات است و با آنها بینونت دارد.

۱. همان

۲. همان، پاورقی صفحه ۵۷

۳. (یعنی بهشت و نعمت‌های آن، وجود عینی خارجی ندارد و فقط صُور درونی انسان‌ها است)

همان

قرآن می فرماید: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.^۱

هیچ چیزی مانند او نیست.

در کتاب «بیان الفرقان» آمده است:

«براساس اصالت و وجود، چه وحدت تشکیکی یا اطلاق، میان واجب و همه ممکنات، سنخیت است. کتاب‌های مهم فلسفی به این سنخیت تصریح کرده‌اند. در شرح منظومه سبزواری صفحه ۱۱ آمده است:

این سخن در حالی است که سنخیت - چون سنخیت هر چیز با سایه‌اش - از شرایط علّیت و معلولیت است.

و در حاشیه این متن می خوانیم:

چگونه سنخیت (میان علّت و معلول) نباشد و حال آنکه علّت وجود، وجود است و علّت عدم، عدم و علّت ماهیت، ماهیت می باشد.

از نظر تعالیم وحی، هیچ‌گونه سنخیتی میان خالق و مخلوق متصور نیست. در این زمینه تعبیرهای بسیار گویا و توجیه‌ناپذیر در احادیث رسیده است - که به حدود ۵۰ حدیث می رسد - در این جا به چند نمونه اشاره می شود:

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

الَّذِي بَانَ مِنَ الْخَلْقِ فَلَا شَيْءَ كَمِثْلِهِ.

خدایی که از مخلوق، جدا است و هیچ چیز چون او نیست.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

وَمُبَايَنَتُهُ إِيَّاهُمْ مُفَارَقَتُهُ إِيَّتِهِمْ.

مباینت خداوند با مخلوقات (به معنای) جدایی از حقیقت آنان است.^۲

۱. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۱

۲. بیان الفرقان، جلد اول، پاورقی صفحه‌ی ۵۳ و ۵۴

بر مبنای وحدت وجود و نفی غیریت و اعتقاد به سنخیت خالق و مخلوق که ریشه‌ی فلسفه و عرفان است بعثت پیامبران، لغو و عبث بلکه غلط می‌باشد، ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ، بیهوده و پوچ می‌شود، مبارزه‌ی انبیا با شرک و بت‌پرستی و تلاش برای اجرای شریعت و یکتاپرستی، بی‌معنا و نادرست می‌گردد. چون بر مشرب فلاسفه و عرفا همه‌ی هستی، یک حقیقت است، دوئیت و غیریتی در کار نیست، هر چه هست او است، بت پرستی و بت‌خانه با یکتاپرستی و نمازخانه یکسان و برابر است، چنان‌که شیخ محمود شبستری، آن پیشوای صوفی و واقف به اسرار ابن عربی گوید:

هر آن کس را که اندر دل شکی نیست
جناب حضرت حق را دوئی نیست
من و ما و تو و او هست یک چیز
حلول و اتحاد این جا محال است
و در جای دیگر گوید:

یقین داند که هستی جز یکی نیست
در آن حضرت، من و ما و تویی نیست
که در وحدت نباشد هیچ تمیز
که در وحدت، دوئی عین ضلال است^۱
همه حکم شریعت از من و توست
من تو چون نماند در میانه
و نیز گوید:

چه کعبه چه کنش چه دیر خانه^۲
بود توحید عین بت‌پرستی
بدانستی که دین در بت پرستی است^۳
چو کفر و دین بود قائم به هستی
مسلمان گر بدانستی که بت چیست

۱. گلشن راز، با تصحیح و حواشی و تعلیقات جواد نوربخش، از انتشارات خانقاه نعمت‌اللہی،

چاپ اول، صفحه‌ی ۳۱

۲. همان، صفحه ۲۲

۳. همان، صفحه‌ی ۵۶

آیا با این طرز تفکر عارفانه!! دهها آیهی قرآن در دعوت به یکتاپرستی و مبارزه با بت پرستی، بیهوده گویی نیست؟!

آیا با این اندیشهی صوفیانه، تهدید مشرکان و کافران به آتش دوزخ که بارها در قرآن آمده مسخره آمیز نیست؟!

اگر مسجد و بت خانه یکی است و بت پرستی و یگانه پرستی مساوی است چرا همه‌ی پیامبران ندای توحید و یکتاپرستی سر دادند و به بت شکنی پرداختند؟!

چرا پیامبر اسلام در آغاز بعثت فرمود: قولوا لا اله الا الله تفلحوا؟!
چرا بت های درون کعبه را شکست و با مشرکان جنگید و در این راه، بزرگان و پاکان امت شهید شدند؟!

آیا این فرهنگ همه خدایی صوفی گری و فلسفه‌ی صدرایی و عرفان ابن عربی، همان توحید قرآن و معارف عترت است؟!

آیا اینها است آموزه‌های و حیانی و تعالیم حضرت مهدی علیه السلام؟!
عرفان شناسان گویند:

«عرفا همیشه مستی را - به آن معنا که خود می گویند - بر عقل ترجیح می دهند. آنها حرف های خاصی دارند. توحید نزد آنها معنی دیگری دارد. توحید آنها وحدت وجود است. توحیدی است که اگر انسان به آن جا برسد همه چیز شکل [حرفی و غیر اصیل] پیدا می کند. در این مکتب، انسان کامل در آخر عین خدا می شود، اصلاً انسان کامل حقیقی، خود خدا است.»^۱

ما می پرسیم :

اولاً : آیا انسان کاملی که عین خدا شده و خودِ خدا است که را می پرستد؟ و چه کسی را عبادت می کند؟!

آیا خودش خودش را می پرستد؟! یعنی خودپرست است؟! آیا خودش خودش را عبادت و بندگی می کند؟!

چه کسی به او ثواب می دهد و او را به بهشت می برد؟

حالا که خودش خودِ خدا شده آیا خدا خودش را به بهشت می برد و به خودش ثواب می دهد؟! آیا خدا خودش به خودش قصرهای بهشتی و نعمت‌های جاودان آخرت را می بخشد و پاداش می دهد؟!

ثانیاً : پیامبر اکرم و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام، قطعاً انسان‌های کامل بلکه کامل‌ترین انسان‌ها هستند و مقام عصمت دارند، آیات قرآن و احادیث متواتر و زیارت‌ها و دعاها، همه گویای این حقیقت‌اند.

چنان که در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكْرَمُونَ
الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ.

گواهم که شما امامان، راهنمایان راه‌شناس، دارای عصمت، گرامی داشته شده‌ی الهی، مقرب درگاه ربوبی، تقوی‌مداران، راستگویان و برگزیدگان خداوند هستید.

اما با تمام این مقامات والا و کمالاتی که فقط اختصاص به آن بزرگواران دارد و هیچ آفریده‌ای به آن پایه نمی‌رسد آنان را بنده‌ی خدا می‌دانیم، نه خود خدا. مدال افتخار حضرت ختم المرسلین که نخستین مخلوق الهی است و همه‌ی کائنات و مخلوقات به برکت او هستی یافته‌اند بندگی و عبودیت است.

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى^۱.

پاک و منزّه است خداوندی که در یک شب بنده‌اش را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد.

در این آیه و صدها آیه و حدیث و دعا و زیارت دیگر، پیامبر را به مقام عبودیتش می‌ستاییم و او را بزرگترین تسلیم شده‌ی اوامر الهی و برترین اطاعت‌کننده‌ی خدا می‌دانیم، نه خودِ خدا.

هر روز، بارها در تشهد نماز به این حقیقت گواهی داده و می‌گوییم:

أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

شهادت می‌دهم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی پروردگار است.

آیا حضرت علی علیه السلام، انسان کامل نیست؟! آیا او را خدا می‌دانید یا بنده‌ی محض خدا؟

آیا امروز کامل‌ترین انسان، والاترین شخصیت ممتاز جهان، عالی‌ترین مقام علم و عمل و عصمت و برترین پاکان، وجود قدّیس قطب عالم امکان، حضرت صاحب الزّمان علیه السلام نیست؟

آیا آن حضرت را خود خدا می‌دانید یا مطیع‌ترین بنده‌ی خدا؟ آیا آن یگانه‌ی دوران را عین خدا می‌دانید یا مقرب‌ترین مقربان درگاه خدا؟

در همین جملاتی که از زیارت جامعه‌ی کبیره نقل شد، پس از بیان همه‌ی مقامات امامت، و رشادت و هدایت و عصمت و کرامت و قربت و صداقت آن بزرگواران، بلافاصله به اطاعت آنان از خداوند تصریح شده و آمده است:

الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ، الْقَوَّامُونَ بِأَمْرِهِ، الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ، الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ.

گواهی دهم که شما مطیعان خدا هستید، برپا دارنده‌ی امر او بید، کردارتان به اراده و خواست اوست، فیروزمند به کرامت و لطف خداوندید.

در فرازی دیگر از همین زیارت، به آستان فرشته‌نشین آن پاکان، چنین عرض سلام می‌نماییم:

السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ... وَعِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.

سلام بر (شما) دعوت‌کنندگان به سوی خدا... و بندگان گرامی او، همان کسانی که هرگز بر حکم الهی پیشی نمی‌جویند و همواره به فرمان او عمل می‌کنند.

در جای‌جای آیات و روایات، به الوهیت خدای بی‌همتا و عبودیت مخلصان و پاکان و صالحان تأکید شده و هرگز در هیچ یک از ادیان الهی، حرفی از این که انسانی خدا شود و عین ذات او گردد نیست.

بلکه چنین سخنی به ضرورت دین، باطل می‌باشد و این گونه افکار و عقاید انحراف از صراط مستقیم دیانت و ضد معارف مکتب وحی است.

ثالثاً: این گونه تعبیرات از فیلسوفان و صوفیان و عارفان، نوعی عوام‌فریبی و مغلطه‌کاری است، زیرا بر مسلک آنان، نه فقط انسان کامل آن هم در آخر کار، خود خدا می‌شود بلکه هر انسانی گرچه ناقص باشد و در اول کار و ابتدای سیر و سلوکش باشد باز هم عین خدا است، و نه تنها انسان، بلکه هر موجودی، چه انسان، چه حیوان و چه جماد، با نظر به اصل وجودش (یعنی بدون نظر به تعین و ماهیتش که امری اعتباری و غیر اصیل است) عین ذات خداوند است.

سخنی از یک استاد

در سلسله مباحث عقایدی که استاد معارف قرآن و فلسفه‌شناس بزرگ خراسان، آیه الله آقای حاج سید جعفر سیدان در حوزه‌ی علمیّه‌ی قم بیان داشتند پیرامون عینیت بر مبنای فلسفه و عرفان چنین آمده است:

در مسئله عینیت، جان مطلب این است: یک حقیقت است و آن حقیقت وجود است.

حقیقت وجود، متطور می‌شود به اطوار مختلف، متشأن می‌شود به شئون گوناگون، متعین می‌شود به تعیینات متعدّد. و با حفظ تعین و تطور و تشأن گفته می‌شود حضرت حق نیست ولی منهای آن تطور و تعین و تشأن، خود اوست. تشأن، و تعین و تطور هم امری اعتباری است.

هر چه بیشتر بررسی کنیم بهتر به این نتیجه می‌رسیم که لب و حقیقت و جان مطلب همین است که یک حقیقت، به اطوار مختلف مثل انسان، حیوان، درخت، زمین، ماه، فرشته و... متطور می‌شود. با توجه به تطور و تعین و با حفظ و لحاظ تطور، این‌ها او نیست، زیرا او حقیقتی است که ساری در اشیاء است ولی منهای لحاظ تعین و تطور، خود اوست که متطور به این اطوار شده است.^۱

از طرفی هم تصریح شده تطور امری اعتباری است، نه یک حقیقت واقعی. اگر یک حقیقت واقعی باشد خوب است^۲ یعنی اگر این تطور، واقعی باشد و ما دو واقعیت داشته باشیم (یک واقعیت امر و یک واقعیت مأمور) خیلی خوب است، تمام حرف ما در بینونت، همین است که مطلب به اینجا برسد. اما در

۱. سنخیت، عینیت یا تباین؟! صفحه‌ی ۱۶۴

۲. این موجب ابطال تمام مبانی شما (فلاسفه و عرفا) خواهد بود.

عرفان، دو واقعیت نیست بلکه تطورات، امری اعتباری است.^۱ از عبارات مناسب دیگری که روشن می‌کند سایرین هم از سخنان عرفا، عینیت را فهمیده‌اند مطالب آقای علامه شیخ محمد تقی جعفری است ایشان در کتاب «مبدء اعلى» می‌نویسد:

و حاصل مقصود را با دو کلمه بیان می‌کنیم: خدا عین موجودات و موجودات، عین خدا هستند یعنی در حقیقت و واقع، یک موجود بیشتر نداریم. و نیز می‌نویسد: بت‌پرست، آفتاب‌پرست، ستاره‌پرست، آتش‌پرست، فرعون‌پرست، گوساله‌پرست، حیوان‌پرست، ماده‌پرست، همه و همه در نظر این مکتب، حق و مطابق با واقع‌اند.^۲

مکاتب بشری و انحراف‌های اخلاقی و اعتقادی

چنان‌که مکاتب بشری در خداشناسی منحرف شده‌اند در نبوت و امامت و معاد و عدل الهی نیز به گمراهی افتاده‌اند و در امور اخلاقی و رفتار اجتماعی هم گرفتار انحطاط و پلیدی شده‌اند.

در این رساله فرصت نیست که به بررسی عقاید و افکار و رفتار آنان پردازیم و تضاد آرای فلسفی و عرفانی را با حقایق و حیانی مشروحاً بیان کنیم. اجمالاً برخی از گفتارشان را آوردیم، دیدید که نسبت به مقام والای پیامبران و حضرت ختم المرسلین علیهم السّلام چه اهانت آمیز سخن گفته‌اند، تا آن جا که بایزید بسطامی، که خلیفه‌ی الهی و سلطان العارفين و حجّة الخلائق اجمعین

۱. همان، صفحه‌ی ۱۶۸ و ۱۶۹

۲. همان، صفحه‌ی ۱۷۰ و ۱۷۱

لقبش داده‌اند می‌گفت: در قیامت، پرچم من از پرچم حضرت محمد صلی الله علیه و آله عظیم‌تر و برتر است!! و تمام پیامبران، زیر پرچم من باشند!!
و ابن عربی که بزرگ بزرگان عرفانش داند مصاحبت و هم‌نشینی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را، نه ملال‌آور و خسته‌کننده، بلکه عذابی بزرگ و شکنجه‌ای زجر‌آور می‌دانست.

خواندید که در امامت، چنان یاوه‌سرایی نموده و بیهوده بافته‌اند که در معراج‌های خیالی و اوهامشان، غاصبان خلافت و فدک را بر علی علیه السلام برتری داده‌اند و مقام والای نفس نفیس خاتمیت، وجود قدیس صاحب ولایت، امام المتقین، یعسوب الدین، امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام را پست‌تر از آن جاهلان و ظالمان پنداشته‌اند!! و عبادت‌های پیامبر و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام را به خاطر قصورشان در معرفه‌الله دانسته‌اند.

در عدل الهی هم چنان لغزیده‌اند که ضدّ وجدان و قرآن، پرچم جبر برافراشته‌اند تا آن جا که ابن ملجم پلید را تطهیر و تبرئه نموده و دست جنایتکارش را دست خدا گفته‌اند!! و لعنت بر یزید را ناروا شمرده‌اند!!
در معاد نیز بر خلاف عقیده‌ی دین‌باوران، و ضدّ آیات واضح قرآن سخن گفته‌اند و به مخالفت با احادیث فراوان پرداخته‌اند.

ملاحظه نمودید که نمازشان، رقص و سماع است. ابلیس را پیشوای موحدان و از بزرگان اولیاء الله دانند. معتقدند که عذاب و کیفر دوزخ برای کفار و دین‌ستیزان جهنمی، گوارا و فرح‌بخش گردد. فرعون را صاحب سرّ نفس دانستند و ادّعای خدایی‌اش را ستودند و بر جمیع انبیا و ائمه ترجیحش دادند!!
گمراهی و باطل‌گرایی آنان و ادّعاهای نادرست و سخیفشان، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد.

مخالفت امامان علیهم السّلام با متصوّفه و بر حذر داشتن شیعه را از گرایش به صوفیان و فیلسوفان و عارفان، به جهت همین افکار انحرافی و آرای شیطانی است.

ضدّیت فقیهان با مسلک فلسفه و عرفان، به خاطر همین مطالب گمراه کننده است که برخلاف معارف مکتب وحی می باشد. اکنون در خاتمه‌ی بحث برخی از بیانات ائمّه‌ی اطهار علیهم السّلام و پاره‌ای از انظار فقهای نامی و علمای ربّانی را در این زمینه یادآور می شویم:

هدایت امامان

به سند صحیح از حضرت رضا علیه السّلام روایت شده که فرمودند:

مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةَ وَلَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا.

هر که نام صوفیان نزدش برده شود و به زبان و قلبش، آنان را رد نکند و انکار ننماید از ما اهل بیت نیست.

سپس فرمودند:

وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.^۱

هر که صوفیان را انکار کند (و باطل و گمراهشان بداند) مانند کسی است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله با کافران جهاد نموده باشد.

در حدیث صحیح دیگری از حضرت رضا علیه السّلام چنین آمده است:

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، باب ۳۷، صفحه‌ی ۳۲۳، حدیث ۱۴ و جامع احادیث الشیعه، جلد

۱۴، باب ۹ (باب تحریم البدعة فی الدین) صفحه‌ی ۴۵۰، حدیث ۳۱

مردی از اصحاب ما به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در این زمان گروهی پدید آمده‌اند که آنان را صوفیه نامند درباره‌ی آنها چه می‌گویید؟
امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّهُمْ أَعْدَائُنَا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ يُحْشَرُ مَعَهُمْ

آنان دشمنان ما اهل بیت هستند پس هر که به ایشان تمایل داشته باشد و به آنها بگردد از آنان محسوب شود و با آنها محشور گردد.

سپس فرمودند:

به زودی مردمی بیایند که مدعی دوستی و محبت ما اهل بیت باشند، به صوفیه گرایش دارند و به آنان شباهت یابند و لقب آنها را برای خود برگزینند و گفته‌هایشان را توجیه و تأویل نمایند.

بدانید که هرکس به صوفیان مایل گردد از ما اهل بیت نمی‌باشد و ما از آنها بیزاریم و هر که انکارشان نماید و آنان را مردود و باطل بداند مانند مجاهدی است که همراه پیامبر با کافران به ستیز و جهاد برخاسته باشد.^۱
به سند معتبر از شیخ مفید روایت شده که امام حسن عسکری علیه السلام به ابوهاشم جعفری فرمودند:

به زودی زمانی بر مردم فرارسد که چهره‌هایی خندان و شکفته دارند اما دل‌هایشان تیره و تار است. سنت و شیوه‌ی نیک نزد آنان بدعت و زشت جلوه کند و بدعت و کارهای ناروا در نظرشان سنت و روش پسندیده بنماید...
دانشمندانشان بدترین خلق خدا در زمین هستند زیرا به فلسفه و تصوف

۱. جامع احادیث الشیعه، جلد ۱۴، باب ۹ (باب تحریم البدعة فی الدین) صفحه‌ی ۴۵۰، حدیث ۳۲

گرایش یابند. به خدا سوگند، آنان از حق برگردند و (حقایق و حیانی را) تحریف کنند در مهرورزی و اظهار دوستی به مخالفان ما اهل بیت، سنگ تمام گذارند و شیعیان و محبان ما را گمراه سازند.

اگر به مقام و منصبی برسند از رشوه خواری سیر نشوند و اگر به ذلت افتند و ریاست از کف دهند از روی ریاکاری و خودنمایی به عبادت مشغول گردند. آگاه باش که آنها راهزنان اهل ایمان اند و مردم را به آیین بی دینان می خوانند. هر که آنان را ببیند باید از آنها دوری جوید و دین و ایمان خود را حفظ کند. آن گاه حضرت عسکری علیه السلام به ابوهاشم فرمودند:

این حدیث را پدرم از نیاکانش از امام صادق علیه السلام برای من روایت نمود و این رازی است از اسرار ما، پس نهانش دار مگر از اهلیش.^۱ احادیث دیگری نیز در این زمینه گزارش شده که از نقل آنها صرف نظر نمودیم.

گفتار فقیهان

اکنون برخی از بیانات فقیهان و عالمان بزرگ شیعه را خاطر نشان می سازیم، چنان که قسمت هایی را قبلاً یادآور شدیم:

۱- محقق اردبیلی

فقیه نامی و محقق ربّانی، مولی احمد اردبیلی، متوفای ۹۹۳ هجری قمری،^۲

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، ابواب جهاد النفس، باب ۴۹، صفحه ۳۸۰، حدیث بیست و پنجم

۲. در مقام علمی و عملی این فقیه بزرگ، همین بس که علامه حرّ عاملی درباره اش گفته: المولی

الاجل الاكمل... و محدث نوری گفته: العالم الربّانی و الفقیه المحقق الصمدانی... و محدث قمی

تحقیقات ارزنده‌ای پیرامون مسلک تصوّف نموده که فرازهایی از آن را با تلخیص، یادآور می‌شویم:

«اول کسی را که صوفی گفتند ابوهاشم کوفی بود و این به سبب آن بود که مانند رهبانان، جامه‌های پشمینه‌ی درشت می‌پوشید و مثل نصارا به حلول و اتّحاد قائل شد. لیکن نصارا درباره‌ی عیسی علیه السلام به حلول و اتّحاد قائل بودند و او از برای خود، این دعوی بنیاد نهاد.

او در ظاهر، جبری و در باطن، ملحد و دهری بود و مرادش از وضع این مذهب آن بود که دین اسلام را برهم زند و از ائمه معصومین علیهم السلام چند حدیث در طعن او وارد است و پیروان او را چون صوف پوشند صوفیه گفته‌اند. و این گروه اظهار زهد می‌کردند و اعتقاد باطل خود را پنهان می‌داشتند تا «شبلی» بعضی از رازهای ایشان را بر سر منبر بیان کرد و پیش از او، به کنایه و رمز، اسرار خود را که همه محض کفر بود در مجالس ادا می‌کردند و خود را در

→ گفته: کان متکلماً فقیهاً، عظیم الشأن، جلیل القدر، رفیع المنزلة، اورع اهل زمانه و اعبدهم و اتقاهم... و علامه مجلسی گفته: محقق اردبیلی در ورع و تقوی و زهد و فضل، به نهایت درجه‌ی کمال رسیده و مانند او در متقدمین و متأخرین نشیده‌ام. و این فقیه بزرگوار، وقتی که پاسی از شب گذشته بود وارد صحن حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شد و هنگامی که نزدیک درب حرم رسید، قفل درب باز شد و درب حرم به رویش گشوده شد و او وارد حرم گردید سپس به امر حضرت امیر علیه السلام، راهی مسجد کوفه شد و نزدیک محراب مسجد، خدمت امام زمان علیه السلام شرفیاب گردید و بعضی از مسائل را از حضرت پرسید و جواب شنید. (مجمع الفائدة و البرهان، جلد اول، صفحه‌ی ۳۳ تا ۳۵) این عالم عالی مقام، تألیفات گرانقدری دارد که یکی از آنها، مجموعه‌ای فقهی است به نام مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان. این کتاب چنان که از نامش پیدا است در شرح رساله‌ی گرانسنگ فقهی فقیه کم‌نظیر، جناب علامه‌ی حلی به نام ارشاد الاذهان الی احکام الایمان نوشته شده است.

آن حالت، مست و مدهوش می ساختند، الا «بایزید» که مکرر، بی باکانه لیس فی جَبَّتِي سِوَى اللَّهِ و سبحانی سبحانی ما اعظم شأنی می گفت، و او در اصول، به ظاهر حلولی و مشبهی بود و در فروع به مذهب مالک عمل می نمود و در باطن، ملحد و زندیق بود.

صوفیه قاطبتاً از مخالفین ائمه معصومین علیهم السلام اند و از امامان معصوم، حدیث بسیار در طعن ایشان منقول است.

در بیان مذاهب صوفیه:

یکی مذهب حلولیه است که گویند خدا در ما حلول کرده و همچنین در ابدان جمیع عارفین، و بطلان این مذهب، ظاهر است.

دوم: مذهب اتحادیه که گویند ما با خدا یکی شده ایم و این سخن، محض کفر و زندقه است، متقدمین صوفیه مانند بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج، بر یکی از این دو مذهب بوده اند. اکثر علمای شیعه مانند شیخ مفید و ابن قولویه و ابن بابویه، این دو طایفه ضالّه را از غلات^۱ شمرده اند و یقین است که ایشان اثر طایفه غلات اند که از نواصب اند.

بعضی از متأخرین مثل محی الدین عربی و شیخ عزیز نسفی و عبدالرزاق کاشی، کفر و زندقه را از ایشان گذرانیده، به وحدت وجود قائل شده اند و گفته اند که هر موجودی خدا است.

سبب طغیان ایشان در کفر آن بود که به مطالعه کتب فلاسفه مشغول شدند و چون بر قول افلاطون و اتباع او اطلاع یافتند از غایت ضلالت، گفتار او را اختیار کردند و وحدت وجودش نام کردند و از روی تلبیس گفتند که این معنی به بیان

۱. یعنی غلوکنندگان و گزافه گویان.

در نمی آید و بدون ریاضتِ بسیار و خدمتِ پیر کامل، به آن نمی توان رسید و احمقان را سرگردان ساختند و جمعی از سفیهان در آن باب اوقات بسیار ضایع کردند و آن کفر عظیم را تأویل ها کردند.

پس شیعه باید بداند که علمای این فرقه، دزدان مقالات و اعتقادات زشت فلاسفه اند و جهال ایشان از قبیل جهال ملاحظه اند.

بعضی از علمای ایشان، پاره ای از مواعظ حسنه در میان سخنان خود به کار برده اند، مؤمن باید فریب نخورد که آن گفتگوها را دانه ساخته اند تا مردم را در دام اندازند و اکثر گفته های خوب ایشان، کلام انبیا و اوصیا است که تغییر در عبارت داده، به نام خود کرده اند و بعضی را منظوم ساخته اند.

و اگر فرض کنیم همه قول ایشان باشد، کدام طایفه اند از کفار و مشرکین و سایر مخالفین ائمه معصومین که با وجود گمراهی، پاره ای سخنان خوب نداشته باشند و تعریف راستی و ادای امانت و کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و بعضی دیگر از اعمال و صفات حمیده نکرده باشند؟! پس گول نباید خورد. اگر کسی نیک تأمل نماید خواهد دانست که سبب گمراهی اکثر اهل باطل خصوصاً ملاحظه، فلاسفه شده اند.

و حدیثیه به وحدت وجود قائلند و همه کس و همه چیز را خدا می دانند. این گروه از نمرود و شداد و فرعون بدترند، از آن جهت که جمیع اشیاء را خدا می دانند حتی چیزهایی را که در شریعت، حکم به عدم طهارت آن شده، تا به چیزهای دیگر چه رسد.

چنان که محی الدین عربی در اکثر کتاب های خود گفتگوهای بسیار در این باب کرده، خصوصاً در کتاب فصوص الحکم... و عطار در کتاب جوهر الذات (فرعون را) تعریف کرده و می گوید: تو هم مثل اوئی، انا الحق بگو، و در آن

کتاب، صریح دعوی خدائی کرده.

جمعی از غافلان شیعه، گول ایشان را خورده‌اند از این سبب که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را مدح گفته‌اند و ندانسته‌اند که این گروه، جبری هستند و چون جبری‌اند همه چیز را خوب می‌دانند و دوست می‌دارند.

اگر کسی تعصب برکنار گذارد قائل خواهد شد که اگر از روی فرض، این جماعت بعد از پیغمبر، بلافاصله علی بن ابی طالب علیه‌السلام را امام دانند با این حال، به خدایی حسین بن منصور ساحر کافر و امثال او بلکه به خدایی کل موجودات قائل بودن، با ایمان و اسلام منافات تمام دارد.

علامه حلی و شیخ شهید در بعضی از مصنفات خود اشاره نموده‌اند که طریقه و روش ایشان حرام است.

جمعی از طواغیت بنی عباس و گروهی از اتباع ایشان نیز در رواج دادن این طایفه کوشیدند و ایشان را اولیاء و ابدال و اقطاب نام کردند و نسبت دانستن غیب به ایشان دادند. و در این، دو نظر دیدند: یکی آن که مرتبه امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین را در چشم جهال، پست کنند. دیگر آن که دعوی مکاشفه ایشان را دلیل بر امامت ابی بکر و عمر و عثمان سازند و گویند که این جماعت که صاحب مکاشفه‌اند به امامت شیوخ ثلاثه قائلند.^۱

۲- شیخ محمد تقی آملی

علامه‌ی عالی مقام و استاد علوم عقلی و نقلی، مرحوم شیخ محمد تقی آملی، پس از شرح معاد مثالی ملاًصدرای شیرازی، به بطلان آن و تضادش با قرآن

۱. حدیقه‌الشیعه، گزینش از صفحات ۵۶۰ تا ۵۷۶

تصریح نموده و گفته است:

این نهایت چیزی است که در این روش ممکن است گفته شود لیکن انصاف این است که این نظریه، عین نظریه انحصار معاد در معاد روحانی است، منتهی با تعبیرهایی ناآشکار، چون پس از فرض این اصل که «شیئیّت هر شیئی به صورت آن است»، صورت نفسی (آدمی) به خود نفس است و ماده دنیایی چون در قوام شیئی دخالت ندارد پس حشری ندارد و محشور (در قیامت) نفس است.

و در نهایت، نفس یا بدن مثالی را ایجاد می‌کند که به خود او قوام دارد و از نفس صادر شده است و از ماده و لوازم آن مجرد است و تنها مقدار دارد - چنان که در ارواح طبقات متوسط از اصحاب شمال و اصحاب یمین است - و یا بدون این جهت است چنان که در ارواح مقربان است.

و من سوگند یاد می‌کنم که این (عقیده) با آن چه شریعت مقدّس گفته است مطابق نیست و من خدا و ملائکه و پیامبران را شاهد می‌گیرم در این ساعت - که سه ساعت از روز یکشنبه چهاردهم شعبان سال ۱۳۶۸ هجری قمری برآمده است - در موضوع (معاد جسمانی) به آنچه قرآن کریم گفته است ایمان دارم و آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام باور داشتند و تمامی امت اسلامی آن را پذیرفتند باور دارم و هیچ چیز از قدرت خدا را انکار نمی‌کنم.^۱

۳- شیخ مجتبی قزوینی

مجتهد محقق و فقیه مدقق، مرحوم شیخ مجتبی قزوینی، پس از اجتهاد و کسب مقامات عالیّه در نجف اشرف و قم، عازم خراسان شد و ساکن مشهد

مقدّس در جوار حرم منوّر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام گردید و به ترویج معارف و حیانی پرداخت. وی طیّ چهل سال کوشش علمی و تربیت مدرّسین و علمای ربّانی، حوزه‌ی علمیّه‌ی خراسان را از علوم قرآنی و آموزه‌های مکتب وحی، عطراگین ساخت و در اصول و فقه و شناخت عمق فلسفه و عرفان، شاگردانی پرورش داد و دانشمندان محقّقی به ثمر رساند که امروز در برابر مکاتب انحرافی بشری، تعالیم علوی و مهدوی را تدریس و ترویج می‌کنند.

این مجتهد بزرگ، در عین حال که دقیق‌ترین کتب فلسفی و عرفانی را تدریس می‌کرد بافته‌های فلاسفه و عرفا را با دلایل عقلی ابطال می‌نمود و در برابر حکمت یونان و مطالبی که فیلسوفان و عارفان به نام علوم عقلی و حقایق کشفی مطرح ساخته‌اند حکمت قرآن و معارف اهل بیت علیهم السّلام را تعلیم می‌داد.

در مقابل سراب فلسفه و عرفان، تشنه‌گان معرفت و کمالات معنوی را از سرچشمه‌ی علوم محمّد و آل محمّد علیهم السّلام سیراب می‌ساخت و بر ترویج و تدریس و تبلیغ حقایق آسمانی که خاتم الانبیا آورده و جانشینانش تا خاتم الاوصیا نشر داده‌اند اصرار داشت.

از وی آثار گرانباری برای جوامع علمی جهان به یادگار مانده که یکی از آنها کتاب گرانسنگ «بیان الفرقان» می‌باشد.

در جلد اوّل این کتاب که پیرامون توحید قرآن است معارف توحیدی و اصول خداشناسی بر مبنای وحی بیان شده و تضادّ آن با فلسفه و عرفان مطرح گردیده است.

ابتدا جدایی وحی را از مشرب فلسفه و عرفان روشن نموده و گفته است:
 رشته فلسفه و عرفان دو طریق بزرگ می باشد که هر یک خود را از دیگری
 بی نیاز و آن را باطل می شمارند و سالکین این دو طریق، گرچه برحسب ظاهر،
 مدعی پیروی از انبیای عظام اند ولی - در حقیقت و معنی - مشی آنها، مشی انبیا
 و مجاری وحی نیست. و اعتقاد فلاسفه در احتیاج عالم به شخص کامل، مخالف
 است با اعتقاد ملتون به پیغمبر.^۱

در هر سه طریق - یعنی طریق وحی و نبوت، و طریق فلسفه و طریق کشف و
 شهود - عقل، لازم و حاکم است با این تفاوت که در طریق دوم (یعنی راه فلسفه)
 عقل را مستقل دانند و محتاج به کمک انبیا نمی باشند، لذا آنچه را که ادراک نماید
 مورد تصدیق تابعین این راه می باشد گرچه مخالف با انبیا باشد.

به همین جهت در مسئله معاد گویند: تجرد و بقای روح و لذایذ و آلام آن به
 برهان عقلی ثابت است ولی لذایذ و آلام جسمی عالم آخرت را منکرند چون
 این مطلب از مدرکات عقل نیست.^۲

سپس به شرح چهارده مورد از مسائل فلسفه و عرفان که مخالف قرآن است
 پرداخته، آنگاه گفته است:

خلاصه، نتیجه معارف بشری، معرفت ذات خداوند است به مفاهیم و وجوه
 و از برای سالکین، معرفت حق تعالی به تعینات و از برای کمترین، حیرت و فرق
 نگذاشتن بین شاهد و مشهود و عابد و معبود، و محروم شدن از اعظم نعمت های
 الهی یعنی عبادت و خضوع و خوف و خشیت و تضرع.

۱. همان، صفحه ی ۴۵

۲. همان، صفحه ی ۴۶

چنان که گویند:

يَسْقُطُ التَّكْلِيفُ عَنِ السَّالِكِ فِي مَرْتَبَةِ الْحَالِ.^۱

بر ارباب فضل آشکار است که طریق انبیاء و ثمرات آن، مخالف و مابین با نتیجه‌های فوق می‌باشد.^۲

اگر خواننده به کتب صدرالمتألهین و گفته‌های ایشان سابقه [ذهنی و مطالعه] داشته باشد که [چه سخنانی را بیان کرده است] دور نیست که بر ما اشکال و ایراد نماید و گوید که آن مرحوم، جمع بین تمام اقوال نموده و گفته است: مقصود تمام فلاسفه یکی است، بلکه گفته‌های پیغمبران کرام و قرآن مجید هم مطابق با تحقیقات من است و اختلافی در بین نیست. این ادعا از طرف ایشان بالبداهه مردود است.

زیرا اختلاف ارسطو و افلاطون بین فلاسفه مسلم است و در اقوال آنان در هر مسئله، فرق آشکاری می‌باشد و بیانات قرآن مجید و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در اکثر مسائل با گفته‌ی آنان مابین است.

و جای تعجب است از محصلین، چنان مقهور تعصب و تقلید گشته‌اند که قوه فکر خود را کنار گذاشته و تأویلات و توجیحات محض نام برده را وحی منزل انگارند و دلیلی مطالبه ننمایند!

از ابن ابی‌العوجا نقل شده که از او پرسیدند که: چرا عقیده‌ی خود را فاسد کردی و از استادت حسن بصری دست برداشتی؟ در جواب گفت: دیدم که اطمینان به مسئله‌ای ندارد، گاهی معتقد به جبر می‌شود و زمانی به قدر.

۱. یعنی انجام تکالیف شرعی مانند نماز و روزه از عارف واصل، ساقط است.

۲. همان، صفحه‌ی ۵۹ و ۶۰.

و همین شخص نسبت به صادق آل محمد صلی الله علیه وآله گوید: او را ملکی دیدم که هرگاه بخواهد متجسد می شود.

و نیز در باره آن حضرت گفت: نزدیک بود خدا را به من نشان دهد! و با هر که سخن گفتم مرعوب نگردیدم چنان که از آن حضرت مرعوب شدم.

حال از روی انصاف از محصلین سؤال می شود که: اگر بنای تقلید باشد آیا تقلید از صادق مُصَدِّق سزاوارتر است یا تقلید از صدرالمتألهین یا افلاطون و غیره؟!^۱

حق و باطل

در تداوم راه ائمه اطهار علیهم السلام، همه ی فقها و علمای شیعه، که مرزداران تشیع و معارف قرآن می باشند در طول تاریخ، با بدعت ها و بدعت گزاران مبارزه کردند.

فهرست نام عالمان مدافع حریم ولایت و امامت و نقل بیانات بزرگانی که در رد مطالب نادرست مکاتب بشری، سخنی گفته و یا کتابی نوشته اند مستلزم تألیف چندین کتاب می باشد. در این مختصر، به همین مقدار کمی که برگی از آن اوراق انبوه است بسنده می کنیم و این بخش را با چند حدیث، به پایان می بریم: در کتاب شریف اصول کافی، بابی آمده تحت عنوان «أَنَّ لَيْسَ شَيْئًا مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ»

یعنی هر حقی که در دست مردم است از امامان معصوم علیهم السلام رسیده و هر چه از نزد آن بزرگواران صادر نگردیده باطل است.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسَلْمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَالْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ: شَرِّقَا
وَعَرَّبَا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَاحِحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

حضرت باقرالعلوم علیه السلام (در مقام تهدید و توییح) به سلمه بن کُهیل و
حکم بن عتیبه فرمودند:

به مشرق بروید و به مغرب بروید (یعنی هر جای زمین بروید) علم درستی
نمی یابید مگر آن چه از نزد ما خاندان باشد.

علامه‌ی مجلسی در شرح این حدیث گوید:

سلمه و حکم از فقیهان عامه و زیدی مذهب بودند که روایات بسیاری در
مذمت و نکوهش آن دو نقل شده و مورد لعن اهل بیت علیهم السلام می باشند.^۱

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ لِي: إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ: وَمِنْ
النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ.^۲
فَلْيُشَرِّقِ الْحَكَمُ وَلْيُعَرَّبْ، أَمَا وَاللَّهِ لَا يُصِيبُ الْعِلْمَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ
عَلَيْهِمْ جَبْرَائِيلُ.

از ابو بصیر روایت شده که گفت: حضرت (امام باقر علیه السلام) به من
فرمودند:

حکم بن عتیبه از گروهی است که خداوند درباره‌ی آنها فرموده است:
«و کسانی از مردم هستند که می گویند به خدا و روز آخرت ایمان آوردیم
در حالی که ایمان نیاورده و مؤمن نیستند».

حکم به مشرق برود و به مغرب برود به خدا قسم هرگز علم را نیابد مگر از
اهل بیتی که جبرئیل بر آنها نازل گردیده است.

۱. مرآة العقول، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۰۹

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُنَا وَهُوَ مُتَمَسِّكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنَا.^۱

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر که گمان کند ما اهل بیت را می شناسد ولی به غیر ما تمسک جسته باشد دروغگو است.

بنابراین کسانی که برای کسب معارف الهی و فرا گرفتن علوم دینی و نیل به مقامات معنوی، به جای حکمت قرآن و تعالیم امامان، از فلسفه‌ی یونان و عرفان عامی مسلکان پیروی کنند و مکاتب و افکار بشری را مقتدای خود بدانند اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را نشناخته‌اند و در ادعای محبت و معرفت به محمد و آل محمد علیهم السلام دروغ می‌گویند. چنان که هر کس در عقاید، به معتزله یا اشاعره گرایش یابد و در احکام فقهی، مذهب شافعی یا حنبلی یا مالکی یا حنفی را اختیار کند و از مذهب حضرت صادق آل محمد علیهم السلام روگردان باشد با عترت و اهل بیت پیامبر بستگی ندارد و طعم ولایت و محبت و معرفت خاندان وحی را نچشیده است.

مفضل گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند:

كَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْ شِيعَتِنَا وَهُوَ مُتَمَسِّكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنَا.^۲

دروغگو است هر که گمان کند از شیعیان و پیروان ما اهل بیت است حال آن که به دیگران گرویده (و پیروی از مکاتب بشری را جایگزین مکتب وحی نموده) باشد.

۱. معانی الاخبار، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۳۹۹، حدیث ۵۷

۲. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۹۸، حدیث ۴۹

بخش دوم

احادیثی پیرامون

عظمت حضرت صاحب الامر علیہ السلام

فہرست اجمالی برخی روایات

از مطالب گذشتہ معلوم شد راہ اصلی برای زیاد شدن محبت بہ امام عصر علیہ السلام معرفت بہ آن حضرت است و طریق صحیح معرفت ہم تنها کتاب و سنت است.

پس باید بہ تدبّر در آیات و مطالعہی روایات پرداخت و نکات دقیق آنہا را شناخت.

آیات و احادیث دربارہی عظمت مقام حضرت حجّۃ بن الحسن ارواحنا فداه و ابعاد فضائل و کمالات آن بزرگوار بسیار دامنه دار و فراوان است. بہ طوری کہ نقل ہمہی آنہا مستلزم تألیف چندین جلد کتاب بزرگ است چہ رسد بہ تحلیل و شرح آنہا، از این رو در این جا قسمت خیلی کمی از آن اخبار را گروہ بندی کردہ و از ہر گروہ، تنها دو حدیث را بہ عنوان نمونہ یاد آور می شویم:

نخستین مخلوق

برخی از احادیث دلالت دارند که انوار مقدّس چهارده معصوم علیهم السّلام نخستین مخلوق خداوند هستند و قبل از آفرینش تمام کائنات و پدیده‌های جهان، انوار و ارواح آن بزرگواران از نور عظمت الهی خلق شده‌اند. یکی از این اخبار، روایتی است که جابر از امام باقر علیه السّلام گزارش نموده و گفته است:

حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:

خداوند تعالی چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم، چهارده نور را از نور عظمتش آفرید و آن‌ها ارواح ما می‌باشند.

عرض شد: یابن رسول الله، این چهارده نور را نام ببرید.

حضرت فرمودند: محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از

فرزندان حسین.

وَتَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ^۱

۱. بحار الأنوار، جلد ۲۵، صفحه ۴، حدیث ۷

و نهمین فرزند حسین، قائم ایشان می‌باشد. سپس آن‌ته امام را اسم بردند.
(صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین)

در حدیث دیگری از مفضل بن عمر نقل شده که گفت: حضرت صادق
علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُورًا قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ
عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ، فَهِيَ أَرْوَاحُنَا، فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْأَرْبَعَةُ
عَشَرَ؟

فَقَالَ: مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَيُّمَةُ مِنْ وُلْدِ
الْحُسَيْنِ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَيُطَهِّرُ
الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَظُلْمٍ.^۱

خداوند تبارک و تعالی چهارده هزار سال قبل از آفرینش مخلوقات،
چهارده نور آفرید که ارواح ما می‌باشند.

عرض شد: یابن رسول الله آن چهارده نور چه کسانی هستند؟
فرمودند: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان
حسین. آخرین آنان قائم است که پس از غیبتش قیام می‌کند، آن گاه دجال
را می‌کشد و زمین را از هر ظلم و ستمی پاک می‌سازد.

امام ما

اینک ژرف بنگر و دقیق بیندیش که امام زمانت کیست و دارای چه مقامی
است، نور مقدسش از نور عظمت پروردگار سبحان به وجود آمده، یعنی او
نوری است که در شرافت و قداست، منسوب به نور عظمت الهی است و اول

۱. کمال الدین، جلد ۲، باب ۳۳، صفحه ۳۳۵، حدیث ۷

آفریده‌ی خداوند است و تمام عالم مُلک و ملکوت به خاطر او آفریده شده‌اند. اگر او و دودمان پاک ولایت نبودند جهان خلق نمی‌شد، دنیا و آخرتی پدید نمی‌آمد، بهشت و دوزخی در کار نبود و خلاصه هیچ یک از مخلوقات، لباس هستی نمی‌پوشید و به فیض وجود نمی‌رسید.

شرط پذیرش اعمال و عبادات

اخبار فراوانی بیان می‌دارند که شرط قبولی اعمال و پذیرش عبادات، محبت و ولایت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه و اجداد طاهرين آن بزرگوار است و بدون آن، هیچ عبادتی از احدی پذیرفته نیست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي: يَا مُحَمَّدُ مَنْ خَلَقْتَ فِي الْأَرْضِ فِي أُمَّتِكَ - وَهُوَ أَعْلَمُ بِذَلِكَ - قُلْتُ: يَا رَبِّ أَخِي.

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ؟
قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ.

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَلَا أُذَكِّرُ حَتَّى تُذَكِّرَ مَعِيَ، فَاِنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ ثُمَّ إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً أُخْرَى فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَجَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ، فَأَنْتَ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَعَلِيٌّ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ.

ثُمَّ شَقَّقْتُ لَهُ إِسْمًا مِنْ أَسْمَائِي. فَاِنَا الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَيْمَةَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ

عَرَضْتُ وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، وَمَنْ
جَحَدَهَا كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.

يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ، ثُمَّ لَقَيْتَنِي جَاهِدًا
لَوْلَايَتِهِمْ، أَدْخَلْتُهُ نَارِي.

ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟
فَقُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: تَقَدَّمَ أَمَامَكَ فَتَقَدَّمْتُ أَمَامِي فَإِذَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنُ
وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيُّ ابْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ ابْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرُ ابْنِ مُحَمَّدٍ
وَمُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيُّ ابْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدُ ابْنِ عَلِيٍّ، وَعَلِيُّ ابْنِ
مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنُ ابْنِ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةُ الْقَائِمُ كَأَنَّهُ الْكَوْكَبُ الدُّرِيُّ فِي
وَسَطِهِمْ.

فَقُلْتُ: يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ؟

قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ وَهَذَا الْقَائِمُ مُحَلَّلٌ حَلَالِي وَمُحَرَّمٌ حَرَامِي، وَيَنْتَقِمُ
مِنْ أَعْدَائِي.

يَا مُحَمَّدُ أَحِبِّهِ فَإِنِّي أَحِبُّهُ وَأَحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شبی که خداوند عزوجل
مرا در آسمانها سیر داد و به معراج برد به من وحی نمود:

ای محمد، میان امتت در زمین، چه کسی را جانشین خود گذاشتی؟ - و
خداوند به آن داناتر بود - عرض کردم: پروردگارا، برادرم را.

فرمود: علی این ابی طالب را؟ عرض کردم: بلی، پروردگارا.

فرمود: ای محمد، من به زمین توجّهی نمودم، آنگاه تو را از آن برگزیدم،

پس هیچ‌جا نام برده نشوم تا آن‌که نام تو هم با من برده شود. من محمود هستم و تو محمد.

سپس توجه دیگری به سوی زمین کردم و از آن علی بن ابی طالب را برگزیدم و او را وصی و جانشین تو قرار دادم.

تو سرور و آقای پیامبرانی و علی سرور و سرآمد اوصیا است، پس نامی از نام‌های خود برای او جدا نمودم، من اعلی هستم و او علی.

ای محمد، من علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر امامان را از یک نور آفریدم، سپس ولایت ایشان را بر فرشتگان ارائه نمودم، هر که پذیرفت از نزدیکیان شد و هر کس آن را انکار کرد، از کافران گردید.

ای محمد، اگر بنده‌ای از بندگانم آن قدر مرا عبادت کند تا رشته‌ی عمرش قطع شود آن‌گاه در حالی که منکر ولایت آنان باشد بمیرد او را به آتش دوزخ افکنم.

سپس فرمود: ای محمد، آیا دوست داری آن‌ها را ببینی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: جلوتر برو.

جلوتر رفتم و دیدم علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی ابن الحسین و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن علی و علی ابن محمد و حسن ابن علی و حجّت قائم (سلام الله علیهم اجمعین) را که حجّت قائم مانند ستاره‌ای درخشان در وسط آنان بود.

عرض کردم: پروردگارا، اینان چه کسانی هستند؟

فرمود: ایشان، امامان هستند و این قائم (که میانشان ایستاده) حلال‌کننده‌ی حلال من و حرام‌کننده‌ی حرام من است، و از دشمنانم انتقام می‌گیرد.

ای محمد، او را دوست داشته باش که من دوستش دارم و دوست دارم هر که او را دوست داشته باشد.

حدیث دیگر

ابوهریره گوید: درباره‌ی این کلام خداوند که فرموده است: **وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ**^۱ از رسول الله پرسیدم. پیامبر فرمودند:

جَعَلَ الْأَئِمَّةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ وَمِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا ظَعَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ مُبْغِضًا لِأَهْلِ بَيْتِي دَخَلَ النَّارَ.^۲

خداوند متعال امامان را در نسل حسین (علیه السلام) قرار داد، نه نفر از فرزندان آن حضرت از ائمه هستند که مهدی این امت از ایشان می‌باشد. سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر کسی بین رکن و مقام برود آن گاه در حالی که بغض و نفرت اهل بیت مراد در دل دارد بمیرد به آتش افکنده شود.

ولی ما

اکنون به دقت فکر کن که ولی عصر علیه السلام دارای چه عظمتی است و تقریبش به ذات اقدس حق تا چه حد است که عبادت بدون اعتقاد به امامت وی یک ذره ارزش ندارد و هر که بی بهره از محبت و ولایتش باشد قطعاً به مرگ جاهلیت مرده و گرفتار آتش جهنم است.

در زیارت امام زمان علیه السلام می‌خوانیم:

أَشْهَدُ أَنَّ بَوْلَايَتِكَ تُقْبَلُ الْأَعْمَالُ وَتُرَكِّي الْأَفْعَالُ وَتُضَاعَفُ الْحَسَنَاتُ

۱. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۲۸.

۲. تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۴۰، حدیث ۹

وَتُمَحَى السَّيِّئَاتُ، فَمَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِكَ وَأَعْتَرَفَ بِإِمَامَتِكَ، قُبِلَتْ
أَعْمَالُهُ وَصُدِّقَتْ أَقْوَالُهُ وَتَضَاعَفَتْ حَسَنَاتُهُ وَمُحِيَتْ سَيِّئَاتُهُ، وَمَنْ
عَدَلَ عَنِ وِلَايَتِكَ وَجَهَلَ مَعْرِفَتَكَ وَاسْتَبَدَلَ بِكَ غَيْرَكَ، كَبَّهُ اللَّهُ
عَلَىٰ مَنْخَرِهِ فِي النَّارِ وَلَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا وَلَمْ يَقُمْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
وِزْنًا.

گواهی می‌دهم که به واسطه‌ی ولایت شما اعمال بندگان مورد پذیرش قرار
گیرد و رفتار و کردار خلق، تزکیه و پاک‌گردد و کارهای نیک، دوچندان
شوند و گناهان آمرزیده و محو گردند.

هر که ولایت و محبت شما را داشته باشد و به امامت شما اعتراف نماید
اعمالش پذیرفته گردد و گفتارش تصدیق شود و کارهای نیکش دوچندان
شود و گناهانش بخشیده و محو شود. و هر که از ولایت و امامت شما
برگردد و شما را نشناسد و دیگری را به امامت برگزیند خداوند او را با
صورت در آتش دوزخ افکند و هیچ عملی را از او نپذیرد و در میزان روز
قیامت، وزنی نداشته باشد.

واسطه‌ی فیض و رحمت

روایاتی است که دلالت می‌کند بر آن که حضرت بقیة الله ارواحنا فداه واسطه‌ی فیض بین خدا و مخلوقات است و وجود قدّیش، رحمت برای عالمیان بوده، فیض بخش به جمیع ماسوی الله می‌باشد.

یکی از این اخبار، حدیث لوح حضرت فاطمه علیها السلام است که بسیاری از محدّثین بزرگوار شیعه من جمله شیخ جلیل‌القدر، محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبة و فقیه بلنداندیش و عالی‌مقام، شیخ مفید در کتاب اختصاص و استادش شیخ صدوق در کمال الدین و ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی نقل کرده‌اند.

اینک متن حدیث را از کتاب شریف اصول کافی می‌آوریم و سپس به ترجمه‌ی آن می‌پردازیم.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَبِي لِحَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخْفُ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوبَكَ فَاسْأَلْكَ عَنْهَا؟

فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: أَيَّ الْأَوْقَاتِ أَحَبَبَتْهُ فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ.
فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا
السَّلَامُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَا أَخْبَرْتِكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ
فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ؟

فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي
حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَهَنَيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ وَرَأَيْتُ
فِي يَدَيْهَا لَوْحًا أَخْضَرَ، ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرٍ وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أَبْيَضَ،
شَبَّهَ لَوْنِ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ، مَا هَذَا اللَّوْحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولِهِ،
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنِي وَاسْمُ
الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ.

قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَيْتَنِي أُمُّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَقَرَأْتَهُ وَأَسْتَسَخَّطْتُهُ،
فَقَالَ لَهُ أَبِي: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَمَشَى مَعَهُ
أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ، فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ.

فَقَالَ: يَا جَابِرُ، انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ (أَنَا) عَلَيْكَ، فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي
نُسَخَتِهِ، فَقَرَأَهُ أَبِي، فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا، فَقَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي
هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ
وَدَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ

أَسْمَائِي وَأَشْكُرُ نِعْمَائِي وَلَا تَجْحَدُ آيَاتِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَمُدْبِلُ الْمَظْلُومِينَ وَدَيَانُ الدِّينِ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَأَنْقَضْتُ مُدَّتَهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا، وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَفَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ.

وَأَكْرَمْتُكَ بِسِبْطَيْكَ وَسِبْطَيْكَ حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي، بَعْدَ أَنْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَجَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي وَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ أَسْتَشْهِدُ وَأَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَةَ مَعَهُ وَحُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِثْرَتِهِ أَثِيبُ وَأُعَاقِبُ.

أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَزَيْنُ أَوْلِيَائِي الْفَاضِلِينَ وَأَبْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عِلْمِي وَالْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي.

سَيِّهْلِكَ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لِأَكْرَمَنْ مَثَوَى جَعْفَرٍ وَلَا سُرَّتَهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَأَوْلِيَائِهِ.

أَتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَةً عَمِيَاءُ حِنْدِسُ لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ وَحُجَّتِي لَا تَخْفَى وَأَنَّ أَوْلِيَائِي يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى، مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَمَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ. وَيَلُّ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاهِدِينَ عِنْدَ أَنْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَحَبِيبِي وَخَيْرَتِي فِي عَلِيٍّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَمَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ

وَأَمْتَحِنُهُ بِالِاضْطِلَاعِ بِهَا، يَقْتُلُهُ عَفْرِيْتُ مُشْتَكِبِرٌ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ
الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي.

حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَسْرَنَّهُ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَوَارِثِ عِلْمِهِ
فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَمَوْضِعُ سِرِّي وَحُجَّتِي عَلَى خَلْقِي. لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ
إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَشَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ
أَسْتَوْجَبُوا النَّارَ.

وَأَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيِّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَالشَّاهِدِ فِي خَلْقِي
وَأَمِينِي عَلَى وَحْيِي.

أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ وَأَكْمَلُ ذَلِكَ
بِابْنِهِ «م ح م د» رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ.

عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبَهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ، فَيُذَلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ
وَتُتَّهَدَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَّهَدَى رُؤُوسُ الشُّرَكَ وَالذَّيْلِمِ فَيُقْتَلُونَ
وَيُحْرَقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ، تُصْبَعُ الْأَرْضُ
بِدِمَائِهِمْ وَيَفْشُوا الْوَيْلُ وَالرَّئِنَةُ فِي نِسَائِهِمْ، أَوْلِيكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ
أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَأَدْفَعُ الْآضَارَ
وَالْأَغْلَالَ.

أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.^۱

ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: پدرم به جابر
بن عبدالله انصاری فرمود: با تو کاری دارم، چه موقع برایت آسان تر است

۱. اصول کافی، جلد ۱، ص ۵۲۷، حدیث ۳، باب ما جاء فی الاثنی عشر علیهم السلام

که در خلوت، از آن موضوع سؤال کنم؟

جابر عرض کرد: هر وقت شما دوست داشته باشید.

روزی حضرت، با جابر تنها نشست و به وی فرمود: ای جابر، به من گزارش بده از آن لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام - دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله - دیدی و از آن چه مادرم درباره‌ی نوشته‌های آن لوح به تو فرمود.

سپس جابر گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که من نزد مادرت فاطمه علیها السلام شرفیاب شدم در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، و ولادت حسین علیه السلام را به او تهنیت گفتم، آنگاه در دست آن حضرت لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و در آن نوشته‌ای سفید دیدم (تابناک و درخشان) همچون رنگ خورشید.

عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت ای دخت رسول الله، این لوح چیست؟ او فرمود: این لوحی است که خدا به رسولش اهدا نموده، در این لوح، نام پدرم و همسرم و دو پسر و اوصیای از فرزندانم نوشته شده، و پدرم آن را به من عطا فرموده، تا بدان بشارت و نویدم دهد.

جابر گفت: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن لوح را به من داد، من آن را خواندم و از روی آن نوشتم.

پدرم به جابر فرمود: آیا آن را به من ارائه می‌دهی؟
گفت: بله.

پدرم با جابر به منزل او رفت. جابر ورق صحیفه‌ای آورد.

پدرم فرمود: جابر، تو در صحیفه‌ای که نوشته‌ای بنگر تا من بر تو بازخوانم. جابر در نسخه‌اش نگاه کرد و پدرم آن را خواند. حتی یک حرفش با حرف دیگر اختلافی نداشت.

آن گاه جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که دیدم در آن لوح، این گونه نوشته

بود:

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

این نامه از سوی خداوند عزیز حکیم است برای محمد، نبی و نور و سفیر و حجاب^۱ و راهنمای (از جانب) او، که جبرئیل از نزد پروردگار جهان‌ها، بر او فرود آید.

ای محمد، نام‌های مرا بزرگ شمار و نعمت‌هایم را شکر کن و الطاف و نعمت‌های مرا انکار مکن. من خدایی هستم که معبود به حقی جز من نیست، شکننده‌ی جباران و پیروز کننده‌ی ستمدیدگان و جزادهنده‌ی قیامت هستم، شایسته‌ی پرستش و معبود به حقی جز من نیست.

پس هر که امیدمند باشد به غیر فضل من، یا بترسد از غیر عدالت من، او را به عذابی دچار سازم که هیچ یک از جهانیان را آن گونه عذاب نکرده باشم. پس فقط مرا عبادت کن و تنها بر من توکل داشته باش، من هیچ پیامبری را مبعوث نساختم که روزگارش کامل و دورانش سپری گردد مگر آن که برای او، جانشینی قرار دادم.

من تو را بر همه‌ی انبیا برتری بخشیدم و جانشین تو را بر سایر اوصیا برتری دادم، و به دو فرزندت حسن و حسین گرامیت داشتم، حسن را بعد از دوران پدرش، معدن دانش خویش قرار دادم و حسین را خزانه‌دار و حی خود نمودم و او را به شهادت، گرامی داشتم و کارش را سعادت‌مندانه به فرجام رساندم، او برترین شهیدان و از همه بالاتر است، که کلمه‌ی تامه‌ی^۲

۱. مرحوم علامه‌ی مجلسی در شرح کلمه‌ی «حجاب» گوید: اطلاق حجاب بر آن حضرت از این رو است که واسطه‌ی بین خدا و خلق است و ممکن است بدین معنی باشد که او دارای دو جنبه است، یکی به سوی خدا و دیگری به سوی مخلوق. (مرآت العقول جلد ۶ صفحه‌ی ۲۰۹)

۲. مرحوم علامه مجلسی قدس سره درباره‌ی «کلمه تامه» می‌نویسد: کلمه تامه یا اسماء عظام

خود را با او و برهان رسایم را نزد وی قرار دادم. به سبب عترت او (یعنی عترت حسین علیه السلام) ثواب و کیفر می‌دهم که اوّل آنها علی بن الحسین سرور عبادت پیشه‌گان و زینت اولیای پیشین من است، و پسرش که شبیه جدّ محمودش می‌باشد (یعنی) محمّدباقر، که شکافنده‌ی دانش و کان حکمت من است.

و جعفر که تردیدکنندگان درباره‌ی او، هلاک گردند، هر که او را رد کند مرا رد کرده است، سخن راستین و حکم ثابت من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را به شیعیان و یاوران و دوستدارانش شادمان سازم.

بعد از وی موسی است که در زمان او فتنه‌ای سخت و کور و گیج‌کننده برپا شود، چون رشته‌ی امامت و شرایع و احکام من^۱ از هم نگیسلد و حجّت مخفی نماند.

اولیای من با جامی سرشار، سیراب شوند، هر کس یکی از آنان را انکار کند نعمت مرا منکر شده و هر که آیه‌ای از کتابم را تغییر دهد بر من افترا و دروغ بسته است.

وای بر افترازندگان و انکارکنندگان علی (بن موسی الرضا) پس از سپری شدن دوران بنده و دوست و برگزیده‌ام موسی که او (یعنی حضرت رضا) دوست و یاور من بوده و کسی است که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او نهاده و به انجام آنها امتحانش کنم، عفریتی پلید و گردنکش (یعنی مأمون) او را به قتل رساند و در شهری (یعنی طوس) که بنده‌یی شایسته (یعنی

→ خداوند است و یا علم قرآن و یا اعم از آنها و سایر علوم و معارف الهی است و یا حجّت‌های الهی که در نسل اویند و ممکن است مراد از «کلمه» امامت و شرایط آن باشد. (همان، صفحه‌ی ۲۱۱ و ۲۱۲)

۱. علامه مجلسی در توضیح این عبارت گوید: اتصال وجود امامان و وجوب اطاعت ایشان در هر عصری، به رشته‌ی مروارید و جواهرات تشبیه شده است. (همان، صفحه‌ی ۲۱۴).

ذوالقرنین) بنیاد نهاده، در کنار بدترین مخلوقم (یعنی هارون) دفن شود. وعده‌ی راستین و فرمان ثابت من است که او را خشنود سازم به محمد فرزندش، جانشین بعد از وی و وارث دانشش. پس او معدن دانش و جایگاه راز و حجت من بر خلقم است. هیچ بنده‌یی به او نگرود مگر آن که بهشت را جایگاهش قرار دهم و شفاعت او را درباره‌ی هفتاد نفر از اهل بیتش که همگی سزاوار آتش جهنم‌اند بپذیرم.

و به فرجام سعادت‌مندان رسانم کار فرزندش علی را که ولی و یاور من و گواه در بین خلق من و امین بر وحی من است.

از او به وجود آورم حسن را که دعوت کننده به سوی راه من و خزانه‌دار دانش من است و این سلسله را کامل گردانم به فرزندش «محمّد» که رحمت برای جهان‌ها است، او کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب دارد.

در زمان (غیبت) او، دوستانم دچار ذلت گردند و (ستمگران) سرهای آنان را به هدیه فرستند مانند سرهای ترک و دیلم (یعنی کافران). (در آن زمان، دوستانم) کشته شوند و بدن‌هایشان را بسوزانند و ترسان و بیمناک و هراسان باشند، زمین به خون‌هایشان رنگین شود و ناله و وای در بین زن‌هایشان آشکار گردد.

آنان دوستان واقعی من هستند، به سبب آن‌ها هر فتنه‌ی سخت و تاریک و وحشت‌زایی را فروشانم و به وسیله‌ی ایشان شبهات گمراه‌کننده را بزدایم و دشواری‌ها و بلاهای چون زنجیرهای گران را بردارم.^۱

رحمت‌ها و دروذهای پروردگارشان بر آن‌ها، ایشانند هدایت یافتگان.

قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكَفَاكَ، فَصْنُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

۱. یعنی به خاطر عبادت و دعای آنان، و شاید مراد، زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام باشد و

یا دوران رجعت. (همان، صفحه‌ی ۲۱۵)

عبدالرحمن بن سالم از ابو بصیر نقل کرد که گفت: اگر در تمام دوران زندگی‌ات، غیر از این حدیث نشنیده باشی برایت کافی است، پس آن را از نااهلان پوشیده و پنهان بدار.

حدیث دیگر، گزارشی است که از ابن عباس نقل شده است. وی گوید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادَةٌ
وَذِكْرِي عِبَادَةٌ وَذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ وَذِكْرُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عِبَادَةٌ.
وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَجَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ إِنَّ وَصِيَّيَّ لِأَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ،
وَإِنَّهُ لِحُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ عِبَادِهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَيَّ خَلْقِهِ وَمِنْ وُلْدِهِ الْأَئِمَّةُ
الهُدَاةُ مِنْ بَعْدِي.

بِهِمْ يُحْبِسُ اللَّهُ الْعَذَابَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَبِهِمْ يُمَسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ
عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِأَذْنِهِ، وَبِهِمْ يُمَسِكُ الْجِبَالُ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ، وَبِهِمْ يُسْقَى
خَلْقُهُ الْغَيْثَ، وَبِهِمْ يُخْرِجُ النَّبَاتَ، أَوْلِيكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ حَقًّا، وَخُلَفَائِي
صِدْقًا، عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهِيَ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا وَعِدَّتُهُمْ عِدَّةُ نِقْبَاءِ
مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ.

ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ.

ثُمَّ قَالَ: أَتَقْدِرُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ اللَّهَ يَقْسِمُ بِالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَيَعْنِي
بِهِ السَّمَاءَ وَبُرُوجَهَا؟

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا ذَاكَ؟

قال: أَمَّا السَّمَاءُ، فَأَنَا، وَأَمَّا الْبُرُوجُ فَالْأَئِمَّةُ بَعْدِي أَوْلُهُمْ عَلَيَّ وَآخِرُهُمْ

المَهْدِيُّ. صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.^۱

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

یاد خداوند عزوجلّ عبادت است، و یاد من عبادت است و یاد علی عبادت است و یاد امامان از فرزندان من نیز عبادت است.

سوگند به خدایی که مرا به نبوت برانگیخت و بهترین مردمان قرارم داد وصی و جانشین من، برترین اوصیا می‌باشد، او حجت خدا است بر بندگانش و جانشین خدا است بر خلقش.

پس از من، امامان راهنما از فرزندان وی باشند. به سبب آن‌ها خداوند عذاب را از ساکنان زمین بردارد و به خاطر ایشان است که آسمان بر زمین نیفتد مگر به اجازه‌اش، و به برکت آنان است که کوه‌ها ننگه داشته شده‌اند تا زمینیان رانجنبایند و نابود نسازند و به واسطه‌ی آنان است که خلقش را از باران رحمتش سیراب سازد و گیاهان را برویاند.

ایشان اولیای خدا و جانشینان راستین من هستند، عدد آن‌ها، به تعداد ماه‌ها دوازده تا است و به تعداد نقیبان موسی بن عمران است.

سپس پیامبر اکرم این آیه را تلاوت نمودند:

سوگند به آسمان دارای برج‌ها.

آنگاه فرمودند: ای فرزند عباس، آیا پنداشته‌ای که خداوند به آسمان دارای

برج‌ها سوگند یاد کرده و منظورش آسمان و برج‌های آن است؟

عرض کردم: ای رسول خدا پس آن برج‌ها چیست؟

فرمودند: آسمان، من هستم و برج‌ها امامان بعد از من می‌باشند که نخستین

آن‌ها علی و آخرشان مهدی است، دروذهای خدا بر همه‌ی آنان.

مولای ما

اینک به دقت بنگر که صاحب الزمان علیه السلام رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ است او برای همه‌ی جهان‌ها و اهل عالمیان رحمت است و هر فیضی که از خالق یکتا به هر ذره‌ای در آفرینش برسد به یمن آن حضرت و به واسطه‌ی آن نور مقدس است. همان عَالَمِينَ که خداوند تبارک و تعالی رَبِّ آن است و در آیه‌ی شریفه‌ی اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ آمده، و همان عَالَمِينَ که بعثت و رسالت خاتم الانبیا رحمت برای آن می‌باشد و در آیه‌ی مبارکه‌ی وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ آمده، مولای ما حضرت حجّت نیز رحمت برای آن است و فیوضات و الطاف پروردگار به تمام جهان‌ها به برکت حضرتش می‌باشد.

در دعای عَدِیله می‌خوانیم:

ثُمَّ الْحُجَّةُ الْخَلْفُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الْمُرْجِيُّ الَّذِي بَقَائِهِ بَقِيَتِ
الدُّنْيَا وَيُؤَمِّنُهُ رُزْقَ الْوَرَىٰ وَ بِوُجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ وَبِهِ
يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

گواهی می‌دهم که پس از امام عسکری علیه السلام، آخرین امام و جانشین پیامبر، حضرت حجّت، خَلْفُ، قائم، منتظر، مهدی و مُرْجِيُّ است که به بقای او جهان باقی و پایدار است و به برکت آن حضرت، به همه‌ی مخلوقات روزی می‌رسد و به خاطر وجود آن بزرگوار، زمین و آسمان استوار باشند و به وسیله‌ی او، خداوند سبحان زمین را سرشار از قسط و عدل نماید پس از آن که پر از ستم و جور شده باشد.

صاحب کمالات انبیا و اوصیا علیهم السلام

احادیث معتبری بیان کننده‌ی این حقیقت است که حضرت صاحب الزمان و آبای گرامش علیهم السلام واجد کمالات همه‌ی پیامبران هستند و تمام صفات عالی و مزایای ظاهری و مکارم اخلاقی و کمالات علمی و مقامات معنوی اولیا و اوصیا و انبیا همه یک جا، به نحو اکمل و اتم، در این بزرگواران جمع است. عالم ربّانی مرحوم آیه‌الله نمازی شاهرودی، در کتاب اثبات ولایت، نوشته است:

تمام کتاب‌هایی که از آسمان نازل شده و علوم و کمالات و آثار و آیات انبیا و مرسلین یعنی صحف آدم و ادریس و ابراهیم، و تورات موسی، و انجیل عیسی، و زبور داود، و عصای حضرت موسی که از بهشت برای حضرت آدم آورده بودند و از آدم به شعیب و از شعیب به موسی رسیده بود و آن (عصا) را به آن سنگ معین، که در قرآن ذکر شده می‌زد و دوازده چشمه ظاهر می‌شد و خود آن سنگ و تابوت (صندوق) بنی اسرائیل و قمیص یوسف که برای حضرت ابراهیم خلیل از بهشت آورده بودند و از ابراهیم به اسحاق و از اسحاق به یعقوب و از یعقوب به یوسف رسیده بود و باز یوسف فرستاد به صورت پدر بزرگوارش

انداختند بینا شد، و زره داود، و انگشتر سلیمان، و غیر آن هر چه به هر پیغمبری داده شده، تمام را خداوند برای پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله جمع فرموده و از آن حضرت، به خلفای پروردگار، اوصیای محمد مختار، ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، به امر ایزد متعال، به ارث رسیده.

در کتاب شریف کافی در باب اینکه ائمه‌ی هدی، وارث علم پیغمبر و جمیع انبیا و مرسلین و اوصیای گذشته می‌باشند هفت روایت صحیح و معتبر برای اثبات این موضوع، ذکر فرموده‌اند.

از آن جمله به سند صحیح، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل فرموده که فرمود:

خدای عزوجل به پیغمبران چیزی نداده مگر آن که آن را به محمد صلی الله علیه و آله داده، و به محمد صلی الله علیه و آله جمع آنچه را که به انبیا داده است و نزد ما است صحفی که خداوند در قرآن فرموده: **صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى**.
ابی بصیر گوید:

گفتم: فدایت شوم، آن الواح است؟

فرمود: بلی.

(یعنی الواح موسی، علی نبینا و آله و علیه السلام، که کتاب تورات است) و به سند صحیح از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: زبور داود و تمام کتاب‌هایی که نازل شده، نزد اهل علم است، و آنان ماییم.^۱

گزارشی از سلمان فارسی

سلمان فارسی گوید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ
عَدَدَ شُهُورِ الْحَوْلِ، وَمِنَّا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، لَهُ هَيْبَةُ مُوسَى وَبَهَاءُ
عِيسَى وَحُكْمُ دَاوُدَ وَصَبْرُ أَيُّوبَ.^۱

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: امامان بعد از من دوازده نفر
هستند به تعداد ماه‌های سال، و مهدی این امت، از ما (خاندان) است، او
دارای بزرگی موسی و بهاء عیسی و قضاوت داود و صبر ایوب است.

نیز بر همین معنی دلالت داشت این جمله‌ی حدیث شریف لوح حضرت
زهرا سلام الله علیها که فرمود:

عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبَهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ

حضرت حجّت سلام الله علیه شخصیت ممتازی است که هم کمال موسی
بن عمران را دارد، هم بهاء عیسی بن مریم را و هم صبر ایوب پیغمبر را، آری هر
چه خوبان همه دارند او تنها دارد.

کمال موسی چیست؟

ممکن است مراد از کمال حضرت موسی علیه السلام همان الواح و علم به
آن‌ها باشد، نیز احتمال دارد منظور، قدرت او بر نابود ساختن دشمن و پیروزی
بر طاغوت زمانش باشد، به هر حال، همه‌ی کمالات علمی و اخلاقی و اجتماعی

۱. منتخب الاثر، صفحه‌ی ۲۶، حدیث ۲۵

حضرت موسی علیه السلام به نحو اکمل در ذات قدّیس امام عصر ارواحنا فداء وجود دارد.

علامه‌ی مجلسی در بیان این جمله می‌نویسد:

كَمَالُ مُوسَى، عِلْمُهُ وَأَخْلَاقُهُ أَوْ قُوَّتُهُ عَلَى دَفْعِ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ^۱

کمال موسی عبارت است از دانش و اخلاق او، یا قدرتش بر نابود ساختن حيله و مکر دشمنان و پیروزی بر آنان.

بهاء عیسی یعنی چه؟

کلمه‌ی بهاء به معنای زیبایی و نیکویی است، لغت‌شناسان گویند:

الْبَهَاءُ: الْحُسْنُ وَالْجَمَالُ... وَبَهَاءُ اللَّهِ عَظَمَتُهُ^۲

تمام حُسن و جمال حضرت عیسی بن مریم علیه السلام چه زیبایی صورت و قامت، و چه نیکویی باطن و سیرت، همه به نحو کامل‌تر در وجود بابرکت حضرت بقیة الله صلوات الله و سلامه علیه جمع است.

جمال ظاهر و حُسن صورت آن حضرت، به گونه‌ای است که قلم از نوشتن و زبان از بیانش عاجز است، در روایات بسیاری وارد شده که امام زمان شبیه‌ترین مردم به رسول اکرم است، فرازهایی از آن اخبار چنین است:

پیامبر عالی قدر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

الْمَهْدِيُّ مِنْ وَوُلْدِي، إِسْمُهُ إِسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهُ النَّاسَ بِي خَلْقًا

۱. مرآة العقول، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۱۵

۲. مجمع البحرين، مصباح المنیر

وَخُلُقًا^۱

مهدی (علیه السلام) از فرزندان من است، نامش نام من و کنیه اش کنیه من است، او از نظر خلق و صورت، و از نظر خلق و سیرت، شبیه ترین مردم به من است.

مَهْدِيٌّ أُمَّتِي، أَشْبَهُ النَّاسَ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَأَقْوَالِهِ وَأَفْعَالِهِ^۲.

مهدی امت من، در صورت و چهره اش، و در شیوهی گفتار و کردار و رفتارش، شبیه ترین مردم به من است.

جابر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: اوصاف رسول الله را برایم شرح دهید.

حضرت فرمودند:

رنگ چهره اش سپید متمایل به سرخی، چشم هایش درشت و مشکی، ابروانش پیوسته، کف دست و پایش، پُر و کشیده بود، به گونه ای که گویا از سپیدی، نقره بر انگشتانش ریخته باشند، سر استخوان های شانهاش، پهن و درشت بود.^۳

مهدی است آن که حُسن دل آرای احمدی

از چهره ی مبارک خود رو نما کند

رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرْبَارِهِ شَمَائِلِ حَضْرَتِ مَهْدِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

۱. کمال الدین صدوق، جلد اول، صفحه ی ۲۸۶

۲. همان، صفحه ی ۲۵۷

۳. اصول کافی، باب مولد النبی، حدیث ۱۴

وَجْهَهُ كَالْكَوْكَبِ الدُّرِيِّ.

صورتش چون ستاره‌ای درخشنده است.

وَجْهَهُ كَالْقَمَرِ الدُّرِيِّ^۱.

رخسارش مانند ماه تابان است.

آسمان شب‌ها به ماه خویش نازد می نداند

تا سحرگه خفته با یک آسمان مه در زمینم

و آنان که به فیض دیدارش نایل شده و فروغ چهره‌ی تابناکش را دیده‌اند،

همگی گفته‌اند هیچ‌کس را به آن خوشقامتی و درخشندگی مشاهده نکرده‌اند.

مگر قلم می‌تواند چهره‌ی ملکوتی و نورانی حضرتش را با آن ابروهای

پیوسته و چشمان پرفروغ و لب‌های متبسم، ترسیم کند؟!

مگر زبان می‌تواند آن حال زیبای بر گونه نشسته و نگاه جذاب و قامت

موزون و باوقار را توصیف نماید؟!

هرگز

قیامت قامت ای قامت قیامت

قیامت کرده‌ای با قدّ و قامت

مؤذّن گر ببیند قامت را

به قد قامت بماند تا قیامت

محمد بن عبدالله قمی در حکایت تشرّفش به محضر حضرت صاحب الزّمان

علیه السّلام در مسجد الحرام، کنار مقام ابراهیم، گوید:

لَمْ أَرَقَطُ فِي حُسْنِ صُورَتِهِ وَاعْتِدَالِ قَامَتِهِ.^۱

هرگز به زیبایی صورت و اعتدال قامتش ندیده‌ام.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند:

الْمَهْدِيُّ طَاوُؤُسُ أَهْلِ الْجَنَّةِ.^۲

مهدی (علیه السلام در زیبایی و جمال) طاووس بهشتیان است.

مهدی است آن که از نظری بر جمال او

هر دردمند غم زده کسب شفا کند

حضرتش آن همه حُسن و زیبایی را با عالمی از وقار و عظمت به هم آمیخته،
و در حالی که فروغ چهره‌ی تابناکش دل را می‌رباید هیبت و عظمتش قلب را
تسخیر می‌کند و همان گونه که تبسم شیرین و نگاه دلنشینش انسان را به سویش
جذب می‌کند ابتهت و جلالتش آدمی را می‌خکوب می‌سازد و مبهوت می‌گرداند.
جمال باطن و حُسن سیرت آن بزرگوار، چنان است که به عیسی بن مریم
علیه السلام تشبیه شده که زهد و عبادت و بی‌رغبتی به دنیا و مهربانی‌اش، زبانزد
خاص و عام گردیده و به قدری در جنبه‌های معنوی اوج گرفته که الگوی نیایش
و الهام‌بخش انزواطلبی و ترک دنیا شده است.

علامه مجلسی در شرح جمله‌ی وَبَهَاءِ عَيْسَى می‌نویسد:

وَالْبَهَاءُ: الْحُسْنُ، أَيُّ حُسْنِ الصُّورَةِ وَالسَّيْرَةِ مَعًا مِنَ الزُّهْدِ وَالْوَرَعِ وَتَرْكِ الدُّنْيَا

وَالْاِكْتِفَاءُ بِالْقَلِيلِ مِنَ الْمَطْعَمِ وَالْمَلْبَسِ.^۳

۱. کتاب الغیبة، تألیف شیخ طوسی، قدس سره، صفحه‌ی ۱۵۳

۲. بحار الأنوار، جلد ۵۱، صفحه‌ی ۹۱، سطر اول، و ینابیع المودة، صفحه‌ی ۵۲۲

۳. مرآت العقول، جلد ششم، صفحه‌ی ۲۱۵

بهاء به معنای نیکویی است، یعنی زیبایی صورت و سیرت، هر دو، که عبارت است از زهد و پرهیزکاری و ترک دنیا و قناعت نمودن به مقدار کمی از خوراک و پوشاک.

ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ؟ فَوَاللَّهِ مَا لِبَاسُهُ إِلَّا الْغَلِيظُ وَلَا طَعَامُهُ إِلَّا الْجَشِيبُ.^۱

چرا برای ظهور قائم شتاب می‌ورزید؟ سوگند به خدا که لباس آن حضرت فقط زبر و خشن و غذایش فقط طعامی درشت و نامطبوع است.

صبر ایوب

الگوی صبر و پایداری در تاریخ بشری، حضرت ایوب علیه السلام است که طی هفت سال، مصیبت‌ها و دشواری‌ها و ناملايمات بسیاری تحمل کرد، اموالش را از دست داد، فرزندانش مردند، خودش بیمار و رنجور شد، ملامت و سرزنش مردم را شنید، اما در تمام این سختی‌ها و بلاها، همواره شکر نمود و پیوسته به خدا پناه برد.

خداوند تبارک و تعالی درباره‌ی آن پیامبر عظیم الشان می‌فرماید:

وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ

و به یاد آور بنده‌ی ما ایوب را

و پس از بیان سرگذشت او، صبر و مقاومتش را خاطر نشان ساخته، مقامش را

ستوده و فرموده است:

۱. غیبت نعمانی، باب ۱۲، صفحه‌ی ۲۳۳، حدیث ۲۰

إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ.^۱

ما او را بردبار و شکیبایافتیم، خوب بنده‌ای بود، او بازگشت‌کننده بود. یعنی به خدا پناه برد و رجوع نمود، و هرگز شکایت نکرد و به غیر خدا امید نداشت. حضرت صاحب الزمان سلام الله علیه در صبر و بردباری به حضرت ایوب که مظهر شکیب و پایداری است تشبیه شده و در حدیث لوح حضرت زهرا سلام الله علیها فرموده: عَلَيَّ... صَبْرُ أَيُّوبَ، او دارای پایداری و مقاومت ایوب است.

سعید بن جبیر گوید: از حضرت سجّاد علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند:

فِي الْقَائِمِ مِمَّا سُنُّنُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ... أَمَّا مِنْ أَيُّوبَ فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوَى.^۲

در قائم ما سنت‌هایی از پیامبران است... اما سنتی که از ایوب (در حضرت قائم) است گشایش پس از ابتلا و گرفتاری است.

اگر در مصیبت‌ها و رنج‌ها و ناملایماتی که قرن‌ها است بر وجود پاک حضرت حجّت علیه السلام می‌بارد تأمل و دقت شود روشن می‌گردد که تشبیه صبر آن بزرگوار، به صبر حضرت ایوب که الگوی شکیب و تحمل تاریخ است، نه تنها مبالغه نیست بلکه حاکی از واقعیتی دلخراش و جانگداز است که دل هر محبّی را می‌سوزاند و اشک هر شیفته‌ای را جاری می‌سازد.

حضرت علی علیه السلام در مدت بیست و پنج سال که خانه‌نشین بود و حقّ مسلمش را غصب کردند و ظالمانه خلافتش را ربودند و همسرش را به شهادت رساندند و آن همه مصیبت و بلا آفریدند حالش به گونه‌ای بود که می‌فرمود:

۱. سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴۱ و ۴۴.

۲. کمال الدین صدوق، جلد ۱، باب ۳۱، حدیث ۳.

فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَاً^۱

پس صبر کردم در حالی که چشمانم را خاشاک و گلویم را ریزه استخوان گرفته بود.

اکنون ای دلباخته‌ی حضرت حجت بنشین و بنگر که نه چندین سال، بلکه چندین قرن است که محبوبت، عزیزت، امام زمانت، با آن همه مقام و جلالت، حق مسلمش غصب شده و طاغیان و ظالمان بر مسندش تکیه زده‌اند. و نه تنها خلافتش غصب شده و خانه‌نشین گردیده، بلکه در دوران پر محنت غیبت رنج می‌برد و خون دل می‌خورد.

ای دوستدار امام زمان، بنشین و اشک بریز و ناله کن، بر مظلومیت محبوبت، بر غربت امامت، بر غیبت ولایت، بر دردهای دلش، بر غم‌های قلبش، بر اشک‌های دیده‌اش، بر ناله‌های شبانه‌اش.

بانوی محترمی که در تهران سکونت دارد حدود دو سال قبل^۲، برای انجام عمره به مکه مشرف شده بود، شب جمعه‌ای در مسجدالحرام، خدمت حضرت مولی صاحب الزمان ارواحنا فداه شرفیاب شده بود که ماجرای تشرّف و گفتگوش با آن بزرگوار، مفصل است. آن چه مناسب با این فراز از بحث ما است و به طور خلاصه می‌نگارم این است که می‌گفت:

«دور آخر طواف بود که مطابق خوابی که شب چهارشنبه دیده بودم و به من وعده داده بودند که در شب جمعه، هنگام طواف، به محضر پرنورشان مشرف شوم حضرت را دیدم و شناختم، اما در این شش شوط طواف، به قدری آن

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی سوم.

۲. دو سال قبل از تاریخ چاپ اول این کتاب، یعنی حدود سال ۱۴۰۳ هجری قمری

بزرگوار گریه کرده بودند که گونه‌های منورشان، از اشک دیدگان‌شان، تأثیر پذیرفته و گویی مجروح و متورّم شده است».

شخص دیگری که از رجال متدین و مورد لطف خاصّ حضرت بقیّة اللّٰه علیه السّلام بود و در تهران زندگی می‌کرد و اکنون از دنیا رفته است در حکایت یکی از تشرّفاتش که در مسجد جمکران اتفاق افتاده بود می‌گفت:

«وقتی وجود مقدّس آقا را دیدم مشاهده کردم که اشک دیدگان‌شان به روی گونه‌های مبارکشان غلطیده است.»

اگر حضرت ایوب علیه السّلام، هفت سال بلا دید و صبر کرد، امام زمان ما سلام اللّٰه علیه بیش از هزار سال است که مصیبت می‌کشد و شکیب می‌ورزد.

اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بیست و پنج سال خون دل خورد و بر ناملایمات شکیب ورزید و فرمود:

صَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدِّي وَفِي الْحَلْقِ شَجًا.

حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه قرن‌ها است که دشواری‌ها و زجرها را به جان خریده و صدها سال است که مصائب و سختی‌ها را تحمل نموده و شکیب ورزیده است.

این‌ها حقایق تلخ و دردناکی است که هر شیعه‌ای متوجّه شود نمی‌تواند به یاد امام زمانش نباشد و در غم‌هایش اشک نریزد و برای نجاتش دعا نکند.

چنان‌که در زمان خانه‌نشین شدن حضرت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، دوستان واقعی و ارادتمندان حقیقی آن حضرت، مانند سلمان و ابوذر و عمّار، گرچه کم بودند امّا پیوسته به یاد آن حضرت بودند، همواره در فکر یاری او بودند و حدّ اقل دعا می‌کردند و از خداوند مهربان، طلب گشایش می‌نمودند.

شیفتگان راستین حضرت حجّت علیه السّلام نیز همیشه به یاد آن مظلوم

ستمندیده هستند، پیوسته در اندیشه‌ی نجاتش از زندان غیبت به سر می‌برند، و هر شب و روز، برای قرب ظهورش دعا می‌کنند و عاجزانه و مخلصانه، فرمان قیامش را از درگاه الهی درخواست می‌نمایند، که خودش فرموده است:

وَأَكثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ^۱

برای رسیدن وقت ظهور و نزدیک‌تر شدن قیام، بسیار دعا کنید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَظْهِرْ كَلِمَتَكَ التَّامَّةَ
وَمُغَيِّبِكَ فِي أَرْضِكَ، الْخَائِفَ الْمُتَرَقِّبَ، اللَّهُمَّ انصُرْهُ نَصْرًا
عَزِيزًا وَافْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا.

۱. کمال الدین صدوق، جلد دوم، باب ۴۵، صفحه‌ی ۴۸۵.

به کمال رسان عقل ما

یکی از کمالات شگفت آور و مقامات اعجاب انگیز حضرت مهدی علیه السلام این است که پرتویی از نورانیتش، کامل کننده ی عقول بشر و رشد دهنده ی افکار و اخلاق مردم است، آن هم به گونه ای که مقام ولایت آن حضرت را بر نور عقل اثبات می کند.

شیخ صدوق در اواخر کتاب کمال الدین از حضرت باقر علیه السلام گزارش نموده که فرمودند:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجُمِعَ بِهَا
عُقُولُهُمْ وَكُمِّلَتْ بِهَا أَحْلَامُهُمْ.^۱

زمانی که قائم ما اهل بیت قیام کند دستش را روی سر مردم نهد، پس به برکت دست او، عقل هایشان کمال و خردهایشان رشد یابد.

ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام روایت نموده که فرمودند:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجُمِعَ بِهِ عُقُولُهُمْ وَأُكْمِلَ بِهِ

۱. کمال الدین صدوق، جلد دوم، باب ۵۸، صفحه ی ۶۷۵، حدیث ۳۰

أَخْلَاقُهُمْ^۱

هنگامی که قائم ما ظهور کند دستش را روی سر مردم می‌گذارد، پس به سبب دست نهادن او عقل‌ها و اخلاقشان کامل گردد.

برای فهم این اخبار و توجه به عظمت مقام حضرت بقية الله ارواحنا فداه تذکر این نکته لازم است که:

عقل انسان دو گونه رشد دارد: یک رشد طبیعی و دیگر، رشد اکتسابی. چنان که جسم انسان نیز یک رشد طبیعی دارد و یک رشد اکتسابی. یعنی بدن همه‌ی مردم به طور طبیعی رو به رشد و کمال است تا وقتی که به حد معینی برسد و متوقف شود. اما ورزشکاران در اثر ورزش، علاوه بر رشد طبیعی، از یک نیروی اکتسابی نیز برخوردارند.

عقل بشر نیز تا حد معینی رشد طبیعی دارد و ریشه‌های خوبی و بدی را می‌شناسد، اما دانشمندان بر اثر کسب علم، بر قدرت تعقل خود می‌افزایند و نیروی فکری خویش را کامل‌تر می‌سازند.

پس می‌توان گفت: درس خواندن و دانش آموختن، همان نقشی را در رشد اندیشه‌ی آدمی دارد که ورزش کردن در جسم انسان، به عبارت دیگر: راه عادی به کمال رساندن عقل بشر، تعلیم و تربیت و آموختن است.

اما وقتی امام زمان دست مبارکش را روی سر مردمان می‌گذارد، از دست نهادن آن حضرت، عقل‌ها کامل می‌شوند.

یعنی آن چه باید در طی سال‌ها درس خواندن و مطالعه کردن و تمرین نمودن و دانش آموختن، تا حدی پیدا شود، در چند لحظه بر اثر دست پربرکت ولی

عصر سلام الله عليه آن هم در حد کمال، ایجاد می‌گردد.

اینک ژرف بنگرید که او کیست و مقام والایش چیست؟! حضرت مهدی علیه السلام وجودی است که ذات قدّیسش، عقل آفرین است، او شخصیتی است که از دست پرفیضش، عقل می‌ریزد و از سرانگشتش فهم سرازیر می‌شود.

سیطره بر عالم امکان

نکته‌ی دیگری که از دقت و تدبّر در این حدیث شریف استفاده می‌شود و توجه به آن، انسان را در برابر عظمت بهت‌انگیز امام منتظر ارواحنا فداه خاضع و خاشع می‌سازد و بر فروغ محبت و ولایتش می‌افزاید این است که وقتی نور عقل، در قلمرو حکومت و ولایت آن حضرت است، سایر پدیده‌ها در نظام آفرینش نیز به طریق اولی، تحت قدرت و نفوذ اراده‌ی او می‌باشند. آری با آن که عقل، گوهر شریف الهی و نور مقدّسی است که عامل نیل به بهشت جاودان است، در سیطره‌ی امام عصر صلوات الله و سلامه علیه است و به فرمان او ایجاد می‌شود.

حال بنگرید کسی که بر نور عقل، این‌گونه حکومت و ولایت دارد، بر سایر پدیده‌های جهان چه ولایتی دارد! به طریق اولی بر همه‌ی مخلوقات و ممکنات، مسیطر و فرمان‌فرما است.

بیندیشید شخصیتی که فروغ خرد، از دست تابناکش می‌درخشد و نور عقل، از ذات مقدّسش می‌جوشد خود، چه نور ملکوتی و با عظمتی است و در سایر انوار عالم چه تأثیری دارد!

به طریق اولی، بر نور آفتاب احاطه دارد و بر فروغ ماه سیطره دارد و بر روشنایی ستارگان برتری دارد، زیرا همه‌ی این انوار، ظاهری و مادی هستند و

کسی که بر نور عقل، که نور معنوی و فراتر از انوار ظاهری دنیوی است احاطه و ولایت دارد، قطعاً بر انوار فیزیکی و شعاع درخشندگی‌های مادی و ظاهری، بیش از آن، ولایت و سیطره دارد.

بنابراین آن چه در عالم امکان است تحت قدرت او است و جمیع ما سوی الله در قلمرو حکومت و ولایت آن حضرت می‌باشند. البته به اذن خدا و به فرمان تکوینی الهی بر سراسر هستی.

شدت زهد و ورع

یکی از مطالبی که کمتر گفته شده و بسیار اهمیت دارد ساده زیستی و شدت زهد و ورع امام زمان است.

زندگی آن حضرت از نظر سادگی و بی‌آلایشی، مانند زندگی جد بزرگوارش امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام است و خوراکش همان نان جوین و غذای نامرغوب و لباسش همان پوشش زبر و خشن می‌باشد.

علامه‌ی مجلسی به سند صحیح از حماد بن عثمان روایت نموده که گفت:

حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، ذَكَرْتُ
أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ، يَلْبَسُ الْقَمِيصَ
بَارْبَعَةَ دَرَاهِمَ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، وَتَرَى عَلَيْكَ اللَّبَاسَ الْجَدِيدَ.

فَقَالَ لَهُ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَلْبَسُ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ
لَا يُنْكَرُ [عَلَيْهِ] وَلَوْ لَبِسَ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ شُهْرَ بِهِ، فَخَيْرُ لِبَاسٍ كُلِّ
زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ، غَيْرَ أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِذَا قَامَ لَبِسَ

ثِيَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَارَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، شما می گفتمی که علی بن ابی طالب علیه السلام لباس زبر و خشن می پوشید و پیراهن چهار درهمی به تن می کرد و مانند این سخنان، اما می بینیم شما جامه ی فاخر و لباس نفیس می پوشید.

حضرت به او فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام در زمانی آن گونه لباس می پوشید که بد نما نبود و جلب توجه نمی کرد اگر در این زمان (که دوران سلطنت ظالمان و غاصبان است و زمانی است که راه و رسم پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، تغییر کرده) آن لباس خشن را می پوشید، بین مردم به بدی معروف می گردید و انگشت نما می شد، زیرا بهترین لباس هر زمان، لباس مردم همان عصر است، جز آن که وقتی قائم ما اهل بیت علیهم السلام قیام کند مانند همان جامه های علی علیه السلام را می پوشد و به روش و سیره ی او رفتار می نماید.

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ؟ فَوَاللَّهِ مَا لِبَاسُهُ إِلَّا الْغَلِيظُ، وَمَا طَعَامُهُ إِلَّا الشَّعِيرُ الْجَشِبُ.^۲

چه شتاب می ورزید برای ظهور قائم علیه السلام؟ به خدا قسم لباس آن حضرت زبر و خشن است و خوراکش نان جو و غذای نامرغوب و بی خورش می باشد.

اکنون بین که امام عصرت چه شخصیتی است و مقام معنوی و تقوایش تا چه حد است.

۱. مرآة العقول، جلد ۴، صفحه ی ۳۶۸، حدیث ۴

۲. منتخب الاثر، صفحه ی ۳۰۷، حدیث ۳

شدت زهد و بی رغبتی اش به دنیا، چنان است که در اوج قدرت و توانمندی و با دارا بودن ولایت تکوینی و تشریحی، از یک فرد عادی ساده تر زندگی می کند و حتی از فقیرترین مردم مملکتش هم بی آرایش تر و ساده تر لباس می پوشد و غذا می خورد.

کثرت دعا و عبادت

جلوه‌ای از مقامات معنوی و انوار روحی حضرت بقیة الله علیه السلام، حالات نورانی آن حضرت در دعا و نیایش و توجّهات ملکوتی آن روح مطهر، در عبادت است.

احادیث متعدّدی بر کثرت دعا و عبادت امام عصر، ارواحنا فداء دلالت می‌کند و بیانگر این است که شب‌ها تا صبح بیدار بوده، مشغول نماز و مناجات با پروردگار می‌باشد و تا سپیده‌دم، در حال رکوع و سجده است.

یحیی بن فضل نوفلی گوید:

بر امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم در وقتی که نماز عصر حضرت به پایان رسیده بود. آن گاه دست‌هایشان را به سوی آسمان بالا بردند و (مشغول خواندن دعا شدند و) شنیدم که (در پیشگاه الهی) عرضه می‌داشتند:

أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ...

نوفلی تمام دعای حضرت را نقل کرده است. در اواخر این نیایش، امام هفتم علیه السلام برای حجّة بن الحسن العسکری حضرت مهدی ارواحنا فداء دعا نمودند و با خضوع و خشوع خاصی در درگاه الهی عرضه داشتند:

أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يُخَيَّبُ مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ الْمُتَّقِمِ لَكَ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَنْجِزْ لَهُ مَا وَعَدْتَهُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

پروردگارا، از تو درخواست می‌نمایم به حق اسم خودت، همان اسم نهان مستور زنده‌ی نگهدارنده‌ات (که برپا دارنده و حافظ همه‌ی موجودات است) همان اسمی که هر کس تو را به آن اسم بخواند ناامید و مأیوس نگردد بر محمد و آل محمد درود بفرستی و به زودی گشایش (و ظهور) انتقام گیرنده از دشمنانت را برسانی و آن چه به او وعده داده‌ای محقق نمایی. ای صاحب جلالت و کرامت.

نوفلی گوید:

از امام هفتم پرسیدم: این دعا برای چه بود؟

موسی ابن جعفر علیه السلام فرمودند:

«الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ»

برای مهدی آل محمد دعا نمودم. آنگاه اوصاف حضرت مهدی علیه السلام را بیان داشتند که فرازی از آن چنین است.

پدرم فدای آن که رنگ گندمگون رخسارش، بر اثر شب زنده‌داری (و عبادت‌های پیوسته‌ی شبانه) به زردی آمیخته است.

پدرم فدای آن که شب‌هایش را تا افول ستارگان آسمان (و سپیده‌دم) در حال رکوع و سجده به سر می‌برد و به عبادت مشغول است.

پدرم فدای آن که در راه خدا ملامت و سرزنش هیچ ملامت‌کننده‌ای را بر نمی‌تابد. او است چراغ تاریکی.

بَابِي الْقَائِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ^۱

پدرم فدای آن که به فرمان خدا قیام کند.

در کتاب «مُهَجُّ الدَّعَوَات» نقل شده که حضرت صاحب الزمان علیه السلام در قنوتشان این دعا را می خواندند:

اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ
وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
يَا مُجِدُّ يَا جَوَادُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا بَطَّاشُ يَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ يَا
فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ، يَا رَوْفٌ يَا رَحِيمٌ يَا لَطِيفٌ يَا حَيُّ حِينَ
لَا حَيٌّ.

أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي اسْتَأْثَرَتْ بِهِ فِي
عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ وَ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ.

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تُصَوِّرُ بِهِ خَلْقَكَ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ تَشَاءُ وَبِهِ
تَسُوقُ إِلَيْهِمْ أَرْزَاقَهُمْ فِي أَطْبَاقِ الظُّلُمَاتِ مِنْ بَيْنِ الْعُرُوقِ وَالْعِظَامِ.
وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَلْفَتْ بِهِ بَيْنَ قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ وَبِهِ أَلْفَتْ بَيْنَ التَّلْجِ
وَالنَّارِ لَا هَذَا يُذِيبُ هَذَا وَلَا هَذَا يُطْفِئُ هَذَا وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي
كَوْنَتْ بِهِ طَعْمَ الْمِيَاهِ.

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَجْرَيْتَ بِهِ الْمَاءَ فِي عُرُوقِ النَّبَاتِ بَيْنَ أَطْبَاقِ
الثَّرَى وَسُقَّتَ الْمَاءُ إِلَى عُرُوقِ الْأَشْجَارِ بَيْنَ الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ.
وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي كَوْنَتْ بِهِ طَعْمَ الثَّمَارِ وَالْوَانِهَاءِ.

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ تُبْدِي وَ تُعِيدُ.

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ الْمُتَفَرِّدِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ الْمُتَوَحَّدِ
بِالصَّمَدَانِيَّةِ.

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي فَجَّرْتَ بِهِ الْمِيَاهَ مِنَ الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ وَ سَقْتَهُ مِنْ
حَيْثُ شِئْتَ.

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَ رَزَقْتَهُمْ كَيْفَ شِئْتَ وَ كَيْفَ
شَاءُوا.

يَا مَنْ لَا يُغَيِّرُهُ الْآيَامُ وَ اللَّيَالِي أَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ نُوحٌ حِينَ نَادَاكَ
فَأَنْجَيْتَهُ وَ مَنْ مَعَهُ وَ أَهْلَكَتَ قَوْمَهُ.

وَ أَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلَكَ حِينَ نَادَاكَ فَأَنْجَيْتَهُ وَ جَعَلْتَ النَّارَ
عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا.

وَ أَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ مُوسَى كَلِيمَكَ حِينَ نَادَاكَ فَفَلَقْتَ لَهُ الْبَحْرَ
وَ أَنْجَيْتَهُ وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَهْلَكَتَ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ فِي الْيَمِّ.

وَ أَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عِيسَى رُوحَكَ حِينَ نَادَاكَ فَجَنْجَيْتَهُ مِنْ أَعْدَائِهِ
وَ إِلَيْكَ رَفَعْتَهُ.

وَ أَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ حَبِيبُكَ وَ صَفِيُّكَ وَ نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَ مِنْ
الْأَحْزَابِ نَجَيْتَهُ وَ عَلَى أَعْدَائِكَ نَصَرْتَهُ.

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَبْتَ، يَا مَنْ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ، يَا
مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا، يَا مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا، يَا مَنْ لَا تُغَيِّرُهُ
الْآيَامُ وَ اللَّيَالِي وَ لَا تَتَشَابَهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ وَ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ اللُّغَاتُ وَ لَا

يُبْرِمُهُ الْخَاحُ الْمُلْحِينِ.

أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ [وَأَلِ مُحَمَّدٍ] خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ فَصَلِّ
عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَصَلِّ عَلَيَّ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ الَّذِينَ
بَلَّغُوا عَنْكَ الْهُدَى وَأَعْقَدُوا لَكَ الْمَوَاطِيقَ بِالطَّاعَةِ وَصَلِّ عَلَيَّ عِبَادِكَ
الصَّالِحِينَ.

يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِيغَادَ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَأَجْمَعْ لِي أَصْحَابِي
وَصَبِّرْهُمْ وَأَنْصُرْنِي عَلَيَّ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ رَسُولِكَ، وَلَا تُخَيِّبْ دُعَائِي
فَإِنِّي عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ ابْنُ أُمَّتِكَ، أَسِيرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ.
سَيِّدِي أَنْتَ الَّذِي مَنَنْتَ عَلَيَّ بِهَذَا الْمَقَامِ وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَيَّ دُونَ كَثِيرٍ
مِنْ خَلْقِكَ.

أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُنْجِزَ لِي مَا وَعَدْتَنِي إِنَّكَ
أَنْتَ الصَّادِقُ وَلَا تُخْلِفُ الْمِيغَادَ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱

خداوند، ای صاحب مُلک، به هر که بخواهی مُلک و قدرت دهی و از هر که
بخواهی مُلک و قدرت برگیری، به هر که بخواهی عزّت بخشی و هر که را
خواهی ذلیل و خوار گردانی.

تمام خیر و نیکی در دست تو است و به حقیقت که بر همه چیز توانایی.
ای صاحب مجد، ای دارای جود، ای صاحب جلالت و شوکت و
بزرگواری.

ای زیاد سخت گیرنده و ای صاحب سخت گیری شدید.
ای کسی که آن چه بخواهد انجام دهد.

ای صاحبِ قدرت ابدی، ای پر رأفت، ای مهربان. ای زنده‌ی همیشه جاوید که تو زنده هستی وقتی هیچ زنده‌ای نباشد.

از تو می‌طلبم به حقّ آن نام پنهان و مستور و زنده و نگهدارنده که نزد خودت نهفته‌ای در علم غیب و هیچ‌یک از خلقت بر آن آگاهی نیافته است. و از تو می‌طلبم به حقّ آن نامت که به سببش شکل دهی خلقت را در رحم‌ها، به هر گونه بخواهی، و به واسطه‌اش برایشان روزی فرستی در طبقات تاریکی‌ها از بین رگ‌ها و استخوان‌ها.

و از تو می‌طلبم به حقّ آن نامت که بین دل‌های دوستانت، الفت انداختی و بین یخ و آتش هماهنگی ایجاد کردی که نه آتش، آن را آب کند و نه آن، آتش را خاموش سازد.

و از تو می‌طلبم به حقّ آن نامت که به واسطه‌اش، طعم (گوارای) آب‌ها را آفریدی.

و از تو می‌طلبم به حقّ آن نامت که به سببش، آب را در ریشه‌های گیاهان در لابلای طبقات خاک جاری نمودی و رگ و ریشه‌ی درختان را بین سنگ خارا، سیراب ساختی.

و از تو می‌طلبم به حقّ آن نامت که به واسطه‌ی آن، مزه‌ی میوه‌ها و رنگ آن‌ها را ایجاد نموده‌ای.

و از تو می‌خواهم به حقّ آن نامت که با آن آغاز می‌کنی و برمی‌گردانی. و از تو می‌جویم به حقّ آن نام یکتای بی‌همتایت که در یگانگی، یکتا و در بی‌نیازی، بی‌همتا است.

و از تو می‌طلبم به حقّ آن نامت که به سبب آن، آب را از دلِ سنگِ سخت روان ساختی و از هر جا خواستی جاری نمودی.

و از تو می‌طلبم به حقّ آن نامت که با آن پدیده‌ها را آفریدی و هر گونه خواستی و خواستند روزیشان دادی.

ای کسی که گردش روزها و شبها تغییرش ندهند، تو را می خوانم به آن چه نوح، تو را به آن خواند زمانی که ندایت نمود، آن گاه او و همراهانش را رهایی بخشیدی و قومش را نابودی ساختی.

و تو را می خوانم به آن چه ابراهیم، دوست و خلیلت تو را به آن خواند زمانی که ندایت کرد و تو وی را نجات داده و آتش را برایش سرد و سلامت نمودی.

و تو را می خوانم به آن چه موسای کلیمت تو را به آن خواند، وقتی که ندایت کرد پس دریا را برایش شکافتی و او و بنی اسرائیل را نجات دادی و فرعون و قومش را در دریا غرق ساختی.

و تو را می خوانم به آن چه عیسای روح الله تو را خواند زمانی که ندایت نمود، پس او را از دشمنانش نجات دادی و به سوی خود بالا بردی.

و تو را می خوانم به آن چه حبیب و برگزیده و پیامبرت، محمد صلی الله علیه و آله تو را خواند، پس دعایش را مستجاب کردی و از احزاب رهایش ساختی و بر دشمنانت نصرتش بخشیدی.

و از تو می خواهیم به حق آن نامت که هر گاه به آن خوانده شوی اجابت فرمایی.

ای آن که خلق و امر برای او است، ای آن که دانشش به هر چیزی احاطه دارد، ای آن که آمار و عدد همه چیز را احصا نموده و می دانی.

ای آن که سپری شدن روزها و شبها، تغییرش ندهد و صداها بر او مشتبه نگردد و لغت‌ها بر او پنهان نماند و ابرام و پافشاریِ اصرارکنندگان، او را به ستوه نیاورد.

از تو درخواست می کنم که درود فرستی بر محمد و آل محمد که برگزیدگان تو از خلقت هستند.

پس با بهترین درودهایت بر آنان درود بفرست و بر تمام انبیا و پیامبران

درود فرست، آن‌ها که هدایت را از سوی تو ابلاغ نمودند و پیمان‌های اطاعت تو را محکم بستند.

و بر بندگان شایسته‌ات درود بفرست.

ای آن که از وعده‌هایت تخلف نوری، وعده‌ای را که به من داده‌ای تحقق ببخش و یارانم را برایم جمع نما و مقاومت و صبرشان ده، و مرا بر دشمنانت و دشمنان رسالت یاری فرما و دعایم را محروم مگردان که من بنده‌ی توام، فرزند بنده‌ی تو هستم، فرزند کنیز توام، اسیر پیشگاه تو هستم. ای سرور من، تویی که مرا به این مقام، منت نهادی و مرا به آن، بر بسیاری از خلقت، برتری دادی.

از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی و وعده‌ای را که به من داده‌ای برسانی و محقق گردانی، که تو راستگویی و از وعده‌هایت تخلف نوری و بر همه چیز توانا هستی.

پنج مقدمه‌ی کوتاه

بین که مقام عبودیت و بندگی حضرت حجّت علیه السلام چه شگفت‌انگیز است و چه سیر معنوی عجیبی در نیایش و عبادت دارد.

برای فهم دقیق این حقیقت، دانستن این پنج مقدمه‌ی کوتاه لازم است:

۱- براساس آیه‌ی شریفه‌ی **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** خداوند تبارک و تعالی بشر را برای عبادت آفریده است، که البته فایده و نتیجه‌ی این پرستش و بندگی عاید خود انسان می‌شود و رمز کمال او می‌باشد.

۲- پروردگار سبحان، کمالات و تجلیات نامحدود و غیرمتناهی دارد و حداقل

۱. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶، یعنی جن و انسان را جز برای عبودیت و بندگی نیافریدم.

به هزار و یک اسم ظاهرش، هزار و یک جلوه دارد، جلوه‌ی سلطنت، قهاریت، عظوفت، رفاقت، شفقت، قدرت، سخاوت، امنیت، قُدوسیت، مُهمینیت، محبت سُبُوحیت، و سایر جَلوات دیگر.

۳- چنان‌که ادب و احترام نسبت به اشخاص و مقام آنان متفاوت است و اظهار ارادت و اخلاص و محبت در برابر یک سلطان عادل، یک استاد وارسته، یک پدر مهربان، یک دوست صمیمی، یک فرزند شایسته، یک محبوب دل‌باخته، یکسان نیست و ستایش هر کدام، مطابق با شئون و جایگاه خاص وی می‌باشد. ذات اقدس الهی نیز در برابر هر جلوه‌اش باید به گونه‌ای متناسب با همان تجلی، عبادت شود تا به هر عبودیتی صورت خاصی از جمال و جلال او در آئینه‌ی وجود عبد منعکس شود، از این رو است که دعاها گوناگون شده و نمازها و تعقیبات و حجاب‌ها و حرزها و قنوت‌های مختلف و حُجُب متعدد وارد شده است.

۴- در هر عصری باید روی زمین، وجودی باشد که کمالات گوناگون و جَلوات مختلف خالق سبحان را بشناسد و در برابر هر یک از آنها، متناسب با همان تجلی، خدای جهان را پرستش و ستایش نماید و گرنه خلقت بشر به هدف نمی‌رسد و آفرینش عالم بیهوده و لغو می‌شود.

۵- هیچ یک از فرشتگان و آدمیان و جنیان، به تمام کمالات و جَلوات خداوند سبحان آگاه نیستند و نمی‌توانند خدا را به همه‌ی صفات و تجلیات الوهیتش بندگی و عبادت کنند غیر از حجت معصوم و امام منصوب که دارای مقام آسمانی و صاحب علم و قدرت و هبّی الهی است و انسان کامل می‌باشد، او با کمال معرفت و عبادتش، خدا را چنان‌که باید و شاید می‌شناسد و می‌ستاید و بندگی می‌نماید.

نتیجه

نتیجه‌ی این مقدمات آن است که پس از شهادت حضرت عسکری علیه السلام، باید امام منصوب الهی و حجّت معصوم آسمانی در روی زمین باشد تا هدف خلقت و رمز آفرینش به وجود او محقق گردد و باید کمال عبودیتش به پایه‌ای برسد که معبود به حق را به تمام جلّواتش بشناسد و در پیشگاهش کرنش و ستایش کند تا هیچ‌یک از تجلیات او، بدون پرستش و سپاس و نیایش نماند.

تواتر اخبار و احادیث فراوان، ثابت می‌کند که امروز آن امام معصوم و حجّت منصوب، ذات قدّیس حضرت صاحب الزّمان، قائم آل محمّد، حجّة بن الحسن صلوات الله و سلامه علیه است.

با این بیان که خود یکی از دلایل ذوقی لزوم وجود حجّت الهی در هر عصری است هم وجود مقدّس امام زمان، ارواحنا فدا، اثبات شد و هم مقام والایش در عبادت و دعا و ستایش و پرستش ذات اقدس ربوبی آشکار گردید.

آری، در این زمان، عارف و عابد کامل حقیقی در سرتاسر هستی، تنها او است و کمال عبودیت، منحصر در آن حضرت است.

مهدی است آن که در شب میلاد او خدا

او را به مَرَحَبًا لَكَ عَبْدِي ندا کند

مدال عبودیت را خداوند تبارک و تعالی به آن حضرت عطا فرموده و کمالش

را در ستایش و پرستش حق، ستوده است.

اساس خداشناسی و خداپرستی

چنان که در بحث معرفت بیان شد معرفه الامام، پل ارتباط بین خدا و مردم است و احادیث فراوانی دلالت می‌کنند بر این که شناختن ائمه‌ی اطهار علیهم السّلام راه معرفت و عبادت خداوند تبارک و تعالی است و بدون معرفت حجّت خدا، پروردگار عالم را نتوان شناخت و اطاعت و بندگی میسر نخواهد بود. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ،
 إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ، فَإِذَا
 عَبْدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟
 قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.^۱

امام حسین علیه السّلام نزد یارانش آمد و فرمود:

ای مردم، خداوند، بندگان را نیافریده مگر برای آن که او را بشناسند، زمانی

که خدا را شناختند او را عبادت کنند تا در اثر بندگی پروردگار، از پرستش غیر او بی‌نیاز گردند.

در این هنگام، شخصی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت، معرفت خداوند، چیست؟

امام حسین علیه السلام فرمودند: شناختن مردم هر عصری، امام زمان خود را، آن امامی که اطاعتش بر ایشان واجب است.

حدیثی دیگر

بُرَید عِجَلی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند:

بِنَا عُبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَبِنَا وَحَّدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمُحَمَّدٌ
حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.^۱

خداوند تبارک و تعالی، به وسیله‌ی ما (اهلبیت) پرستش و عبادت شد و به توسط ما شناخته شد و به سبب ما، او را به یکتایی و وحدانیت شناختند و محمد (صلی الله علیه و آله) حجاب خداوند تبارک و تعالی می‌باشد (یعنی واسطه‌ی بین خدا و مخلوقات است).

اکنون پیرامون مقام والای حضرت صاحب الزمان و عظمت او در نظام هستی فکر کن و در برابرش مخلصانه خضوع کن که معرفت آن حضرت، راه خداشناسی و خداپرستی است و هر که وی را به امامت نشناسد و ولایت و محبتش را نداشته باشد خالقش را شناخته و خدا را بندگی نکرده است.

در نتیجه، غیر خدا را پرستیده و از هدف اصلی خلقت و راز نهایی آفرینش

۱. اصول کافی، جلد اول، کتاب التوحید، باب النوادر، حدیث ۱۰ و مرآت العقول، جلد دوم،

منحرف شده، به شرک و گمراهی دچار گردیده و سزاوار کیفر الهی می‌باشد.
برخی از روایات را در مباحث گذشته پیرامون همین حقیقت یادآور شدیم، از
جمله این حدیث پیامبر که عامّه و خاصّه نوشته‌اند:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً^۱

هر کس بمیزد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ
جاهلیت مرده است. یعنی در آخرت، همدیف کفار است و سزاوار دوزخ
می‌باشد.

میثاق ولایت

در آغاز کتاب، پیرامون عالم ذر و پیمان توحید و ولایت، مطالبی بیان شد و خاطر نشان گردید که خداوند در عالم اظله و اشباح، از تمام مردم، به خصوص پیامبران و بالأخص انبیای اولوالعزم، بر ولایت و محبت و اطاعت محمد و آل محمد علیهم السلام پیمان گرفته و نسبت به امامت و مودت حضرت صاحب الامر علیه السلام با آنان عهد و میثاق بسته است.

اکنون نیز به مناسبت این بحث، دو حدیث را متذکر می شویم:

حُمران بن أعین، درباره‌ی عالم ذر و میثاق توحید و ولایت، حدیث مفصّلی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که قسمتی از آن، چنین است:

ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّبِيِّينَ فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، وَأَنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ

رَسُولِي، وَأَنَّ هَذَا عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: بَلَى.

فَثَبَّتْ لَهُمُ النَّبُوَّةَ، وَأَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أَوْلِي الْعِزْمِ، أَنِّي رَبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ

رَسُولِي، وَعَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وِلَاةٌ أَمْرِي، وَخُزَّانُ

عِلْمِي، وَأَنَّ الْمَهْدِيَّ أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَأُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِي، وَأَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ

أَعْدَائِي، وَأُعْبُدُ بِهِ طَوْعاً وَكَرْهاً، قَالُوا: أَقَرَرْنَا يَا رَبِّ وَشَهِدْنَا.^۱

خدا از پیامبران پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟ و این محمد رسول من نیست، و این علی، پیشوای مؤمنان نمی باشد؟ گفتند: آری.

آن گاه نبوتشان استوار گشت. و از پیامبران اولوالعزم، پیمان گرفت بر این که من پروردگار شما هستم و محمد فرستاده‌ی من است و علی پیشوای مؤمنان است و جانشینان بعد از او و الیان امر و خزانه داران دانش من هستند.

و نیز پیمان گرفت که به وسیله‌ی مهدی دینم را نصرت بخشم و دولتتم را آشکار گردانم و از دشمنانم انتقام گیرم و به واسطه‌ی او خواهی نخواهی عبادت شوم.

گفتند: پروردگارا، اقرار و اعتراف نمودیم و شهادت دادیم.

روایتی دیگر

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقِي وَ مِيثَاقَ إِثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً بَعْدِي وَهُمْ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، الثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ الْقَائِمُ الَّذِي يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.^۲

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

خداوند متعال، برای من و دوازده امام بعد از من، پیمان گرفت و آنان

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۸، حدیث ۱

۲. منتخب الاثر، صفحه‌ی ۶۴

حجّت‌های خدا بر خلقش هستند، دوازدهمی ایشان، قائم است که خداوند به وسیله‌ی او زمین را سرشار از عدل و داد سازد، چنان‌که پر از ظلم و جور شده باشد.

رهبر ما

حال به دقت درباره‌ی مقام رفیع امام و رهبرمان حضرت صاحب الزمان علیه السّلام فکر کن و بیندیش که نور و جودش و قداست و عظمتش تا چه پایه است.

وجوب اطاعت و محبّت آن حضرت، حرف تازه‌ای نیست که امروز پدید آمده باشد. امامت و ولایت آن بزرگوار، چیزی نیست که فقط در دنیا و تنها به وسیله‌ی پیامبر و ائمه‌ی اطهار علیهم السّلام با این امت عهد شده باشد، بلکه از آغاز آفرینش، قبل از این دنیا در جهان ارواح و عالم ذر، ذات اقدس ربّ العزّه، جَلَّ جَلالُه، بر محبّت و ولایت او از همه، حتّی از پیامبران پیمان گرفته و اطاعت و دوستی آن بزرگوار را در فطرت خلقش نهاده است.

بنابراین هر که در این دنیا، از اطاعت و ولایت او سر بتابد، از قانون الهی سرپیچی کرده و از فطرت پاک خویش روگردان شده است.

امام مسیح

هنگام ظهور امام زمان علیه السلام، حضرت عیسی بن مریم از آسمان فرود می آید و در نماز، به امام عصر اقتدا می کند سپس در رکابش جهاد می نماید و به حمایت از آن بزرگوار، با دشمنانش می جنگد.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دخت بزرگوارشان حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند:

وَمِنَّا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ.^۱

سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست مهدی این امت از ما خاندان می باشد و او همان است که عیسی بن مریم پشت سرش به نماز می ایستد.

در کتاب منتخب الاثر روایاتی در این زمینه از طریق عامه گزارش شده.

مِنْ جَمَلَةٍ مِنْ كِتَابِ تَذَكُّرَةِ الْخَوَاصِّ فِي هَذِهِ الْحَدِيثِ الرَّابِعِ أَوْرَدَهُ اسْت:

يَجْتَمِعُ الْمَهْدِيُّ وَعِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَيَجِيئُ وَقْتُ الصَّلَاةِ، فَيَقُولُ

۱. غيبة شيخ طوسي، صفحه ۱۱۶

الْمَهْدِيُّ لِعَيْسَى: تَقَدَّمَ، فَيَقُولُ عَيْسَى: أَنْتَ أَوْلَى بِالصَّلَاةِ، فَيُصَلِّي
عَيْسَى وَزَائَهُ مَأْمُومًا.^۱

حضرت مهدی علیه السلام و عیسی بن مریم علیه السلام با هم هستند که وقت نماز فرا رسد آن گاه حضرت مهدی علیه السلام به حضرت عیسی می فرمایند: جلو برو. عیسی علیه السلام می گوید: شما سزاوارتر هستید برای امامت سپس عیسی بن مریم پشت سر آن حضرت می ایستد و در نماز به آن بزرگوار اقتدا می کند.

این اخبار که در مجامع حدیثی خاصه و عامه نقل شده، به دلالت مطابقی، برتری حضرت صاحب الزمان سلام الله علیه را نسبت به عیسی بن مریم علیه السلام اثبات می کند و به دلالت التزامی خلافت بلافصل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و بطلان حکومت غاصبان را اثبات می نماید.

برتر از حضرت مسیح علیه السلام

حضرت مسیح دارای مقام عصمت است و از پیامبران اولوالعزم می باشد. عظمت او به حدی است که در گهواره لب به سخن گشود و گفت:

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ.^۲
به حقیقت که من بنده‌ی خدا هستم، به من کتاب داد و پیامبرم گردانید و مرا با برکت قرار داد هر جا که باشم.

کمال جسمانی و معنوی حضرت عیسی به پایه‌ای است که از نعمت بزرگ

۱. منتخب الاثر، صفحه‌ی ۴۷۹، حدیث ۲

۲. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۰

سلامتِ ولادت و سلامتِ ایمان و دین به هنگام مرگ و سلامتِ برانگیخته شدن در روز قیامت برخوردار است و گوید:

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا.^۱

سلامتی بر من در روز ولادتم و روز مرگم و روز مبعوث شدنم در حالی که زنده‌ام.

به راستی امام عصر ما چه شخصیتی است و مقام والایش تا چه پایه است که عیسی علیه السلام با آن عظمتش، پشت سر آن حضرت به نماز می‌ایستد و شأنش کم‌تر از آن مقام رفیع است.

با آن که حضرت مسیح علیه السلام از پیامبران اولوالعزم است، دارای عصمت است، پایگاه وحی الهی و برکت یافته از جانب خداوند عالم است و دارای سلامت ولادت و سلامت مرگ و سلامت بعث روز قیامت است با این همه، مأموم امام زمان می‌باشد، شاگرد مکتب مهدی آل محمد است، مطیع آن بزرگوار است، در رکاب مقدّسش جان‌فشانی می‌کند، او را ولی امر خود می‌داند و فدایی آن سرور است.

مهدی است آن که وقت نماز جماعتش

عیسی به صد نیاز به او اقتدا کند

برتری حضرت مهدی علیه السلام بر جناب مسیح، فقط اعتقاد شیعه نیست بلکه مورد تصدیق جمیع امت اسلامی است.

محمد بن یوسف کنجی شافعی که از حفاظ و دانشمندان عامّه است در کتاب

«البيان في أخبار صاحب الزمان عليه السلام» پس از نقل روایات نماز گزاردن

جناب مسیح، پشت سر امام زمان سلام الله علیه و صحیح دانستن آن روایات گوید:

طرق این اخبار و صحّت سند آنها، نزد اهل سنت، ثابت است و شیعه نیز همان‌گونه روایت نموده است. فَهَذَا هُوَ الْأَجْمَاعُ مِنْ كَافَّةِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ.^۱
یعنی تمام مسلمانان جهان، اجماع و اتفاق نظر دارند که پس از ظهور قائم آل محمد علیهم السّلام عیسی بن مریم علیه السّلام حضرت را امام خود قرار می‌دهد و مقدّم می‌دارد و در نماز به وی اقتدا می‌کند.

جانشین راستین پیامبر

وقتی ثابت شد که مقام حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه از عیسی و سایر انبیای اولوالعزم علیهم السّلام برتر و عالی‌تر است لازمه‌اش این است که وصی و جانشین بلافصل رسول خدا صلی الله علیه و اله امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السّلام باشد.

زیرا قطعاً مقام حضرت امیر علیه السّلام که ابوالائمّه و نفس رسول الله است از فرزندش مهدی علیه السّلام کمتر نیست، پس افضلیّت ولی عصر علیه السّلام از انبیا، به معنای امامت و پیشوایی علی بن ابی طالب علیه السّلام بر آنهاست و مسلم است که تا وقتی میان امت بعد از نبی اکرم، کسی باشد که برتر از تمام پیامبران اولوالعزم است خلافت رسول الله و پیشوایی خلق، حقّ مسلم او بوده و نوبت به دیگری نمی‌رسد.

از این رو می‌توان گفت مدلول التزامی این اخبار که در کتاب‌های خود عامّه

۱. البیان فی اخبار صاحب الزّمان علیه السّلام، صفحہ ۱۱۴

آمده و مورد اعتراف همه‌ی آنان می‌باشد بطلان مذهب اهل خلاف و حقانیت تشیع است.

محبوب ما

اکنون بنگر ای شیعه، که امام ما، همان وجود قدیسی است که بر مسیح مقدس امام است. محبوب ما همان نوری است که از همه‌ی فرشتگان، بلکه از تمام پیامبران، والاتر و برتر است.

به او معرفت پیدا کن، به اطاعت و دوستی او همت گمار، لطف بی‌کران او را به خود جلب کن که هر چه هست در خانه‌ی او است، راه نجات و رستگاری، تنها در گرو محبت و ولایت آن حضرت است و جز بر آستان او سر سپردن، غلط محض و خسران دنیا و آخرت می‌باشد.

مَنْ آتَاكُمْ نَجِيًّا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكًا^۱

هر که به سوی شما اهل بیت آمد نجات یافت (و رستگار شد) و هر که از این درگاه، دور شد هلاک و بدبخت گردید.

احیاگر آرمان انبیا و اوصیا علیهم السلام

وجود عظیم الشان امام زمان علیه السلام احیا کننده‌ی آرمان پیامبران و اوصیای آنان است.

زیرا تمام سفیران الهی دو هدف اصلی داشته‌اند: یکی برچیدن شرک و بت‌پرستی و به وجود آوردن توحید و یکتاپرستی. دوم: برانداختن ظلم و تعدی، از اجتماع بشری و ایجاد عدالت و دادگری.

اما هنوز هیچ‌یک از این دو هدف با آن همه زحمات طاقت‌فرسا و رنج‌های پیوسته‌ی رهبران آسمانی به طور کامل در همه‌ی گیتی تحقق نیافته است.

این دو هدف اساسی، با ظهور ولی عصر و هنگام قیام جهانی آن حضرت محقق می‌شود و به دست پربرکت آن بزرگوار، هم کفر و شرک از صفحه‌ی زمین برچیده می‌شود و هم دوران ظلم و ستم به پایان می‌رسد. هم بر پهنای گیتی دین حق و توحید حکومت می‌کند و هم تمام جهان، سرشار از عدالت و فضیلت می‌گردد.

خداوند فرموده است:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ۱

و با آنان (یعنی با کافران) کارزار نمایید تا فساد و فتنه‌ای نماند و تمام دین از آن خدا باشد.

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام درباره‌ی معنای این آیه‌ی شریفه پرسید. حضرت فرمودند:

لَمْ يَجِيءْ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ، فَإِذَا جَاءَ تَأْوِيلُهَا يُقْتَلُ الْمُشْرِكُونَ حَتَّى يُوَحِّدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، وَحَتَّى لَا يَكُونَ شِرْكٌ، وَذَلِكَ فِي قِيَامِ قَائِمِنَا ۲

هنوز تأویل این آیه نیامده است، زمانی که تأویل این آیه فرارسد (با کافران و مشرکان پیکار شود و) مشرکان کشته شوند تا به خدای یگانه ایمان آورند و شرکی باقی نماند، و این به هنگام ظهور قائم ما اهل بیت است.

درباره‌ی همین آیه و آیه‌ی شریفه‌ی:

وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا ۳

و آیه‌ی کریمه‌ی:

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۴

روایاتی از طریق خاصه و عامه رسیده که بیان می‌دارند در زمان ظهور حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه هر که در آسمان‌ها و زمین است خواهی نخواهی، مطیع فرمان خدا می‌گردد، شرک و کفر از زمین برچیده می‌شود، دین حق یعنی مذهب شیعه‌ی اثنی عشری همه جا را فرا می‌گیرد و تمام ادیان باطل و

۱. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۹

۲. منتخب الاثر، صفحه‌ی ۲۹۰، حدیث ۳

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۸۳

۴. سوره‌ی صف، آیه‌ی ۹

عقاید فاسد به نابودی می‌گراید.

مهدی است آن که پرتو توحید پاک را

در قلب‌های تیره و آلوده جا کند

در تفسیر برهان نیز احادیثی نقل شده بر این که هنوز تأویل این آیه نیامده است. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کفار اجازه‌ی زندگی در پناه حکومت اسلامی داده بود و از آن‌ها جزیه می‌گرفت، اما آن گاه که مفاد و تأویل این آیه فرارسد جزیه قبول نمی‌شود و با مشرکان، کارزار و ستیز آشتی‌ناپذیری رخ می‌دهد تا همه به توحید و یکتاپرستی رو آورند و شرک و بت‌پرستی از جهان برچیده شود.

مهدی است آن که پرچم اسلام راستین

بر قلعه‌های محکم دشمن به پا کند

فقیه بزرگ شیعه، مرحوم شیخ صدوق حدیثی را نقل کرده که علی علیه السلام درباره‌ی امامان بعد از خود از پیامبر سؤال نمود. رسول اکرم یک‌یک امامان و اوصیای بعد از امیر مؤمنان را نام بردند. سپس حضرت علی علیه السلام به سلیم فرمودند:

قَالَ فِيهِمْ - وَاللَّهِ يَا أَخَا بَنِي هِلَالٍ - مَهْدِيٌّ أُمَّتِي مُحَمَّدٌ الَّذِي يَمْلَأُ
الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.^۱

به خدا سوگند که پیامبر فرمودند: در بین اوصیا و امامان، مهدی امت من (به نام) محمد است که زمین را از عدالت و دادگری آکنده سازد چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد.

۱. کمال الدین، جلد ۱، آخر باب ۲۴، صفحه‌ی ۲۸۵

مهدی است آن که کاخ عظیم ستمگری

با یک نهیب خویش دچار فنا کند

مهدی است آن که دادسرای نهایی اش

بر پایه‌های عدل خدایی بنا کند

آری تنها او است که زحمات تمام پیامبران و امامان علیهم السلام را به ثمر می‌رساند، جنگ و قتل و غارت و ستم را از جهان برمی‌چیند، به حیات ننگین دولت‌های ضد انسانی خاتمه می‌دهد، حکومت‌های فاسد و باطل را گرچه با شعار اصلاح و حق‌خواهی باشند و ازگون می‌سازد، قدرت‌های سفاک و ظالم را گرچه در لباس عدل و خیرخواهی باشند درهم می‌شکند و جهان را قلمرو حکومت الهی و سرشار از عدالت و پاکی می‌گرداند.

مهدی امام منتظر، نوباوه‌ی خیرالبشر

خلق دو عالم سر به سر، بر خوان احسانش مکین

مهر از ضیائش ذره‌ئی، بدر از عطایش بدره‌ئی

دریا ز جودش قطره‌ئی، گردون ز کشتش خوشه چین

مرآت ذات کسبیریا، مشکاة انوار هُدا

منظور بعث انبیاء، مقصود خلق عالمین

امرش قضا، حکمش قدر، حبش جنان، بغضش سقر

خاک رهش زبید اگر بر طُره ساید حور عین

دانند قرآن سر به سر، بابی ز مدحش مختصر

اصحاب علم و معرفت، ارباب ایمان و یقین

ایزد به نامش زد رقم، منشور ختم الاوصیا

چونان که جدّ امجدش، گردید ختم المرسلین

سلطان دین شاه زَمَن مالک رقابِ مرد و زن
دارد به امر ذوالمتن روی زمین زیر نگین
ذاتش به امرِ دادگر شد منبع فیض بشر
خیل ملائک سر به سر در بند الطافش رهین
گر نه وجود اقدسش ظاهر شدی اندر جهان
کامل نگشتی دین حق ز امروز تا روز یسین
نوح و خلیل و بوالبشر، ادریس و داود و پسر
از ابر فیضش مستمد، از کان علمش مستعین
موسی به کف دارد عصا، دربانیش را منتظر
آماده بهر اقتدا، عیسی به چرخ چارمین
ظاهر شود آن شه اگر، شمشیر حیدر بر کمر
دستار پیغمبر به سر، دست خدا در آستین
دیّاری از این ملحدان، باقی نماند در جهان
ایمن شود روی زمین، از جور و ظلم ظالمین^۱
ابو حمزه گوید: حضرت باقر علیه السّلام درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی:
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ.^۲
فرمودند:
إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ذَهَبَ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ.^۳
هنگامی که حضرت قائم علیه السّلام قیام کند دولت باطل فروریزد.

۱. تفسیر روان جاوید، جلد ۵، صفحه‌ی ۴۶۹، اثر طبع مؤلف، آیه‌ی الله حاج میرزا محمد ثقفی
تهرانی

۲. سوره‌ی اسراء، آیه ۸۱

۳. منتخب الاثر، صفحه‌ی ۴۷۱، حدیث ۳

شکریم و تعظیم معصومین از قائم آل محمد علیه السلام

احادیث معتبر و مستندی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سایر معصومین در تجلیل و تعظیم مقام والای امام عصر ارواحنا فداه رسیده است. حضرات معصومین، بارها از او به بزرگی یاد کرده‌اند، مقام منیعش را ستوده‌اند و رفعت شأن و علو درجاتش را خاطر نشان ساخته‌اند. عبدالسلام هرّوی گوید: از دِعْبِلِ خُزَاعِي شنیدم که می‌گفت: قصیده‌ای را که سروده بودم در محضر مولایم حضرت رضا علیه السلام خواندم. آغاز قصیده این بود:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ وَمَنْزِلٌ وَحِيٍّ مُقْفِرُ الْعَرَصَاتِ

یعنی مدرسه‌هایی که آیات الهی در آنها خوانده می‌شد اکنون (بر اثر ظلم ستمگران) از تلاوت خالی شده و جایگاه وحی ربوبی، ویران گردیده و مانند بیابان هموار شده است.

تا آن که به این ابیات رسیدم و چنین خواندم:

خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مُخَالَةَ خَارِجٌ يَقُومُ عَلَى أَسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ
يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَيَجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ

یعنی امیدم به ظهور امامی است که ناگزیر، خروج می‌کند، او به نام خدا و با برکات فراوان قیام نماید تا در میان ما، هر حقی را از باطل جدا سازد و مردم را به نعمت‌ها و عقوبت‌ها جزا دهد.

بَكَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى فَقَالَ لِي:
يَا خُزَاعِي نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ، فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا
الْإِمَامُ وَمَتَى يَقُومُ؟

در این هنگام حضرت رضا علیه السلام به شدت گریستند، آن گاه سرشان را بلند نمودند و به من فرمودند: ای خُزاعی، روح القدس به زبان تو سخن گفت و این دو بیت را بر زبانت جاری ساخت.

آیا می‌دانی این امام کیست و کی قیام می‌کند؟

عرض کردم: نه، مولایم. فقط شنیده‌ام امامی از شما اهل بیت قیام می‌کند که زمین را از فساد، پاک می‌گرداند و سرشار از عدالت می‌سازد همان گونه که سراسر ظلم و ستم شده باشد.

فَقَالَ: يَا دِعْبِلُ الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيُّ وَبَعْدَ عَلِيِّ ابْنُهُ
الْحَسَنُ وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ، الْمَطَاعُ فِي ظُهُورِهِ، لَوْ لَمْ
يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ
عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا.

حضرت فرمودند: ای دعبل امام بعد از من پسر محمد است و پس از او، فرزندش علی امام می‌باشد و بعد از وی، پسرش حسن و پس از او، فرزندش حجت قائم امام است که در دوران غیبتش به انتظارش باشند و در زمان ظهورش، اطاعتش نمایند.

اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد همان یک روز را خداوند آن قدر

طولانی گرداند تا او قیام کند و زمین را از عدالت آکنده نماید چنان که از ستم پر شده باشد. سپس فرمودند:

وَأَمَّا مَتَى، فَأَخْبَارُ عَنِ الْوَقْتِ، فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛
 أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟
 فَقَالَ: مِثْلُهُ مِثْلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّيهَا لَوْ قُتِلَ إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً.^۱

اما چه موقع ظهور خواهد کرد؟ این خبر دادن از وقت است. پدرم از پدرش و آن حضرت از پدرانش علیهم السلام روایت نمود که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته شد: چه وقت قائم از فرزندان شما قیام خواهد کرد؟

پیامبر فرمودند: مثل او مثل قیامت است، هیچ کس جز خدا وقتش را آشکار نکند و ظاهر نسازد آن را در وقتش مگر خداوند، (این امر) در آسمانها و زمین، گران و سنگین آمد، فرا نرسد و به سویتان نیاید مگر ناگهانی.

حسن بن محبوب از خلاد بن صفار روایت نموده که گفت:
 سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ وُلِدَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: لَا، وَلَوْ أَدْرَكْتَهُ
 لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي.^۲

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا حضرت قائم علیه السلام متولد شده است؟

فرمودند: خیر، و اگر من به او می رسیدم (و در ایام زندگانی ام او را می دیدم) تمام عمر خدمتش می نمودم.

۱. کمال الدین صدوق، جلد ۲، صفحه ۳۷۲

۲. غیبت نعمانی، باب ۱۳، صفحه ۲۴۵، حدیث ۴۶

آقای ما

اکنون بیشتر در اوج مقام معنوی آقا و امام زمانت فکر کن تا پرتویی از عظمتش را بیابی و اشعه‌یی از بزرگی کارش را بدانی.

گرچه چهارده معصوم سلام الله علیهم از یک نورند و یک حقیقت‌اند و دارای یک سنخ ولایت‌اند که فرموده‌اند: **كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ**.

اما وجود قدیس حضرت صاحب الزمان، ارواحنا فداه، دارای خصوصیات است و برنامه‌هایش ویژگی‌هایی دارد که باعث شده چشم امید همه حتی پیامبران و امامان به او دوخته شود و اهمیت کارش به قدری است که پیوسته دودمان امامت و ولایت، در گفتار و رفتارشان، از آن حضرت به بزرگی یاد کرده‌اند و تمام جهان را به عظمت او توجه داده‌اند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به برتری علمی حضرت قائم علیه السلام تصریح فرموده است.

حضرت علی به این که مهدی آل محمد علیهم السلام همان که در آخر الزمان ظهور می‌کند و جهان را از عدالت سرشار می‌سازد از فرزندان او است بشارت یافته است.

حضرت زهرا سلام الله علیها به این که قائم آل محمد علیهم السلام همان نوری که مسیح پشت سرش نماز می‌خواند از اهل بیت است تسلی و دلداری پیدا کرده است.

امام رضا علیه السلام با شنیدن وصف حضرت حجت ارواحنا فداه، اشک می‌ریزد، به شدت می‌گرید، و به احترام نام مقدس قائم از جا برمی‌خیزد، می‌ایستد و دست‌های مبارکش را روی سر می‌گذارد.

حضرت صادق علیه السلام آرزوی دیدار او را دارد، خدمتش را در تمام عمر، به جان می خرد، در فراقش ناله می کند، در غم هجرانش می سوزد، از دوری او استراحت و آسایش ندارد، در فراقش پریشان خاطر و افسرده است، لباس ساده‌ی بدون یقه‌ای پوشیده، روی خاک نشسته، مثل مادر فرزند مرده‌ی جگر سوخته، ناله سر داده، سرشک از دیدگان می بارد و به آن محبوب غایب می گوید: سَيِّدِي، غَيْبَتُكَ نَفْتُ رُقَادِي، وَضَيْقْتُ عَلَيَّ مِهَادِي وَابْتَرَّتْ مِنِّي رَاحَةُ فُؤَادِي.^۱ آقا، غیبت خواب از چشمانم ربوده و بسترم را بر من تنگ ساخته و آرامش قلبم را برده است.

اینک که خاتم الانبیا مقام خاتم الاوصیا را می ستاید و علی و زهرا سلام الله علیهما به وجود او تسلی و سُرور می یابند و امام صادق علیه السلام به خدمتش می ایستد و در فراقش اشک می ریزد و حضرت رضا علیه السلام به نامش از جا برمی خیزد و در یادش به شدت می گیرد، شایسته است ما شیعیان نیز بیشتر به یادش باشیم، برای ظهورش زیاد دعا کنیم، در پی جلب رضایش بکشیم، خلق را به سویش بکشانیم، اگر جوانی را در مسیر محبتش دیدیم تشویقش نماییم، اگر نوشته‌ای در راستای نام و یاد آن حضرت است ترویج و تبلیغ کنیم، دل‌ها را از مهرش لبریز گردانیم، خود را برای جان‌فشانی و جهاد در رکابش آماده سازیم، در زمان غیبتش، وظایف خود را بشناسیم و به خوبی از عهده‌ی انجامش برآییم، از راز و نیاز با او خسته نشویم، از توسل به وی غفلت نوزیم، در هجرانش بنالیم و اشک بریزیم تا ان شاء الله لطف خاص حضرتش را بیابیم، خشنودی‌اش را به دست آوریم، نور مقدّسش را ببینیم و به سعادت زیارتش نایل گردیم.

۱. کمال الدین، جلد ۲، باب ۲۳، صفحه‌ی ۲۵۳، حدیث ۵۰

ای جان فدای آن که او پیدای ناپیداستی
بر گرد کویش هر دلی سرگشته و شیداستی
دریای لطفش بی کران، امواج مهرش بی امان
در یاد رویش دیدگان، پر آب چون دریاستی
غایب اگر شد از نظر، دانم کجا دارد مقرّ
جایش درون جان ما، در گوشه‌ی دلهاستی
محبوب ذات کبریا، فرزند پاک مصطفی
نور دو چشم مرتضی، دلدادهی زهراستی
دنیای روح افزای ما، وین عالم زیبای ما
از غیبت دیدار او، زیبای نازیباستی
تا بینم آن بدر دُجی، رو آورم یا رب کجا
آیا به رضوی جای او، یا وادی سیناستی
خلقی همه مهمان او، بر سفرهی احسان او
از پرتو انوار او، افلاک پابرجاستی
نور امام منتظر، باشد ز هر سو جلوه‌گر
هر کس نبیند روی او، بینای نابیناستی
ای دلبر دلدادگان، وی حامی افتادگان
باز آن که پهنای جهان، جولان گه اعداستی
از شدت آه و فغان، شد تیره روی آسمان
هر لحظه‌ای از زندگی، اینک شب یلداستی
دل در هوای کوی تو، پر می‌گشاید سوی تو
از سوختن، پروانه را، کی وحشت و پرواستی
جان‌ها فدای قائمی کو گر نتابد رو، دمی
در هر دو عالم قائمی، بی چاره و رسواستی

اکنون در پایان این بخش، فهرستی از مطالب احادیث یاد شده خاطر نشان می‌گردد:

۱- نور مقدس امام زمان علیه السلام نخستین مخلوق الهی و هدف آفرینش است که همه‌ی پدیده‌ها به برکت او به وجود آمده‌اند.

۲- ولایت و محبت امام زمان علیه السلام شرط قبولی اعمال و عبادات است و هر که بی مهر و ولایتش باشد و او را انکار کند در ردیف کفار و محکوم به آتش جهنم است.

۳- ذات قدیس امام زمان علیه السلام واسطه‌ی فیض و رحمت برای عالمیان است.

۴- وجود نورانی امام زمان علیه السلام دارای علوم و کمالات و مقامات همه‌ی پیامبران است، بلکه اکمل و افضل از جمیع مرسلین می‌باشد الا جدّ بزرگوارش حضرت خاتم المرسلین.

۵- دست مبارک امام زمان علیه السلام به کمال رسان عقل‌ها و تعالی دهنده‌ی اخلاق مردم است.

۶- زندگی ساده‌ی امام زمان علیه السلام، الگوی بزرگ پارسایی و زهد حقیقی است.

۷- دعاها و عبادات امام زمان علیه السلام ستایش و پرستش ذات اقدس الهی به تمام کمالات و جلوات ربوبی است.

۸- معرفت به امام زمان علیه السلام راه معرفت خداوند سبحان می‌باشد و هر که او را نشناسد خدا را نخواهد شناخت.

۹- بر امامت و ولایت امام زمان علیه السلام در عالم میثاق، از همه پیمان گرفته شده است.

تکریم و تعظیم معصومین از قائم آل محمد علیهم السّلام / ۳۰۳

۱۰- مقام با عظمت امام زمان علیه السّلام از عیسی بن مریم برتر و درجه‌اش از تمام پیامبران، جز رسول اکرم صلی الله علیه و آله بالاتر است.

۱۱- امام زمان علیه السّلام احیاکننده‌ی آرمان پیامبران و امامان علیهم الصلوٰة و السّلام است.

۱۲- بزرگی و بزرگواری امام زمان علیه السّلام پیشوایان دین گفتار و رفتار حضرت معصومین علیهم السّلام رخ نموده و مورد تأکید قرار گرفته است.

بخش سوم

سه گفتار

پیرامون مقام امام زمان علیه السلام

بیانات فقیه ربّانی

آیة اللّٰه العظمیٰ وحید خراسانی مدظلّه العالی

این رساله را با سخنان استاد بزرگ حوزه‌ی علمیّه، فقیه ربّانی، آیة اللّٰه العظمیٰ آقای وحید خراسانی مدظلّه العالی به پایان می‌بریم.

گفتار اوّل، سخنانی است که معظمّ له روز چهارشنبه، چهاردهم شعبان سال ۱۴۰۴ هجری قمری در مسجد سلماسی قم، پس از درس خارج اصول، به مناسبت شب نیمه‌ی شعبان و ولادت فرخنده‌ی امام زمان علیه السّلام بالبداهه ایراد فرمودند.

گفتار دوّم، مطالبی است که یک هفته بعد، روز چهارشنبه، بیست و یکم ماه شعبان در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان بعد از درس اصول بیان فرمودند.

و گفتار سوّم را روز چهاردهم شعبان ۱۴۰۵ هجری قمری در همان مسجد پس از درس، به تقاضای فضیّای حوزه، مرتجلاً بیان نمودند.

با آن که تمام مطالب در این سه جلسه، بدون فکر قبلی، بداهتاً و ارتجالاً و بی‌درنگ، بیان شده اما چنان عمیق و دقیق و پرمحتوی است که نه یک بار، بلکه شایسته است بارها مطالعه شود و دقایق و نکات آن، مورد توجه قرار گیرد. بیانات ارزشمند این مرجع بزرگ شیعه، در عین حال که برای تمام طبقات، مفید

و سازنده است برای دانشمندان و اهل فضل خصوصاً مغتنم می‌باشد و مفاهیم کلیدی آن، باب بسیاری از مسائل علمی را به روی آنان می‌گشاید.

لازم به تذکر است که بعضی از عبارات و الفاظ، پس از ویرایش، در حدّ تبدیل گفتار به نوشتار تغییر یافته و چون مخاطبین، اهل علم و از فضیله‌ی حوزه‌ی علمیه بوده‌اند برای استفاده‌ی دیگران، آیات و روایات و برخی از عبارات ترجمه شده و در پاورقی آمده است و در مواردی که به آیه یا حدیثی اشاره شده متن آن و مصدر و مدرکش برای اهل تحقیق نقل گردیده و اگر توضیحی می‌خواسته، در پاورقی افزوده شده است.

امام زمان علیه السلام

بہتر از همه چیز راجع به امام زمان (علیه السلام) این است کہ دربارہی کلمہی «امام زمان» فکر کنید. امام زمان یعنی چہ؟ نمی‌گوییم امام زمانیات بلکہ می‌گوییم امام «زمان».

این کلمہ متخذ از کلمہی صاحب الزمان است کہ در ادعیہ و زیارات آمدہ است،

۱. در بسیاری از ادعیہ و زیارات، عنوان صاحب الزمان نسبت بہ حضرت اطلاق گردیدہ، از جملہ در زیارتی کہ ہر روز بعد از نماز صبح، خوانندہ می‌شود آمدہ است: **اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانِي صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ...** و در زیارت روز جمعہ و در استغاثہی بہ حضرت کہ در مفاتیح الجنان نقل شدہ است.

در احادیث فراوانی کہ از اہلبیت علیہم السلام رسیدہ، نیز عنوان «صاحب الزمان» اطلاق شدہ است. مین جملہ شیخ صدوق در جلد دوم «کمال الدین» باب ۳۳ صفحہی ۳۴۲، از امام صادق علیہ السلام نقل کردہ کہ فرمودند:

إِنَّ الْغَيْبَةَ سَتَعُ بِالسَّادِسِ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَصَاحِبُ الزَّمَانِ...

یعنی ششمین فرزند من غایب شود و او دوازدهمین امام ہدایتگر بعد از رسول خدا صلی اللہ

صاحب الزمان است، نه فقط صاحب الزمانیات.^۱

اگر درباره‌ی اضافه شدن کلمه‌ی «صاحب و امام» به «زمان» اندیشه کنید و در این که آن حضرت، جلوی زمان و پیش زمان است و زمان، پشت سر او است فکر کنید تمام و کمال معرفت را نسبت به حضرت حجّت علیه السلام پیدا می‌کنید.

زیرا اصلاً هیچ تعبیری، ادق از این تعبیر نیست و این تعبیر، فقط نسبت به حضرت حجّت علیه السلام و در خصوص آن حضرت است.

اگر کسی عمق این مطلب را بفهمد خواهد دانست که چرا امام زمان علیه السلام پیر نمی‌شود.

این که برای بعضی کوتاه‌فکران، مشکل و معضله‌ای شده که چگونه همه پیر می‌شوند و آن بزرگوار پیر نمی‌شود و چه‌طور مرور زمان بر او اثری نمی‌گذارد، که «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلُّ جَدِيدٍ وَيُقَرَّبَانِ كُلُّ بَعِيدٍ وَيَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ»^۲ حل می‌شود.

→ علیه و آله است که نخستین ایشان، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است و آخر آنها، قائم به حق، بقیة الله در زمین و صاحب زمان است.

از طریق عامه نیز در روایات زیادی لقب «صاحب الزمان» آمده است. از جمله قندوزی حنفی در جزء دوم کتاب «ینابیع المودّة» صفحه‌ی ۵۱۳، حدیثی را به واسطه‌ی عبدالله بن مسکان از حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت کاظم علیهم السلام نقل کرده که قسمت آخر حدیث، چنین است:

«حَتَّى يَنْتَهِي إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

۱. مقدار حرکت فلک را «زمان» گویند: «زمانی» یعنی منسوب به زمان. آن‌هایی را که در ظرف زمان واقع هستند «زمانیات» نامند.

۲. یعنی گردش خورشید و ماه (و گذشت زمان) هر تازه‌ای را که نه و هر دوری را نزدیک می‌سازد، و اجل و سررسید هر وعده‌ای را می‌رساند.

زیرا وقتی شمس و قمر به آن جا می‌رسد، خاموش می‌شود،^۱ مقام آن حضرت مقامی است که به مجرد رسیدن شمس و قمری که «یُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ» به آن مقام، این دو خاموش می‌شوند. او شمس و قمر را کهنه می‌کند اما شمس و قمر، او را پیر و فرسوده نمی‌سازند.^۲

۱. شیخ صدوق قدس سره، در کتاب کمال الدین باب سی و پنجم، صفحه‌ی ۳۷۶، حدیث هفتم، از زبَانِ ابْنِ صِلْتِ روایت نموده که گفت:

قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَلَكِنِّي لَسْتُ بِالَّذِي أَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا، وَكَيْفَ أَكُونُ ذَلِكَ عَلَى مَا تَرَى مِنْ ضَعْفِ بَدَنِي، وَإِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَمَنْظَرِ الشُّبَّانِ.

ریان گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم آیا شما صاحب الامر هستید؟ حضرت فرمودند: من صاحب این امر هستم اما آن کسی نیستم که زمین را از عدالت سرشار می‌سازد چنان‌که از جور پیر شده باشد. چگونه او باشم با این ضعف جسمانی که در من می‌بینی، در حالی که قائم (علیه السلام) کسی است که وقتی ظهور کند در سن پیران و چهره‌ی جوانان است. (یعنی گرچه دوران زیادی بر او گذشته اما گذشت زمان در وی تأثیر نکرده و هم‌چنان دارای رخسار و اندام و نیروی جوانی است).

و در باب بیست و نهم، صفحه‌ی ۳۱۶، حدیثی از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام نقل نموده که ضمن آن، درباره‌ی قائم آل محمد ارواحنا فداه فرمودند:

يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ، ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً.

خداوند عمر او را در ایام غیبتش طولانی می‌گرداند، سپس با قدرت خود او را در سیمای جوانی که کم‌تر از چهل سال دارد ظاهر می‌سازد.

۲. از احادیث استفاده می‌شود که وجود مقدس حضرت بقیة الله ارواحنا فداه نه تنها در دوران غیبت، پیر نمی‌شود بلکه پس از ظهور و تا پایان عمر شریفش نیز گردش روزگار و گذشت زمان در او تأثیر ندارد و تا آخرین لحظه‌ی زندگی پربركتش هم‌چنان دارای چهره و اندام و قدرت جوانی است.

یکی از آن روایات، حدیثی است که شیخ صدوق اعلى الله مقامه در کتاب کمال الدین باب ۵۷

و این امامت در مرحله‌ی فعلیت، بالنسبه به «زمان»، نه تنها «اهل زمان»، از مختصات حضرت حجّت علیه السلام است و برای احدی در عالم چنین مقامی نیست، لذا آن حضرت، ملقب است به «صاحب الزمان» پس وجود او مُسیطر بر زمان است.^۱

→ صفحه‌ی ۶۵۲ حدیث ۱۲ به سندش از ابوصلت هروی نقل نموده که گفت:

قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا عَلَامَاتُ الْقَائِمِ مِنْكُمْ إِذَا خَرَجَ؟ قَالَ: عَلَامَتُهُ أَنْ يَكُونَ شَيْخَ السَّنِّ، شَابُّ الْمُنْتَظَرِ، حَتَّى أَنْ النَّاطِرَ إِلَيْهِ لِيَحْسَبَهُ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ دُونَهَا، وَإِنَّ مِنْ عَلَامَاتِهِ أَنْ لَا يَهْرَمَ بِمُرُورِ الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَأْتِيَهُ أَجَلُهُ.

به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: نشانه‌های ظهور قائم شما خاندان چیست؟ فرمودند: نشانه‌اش این است که در سنّ پیری، اما چهره‌ی جوانی است، به گونه‌ای که هر بیننده او را در سنّ چهل ساله یا کمتر می‌بیند، و نشانه‌ی دیگرش آن است که با گذشت روزها و شب‌ها پیر نگردد تا مدت عمرش به پایان رسد.

۱. این بیان عمیق و عالمانه، مسئله‌ی طول عمر حضرت مهدی علیه السلام و مشکل پیری را در باره‌ی او به خوبی حل می‌کند و با معرفی آن حضرت که برتر از زمان و پیشاپیش عصر است و شناساندن مقام او که بالفعل دارای امامت بر زمان است ریشه‌ی استبعاد طول عمر و جوان ماندن آن بزرگوار را زده است.

با توجه به این مطلب دقیق که از معرفت به مقام امام عصر علیه السلام سرچشمه می‌گیرد دیگر نه نیاز به سخنان نویسندگانی است که برای پاسخ به این مشکل، به بررسی عمر طبیعی انسان و تهیه‌ی آمار دراز عمران در بین گیاهان و حیوانات پرداخته‌اند و نه احتیاجی است که به دستورات حفظ الصحه و عوامل طول عمر از قبیل دوری از دخانیات و پیاده روی و خواب قیلوله و پوشیدن کفش راحت استدلال شود و نه مناسب است به فرضیه‌های پزشکی و نوشته‌های زیست‌شناسی از قبیل انجماد بدن انسان و سلول‌های جاویدان، مشروط بر داشتن غذا و عدم سرما و گرمای شدید، و بافت‌های آن‌چنانی تمسک شود و نه لازم است که عمر ۱۲۵ ساله‌ی کربلایی علیشاه و زندگی ۱۶۸ ساله‌ی شیرعلی مسلم‌اف و ۱۶۹ سال حیات هنری جنس انگلیسی و عمر ۱۸۵ ساله‌ی دهقان مجارستانی و ارقامی از این قبیل شاهد آورده شود.

این جا است که باید فکر کرد چنین وجود مسیطر بر زمانی که زمان نتواند در او تأثیر کند احاطه‌ی وجودی‌اش تا چه پایه است و سلطنت او بر آفرینش تا چه حد است.

نتیجه عبارت از این است که در جمیع مواردی که کلمه‌ی «عصر» و «زمان» آمده، همه در آن مقام، منتفی می‌شود. اگر این مطلب را به دست آورید، آن وقت سوره‌ی والعصر را هم می‌فهمید.

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ^۱

آن انسانی که «لَفِي خُسْرٍ» است و از او «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»

→ زیرا این‌ها همه کسانی هستند که محکوم زمان و پشت سر عصر قرار گرفته‌اند، اما حضرت حجت

سلام الله علیه شخصیتی است که حاکم و مقدم بر زمان است و صاحب و امام عصر می‌باشد.

این‌ها همه از زمانیاتند و در ظرف زمان واقع شده‌اند و خواه ناخواه از گذشت زمان، اثر می‌پذیرند. اما حضرت مهدی علیه السلام نه تنها بر زمانیات، که بر خود زمان نیز احاطه دارد و امام است و نه فقط اثرپذیر نیست بلکه او بر زمان تأثیر می‌گذارد و فرمان می‌دهد.

گرچه همه‌ی ائمه و رسول گرامی اسلام علیهم السلام بالقوه دارای این مقام بوده‌اند اما این قوه، در وجود امام عصر علیه السلام به مرحله‌ی فعلیت نیز رسیده است.

علاوه بر این، استفاد از چنان استدلال‌هایی بر طول عمر حضرت بقیة الله ارواحنا فداه این است که عمر حضرتش در اثر رعایت مسائل بهداشتی و غذایی و حفظ تندرستی، دراز می‌گردد اما بالأخره روزی پیر می‌شود و سرانجام زندگی‌اش به قانون طبیعی، پیری و فرسودگی است گرچه بعد از هزاران سال باشد. در حالی که حضرت ولی عصر علیه السلام تا آخرین لحظه‌ی حیاتش، گرچه ده‌ها هزار سال هم به طول انجامد هرگز پیر نمی‌شود. چنان‌که برخی از اخبار در این باره نقل شد و این معنی ممکن نیست مگر با مقام امامت بر زمان، بالفعل.

خلاصه همه‌ی این مطالب برای طبیعی جلوه دادن طول عمر حضرت بقیة الله است، حال آن که او فوق طبیعت و حاکم و مسیطر بر قوانین طبیعی عالم است.

۱. سوگند به عصر، همانا انسان در زیان است مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند.

استثنا شده، انسان بعد از «عصر» است، اما امام زمان علیه السلام، قبل از «عصر» است.

مقام آن حضرت، مقام قبل العصری است، چنان که روشن شد آن حضرت امام «زمان» است یعنی امام «عصر» است، زیرا یکی از معانی عصر، زمان است و یکی از تفاسیر این سوره هم عبارت از زمان است، والعصر یعنی قسم به زمان، و این تفسیر، بسیار تفسیر اساسی و عمیقی است.

چنان که در القاب حضرت حجّت علیه السلام، کلمه‌ی «صاحب الزمان» آمده، کلمه‌ی «ولّی العصر» هم آمده است، پس او ولایت دارد بر «عصر»، و مقدّم است بر «عصر»، و «عصر» مقدّم است بر انسان، که خدا به عصر، قسم می خورد بر این که **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**.

نتیجه‌ی این مطلب عمیق آن است که تمام نشئه‌ی ربح و خسران و خیر و شرّ، مادون آن مقام است. آن وقت باید اندیشید که خدا این چنین کسی را با آن چنان مقامی، برای چه کاری ذخیره کرده است؟
برای آن که رمز خلقت را احیا کند.

تمام انبیا و رسل، مقدمه‌ی آمدن پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم بودند و پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم هم که مبعوث شد برای آن بود که انسان را به آن کمال مقصودی برساند که **لَيْسَ فَوْقَهُ كَمَالٌ**.

پس بعثت پیامبران، همه مقدمه است برای بعثت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم، و بعثت پیغمبر خاتم، مقدمه است برای رساندن انسان به کمال مقصود انسانی.

اما در اثر دخالت دست‌هایی که ساخته‌ی یهود بودند، یعنی آن دو نفر که

ساخته‌ی احبار یهود بودند^۱ و پیدایش سقیفه و آن نقشه‌هایی که ریشه‌اش به یهود برمی‌گردد، و آن دستگامی که به دستگیری قسین نصاری و احبار یهود تشکیل شد، که عمده، احبار یهود بودند و در قضیه‌ی سقیفه، کعب الاحبار خیلی دست داشت که معلوم است از چه کسانی است، آن نقشه‌ی الهی برای ظهور رمز خلقت از کار افتاد و به نتیجه نرسید.

چنان‌که خواجه می‌گوید: **وَجُودُهُ لَطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرَ وَعَدَمُهُ مِنَّا^۲ درست است، «مِنَّا» هم شد، به خاطر آن که أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ^۳، قهراً خدا جلوی فتنه و آزمایش را نمی‌گیرد، و این فتنه و آزمایش پیش آمد.**

بنابراین خداوند تبارک و تعالی، یک نفر را ذخیره کرد که عصاره‌ی بعثت و

۱. احادیث معصومین و اقوال فقها در اثبات کفر و وجوب لعن غاصبین خلافت و ظالمین به حضرت زهرا سلام الله علیها بیش از آن است که در این مختصر بگنجد و با مطالعه‌ی دقیق آیات و روایات و بررسی عمیق تاریخ و اقوال علما تردیدی نمی‌ماند که حتی کسانی که شک در کفر و لعن آن ظالمان داشته باشند خود کافر و ملعونند.

از جمله فقیه بزرگوار، مرحوم مولی محمد تقی مجلسی در جلد پنجم کتاب روضة المتقین صفحه‌ی ۳۴۹ درباره‌ی غاصبان فدک و خلافت و ظالمان به حضرت فاطمه علیها سلام الله می‌نویسد:

فَانظُرْ هَلْ يَبْقَى اللَّعْنُ عَلَيْهِمْ مَحَلُّ تَوَقُّفٍ، أَوْ فِي كُفْرِهِمْ مَجَالٌ كَلَامٍ؟ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ تَوَقَّفَ فِي كُفْرِهِمْ.

پس ببین که آیا در لعن بر آنان جای توقف و درنگی هست؟! و یا در کفرشان، فرصت گفتگو و جای سخنی می‌باشد؟! پس لعنت خدا بر کسی که در کفر آنان درنگ و تردد و توقف (و تردید) نماید.

۲. یعنی وجود امام، لطف است و زمامداری و تصرف او در امور، لطف دیگری است و عدم آن، از ناحیه‌ی ما مردم است. (شرح تجرید الاعتقاد صفحه‌ی ۲۸۵).

۳. یعنی آیا مردم پنداشتند و گذاشته می‌شوند که بگویند ایمان آوردیم و امتحان نشوند؟! (سوره‌ی عنکبوت آیه‌ی ۲)

رمز خلقت باید به وجود او ظاهر شود و چنین بزرگواری که باید هم نتیجه‌ی خلقت و هم نتیجه‌ی بعثت به وجودش ظاهر شود باید دارای امتیازاتی باشد که برای احدی در عالم نباشد.

یکی از آن امتیازات این است که او با این سیطره و قدرت، باید همچنین بماند، لذا وقتی هم که می‌آید کارهای آن حضرت، از نظر اهمیت اصلاً قابل مقایسه با کارهای دیگران نیست.

اگر ادعیه و زیارات را با دقت بخوانید آن وقت می‌فهمید قضیه چه خبر است، اصلاً درست ادراک نشده مسئله‌ی امام زمان و ظهور امام زمان علیه السلام و اهمیت کار آن حضرت، که کار تمام انبیا و مرسلین یک طرف است و کار او یک طرف، یعنی تمام آن‌ها مطلب را رسانده‌اند تا جایی که بذر را آماده کرده‌اند و حضرت حجّت سلام الله علیه می‌آید و به مرحله‌ی انتاج می‌رساند.

این چنین کسی است که خداوند ذخیره‌اش کرده و چنان مقامی به او داده که اگر ادراک شود دانسته می‌شود که نه شمس و قمر در وجود او تأثیر می‌کند، نه زمان، نه زمین و آسمان برای او مورد بحث است و نه دنیا و آخرت، خلاصه او وجودی است مُسیطر بر تمام نشئاتِ طولیه و عرضیه وجود.

اگر معنای کلمه‌ی «امام زمان» فهمیده شود. قهراً معلوم می‌شود که آن حضرت، هم مقدّم بر «زمانیات» است و هم مقدّم بر «زمان».

و امامتِ زمان ممکن نیست مگر آن که به سرحدّ تجرّدی برسد که بتواند تمام زمان را امامت کند، و آنچه همه‌ی فحول بشر را گیج کرده این است که او به مرحله‌ی تجرّدی است که تمام زمان را امامت می‌کند و در عین حال، متجسّد است و اجتماع این تجسّد با آن تروّح، و آن تروّح با این تجسّد، از خصوصیات حضرت حجّت علیه السلام است. این معنی در کلمه‌ی «امام زمان» است، امام است برای زمان، و مضاف است به زمان، هم اضافه به زمان دارد و هم در عین

حال، امامت زمان را دارد.

مرحوم حاج میرزا احمد، پسر مرحوم آخوند، اعلی الله مقامهما نقل می کرد: «مادر ما بیمار بود، مرضش هم خیلی مرض سختی بود به طوری که اطبا از علاجش عاجز بودند. پدرم از این که این بیماری قابل علاج نبود بسیار ناراحت بود. روزی به ما خبر رسید فردی وارد نجف شده که علم رمل قوی دارد. من و برادرم (حاج میرزا محمد، آقا زاده بزرگ، که استاد همه ی اساتید خراسان است) هر دو به سراغ او رفتیم تا درباره ی بیماری مادرمان از او سؤالاتی بنماییم.

نشانه هایش را پرسیدیم و در ایوان حرم مطهر حضرت امیر علیه الصلوة والسلام به انتظارش نشستیم تا وقتی می آید برای تشرّف به حرم، با او صحبت کنیم. شخص لباس مندرس و ژنده پوشی وارد شد، دانستیم همان کسی است که به دنبالش هستیم، از جا برخاستیم و جلو رفتیم. آمد و نشست.

گفتیم ما مطلبی داریم، می خواهیم نیت کنیم و شما جواب دهید، نیت کردیم و او بلافاصله دانه های تسبیح را انداخت و گفت: این شخص بیماری که شما نیت کرده اید سر تا پایش مرض است، این خوب شدنی نیست و همین دو سه روزه به رحمت خدا خواهد رفت.

از قضا نیت ما درباره ی مادرمان و بیماری اش بود، بدون این که چیزی بد او بگوییم با انداختن چند دانه ی تسبیح، این مطالب را گفت.

سپس برادرم به فکر فرورفت و گفت من نیتی کرده ام چه می بینی؟ او دانه های تسبیح را انداخت اما ناگهان رنگش تغییر کرد، بار دوم دانه های تسبیح را انداخت، رنگش بیشتر متغیر شد.

آن گاه گفت: این نیتی که شما کردی درباره ی کسی بود که الآن در لبنان بود و الآن می بینم در کعبه است و الآن که متوجه کعبه شدم باز می بینم در مدینه است. بار دوم که به دانه های تسبیح توجه کرد گفت: نیت شما راجع به کسی است که

الآن می بینم خورشید دور سرش می گردد و او امام زمان است.»
 سخن این مرد، بی حساب نبود که گفته بود «خورشید دور سرش می گردد»،
 حالا این مرد، که بود؟! معلوم نشد.
 ایشان می گفت: «بعد از این جریان، ما نزد او رفتیم تا این علم را از او یاد
 بگیریم، ابتدا عذر آورد و گفت این علم، فقر می آورد، بار دیگر تصمیم گرفتیم به
 سراغش برویم و چون گمان می کردیم خواسته با ترس از فقر، ما را از فراگیری
 آن علم منصرف سازد قرار گذاشتیم که بگوییم ما به فقرش ساخته ایم تو این
 دانش را به ما یاد بده، اما پس از آن، هر چه جستجویش کردیم دیگر نتوانستیم او
 را پیدا کنیم.»

غرض این است که او گفته بود: این سؤال راجع به کسی است که خورشید
 دور سرش می گردد. اگر شما حساب کنید، خورشید دور زمین نمی گردد، این هم
 که از سابق فکر می کردند خورشید دور زمین می گردد و آن هیئت غلط
 بطلیموسی که چنان گمان می کرد، اینها یک ریشه‌ی اساسی دارد، زیرا در کتب
 سابقه و ادیان سلف، یک کلمات رمزی بوده که درست روشن نشده است.
 هیئت بطلیموسی هم اشتباه کرده، آن که خورشید دور سرش می گردد زمین
 نیست بلکه او، همان کسی است که مقام امامت بر خورشید را دارد. بله، کسی که
 مقام امامت بر زمان را دارد خورشید دور سر او می گردد.

توجه با معرفت به چنین شخصی، خواه ناخواه، انسان را عوض می کند. یکی
 از معایب بزرگ ما، عدم توجه به امام زمان علیه السلام است. این جا است که
 نمی دانیم فردا در پیشگاه آن حضرت چه جواب خواهیم داشت؟!!

مثلاً اگر برنامه‌ی زندگی خودمان را حساب کنیم، دیروز صبح آمدیم این جا و
 بحثی شروع شد، تا امروز بیست و چهار ساعت گذشته است حالا هر کسی که
 این جا نشسته، از دیروز تا امروز را حساب کند و بیندیشد که چه مقدار به یاد

حضرت حجّت سلام الله علیه بوده و چند ساعتش را با توجه به آن حضرت گذرانیده است.

امام زمان علیه السلام آن شخصیتی است که با نظر دقیق روی کلماتی که درباره‌اش وارد شده، عظمتش در آن حدّ است که بیان کردیم. قدرتش هم در نظام وجود، بدان‌گونه است که اشاره شد، و مقامش هم این است که روایت می‌گوید: تمام انبیا و مرسلین، بیش از دو حرف از علم را بیان نکردند و امام زمان علیه السلام که ظهور بفرماید بیست و پنج حرف از علم را خواهد گفت.^۱ و مهم‌تر، این کلمه‌ی دوّم است که می‌فرماید:

وقتی حضرت حجّت علیه السلام می‌آید، دست روی سرها می‌گذارد و هر یک از کسانی که باید به بیست و پنج حرف علم برسند قدرت تعقل چهل نفر را پیدا می‌کند.

مهم این است که مجموع روایات را باید با هم حساب کرد و فهمید، نه آن که یکی را جدا از دیگری، می‌فرماید با یک دست گذاردن، قدرت عقلی‌اش چهل برابر می‌شود.

۱. علامه‌ی مجلسی رضوان الله تعالی علیه در جلد پنجاه و دوّم بحارالانوار صفحہ‌ی ۳۳۶، از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند:

الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا، فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّسُلُ حَرْفَانِ. فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى السَّيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ، فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا، فَبَيَّنَّهَا فِي النَّاسِ، وَضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبَيَّنَّهَا سَبْعَةٌ وَعِشْرِينَ حَرْفًا.

دانش، بیست و هفت حرف است. تمام علومی که پیامبران آورده‌اند، دو حرف است (از آن ۲۷ حرف) پس مردم تا امروز فقط دو حرف از علم را شناخته‌اند. وقتی قائم ما ظهور کند بیست و پنج حرف دیگر را آشکار سازد و بین مردم انتشار دهد، و آن دو حرف را نیز به آن (۲۵ حرف) ضمیمه کند تا تمام بیست و هفت حرف دانش را ظاهر نماید.

فکر کنید کسی که دست می‌گذارد روی سر، و از دست نهادن او، عقل‌ها این‌گونه رشد می‌کند، چه شخصیتی است و اصلاً معنای این کلمه چیست. ان شاء الله این معنی را که دست می‌نهد روی سر و عقل، چهل برابر می‌شود در فرصت دیگری صحبت می‌کنم، چون امروز درباره‌ی کلمه‌ی «امام زمان» سخن گفتیم به این آسانی نمی‌شود از این کلمه گذشت. امام عصر علیه السلام این چنین شخصیتی است، او است که خَلَفَ تمام انبیا و مرسلین است.

وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ وَيَا حُجَّةَ اللَّهِ وَبَقِيَّتَهُ، كَمَالُ نِعْمَتِهِ وَوَارِثُ أَنْبِيَائِهِ وَخُلَفَائِهِ.^۱
به این عبارت، خوب توجه کنید: تو بقیه‌ی خدایی، «بقیه‌ی الله» و «کمال نعمته». اصلاً نعمت‌ها بدون تو ناقص است، تمام نعم، آن نعمی که وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا.^۲ أَنْتَ كَمَالُ نِعْمَتِهِ.

و ما معتقدیم که بِيُسْنِهِ رُزِقَ الْوَرَىٰ وَبِوَجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ.^۳
حالا حساب کنید که با تمام این حرف‌ها، از دیروز تا این ساعت امروز، چه قدر به فکر او بوده‌ایم، چه قدر برای او کار کرده‌ایم، چه قدر به سوی او دعوت کرده‌ایم، صادقانه محاسبه کنیم، بازی هم درنیاوریم. دستگاه، دستگاه بازیگری نیست. هر کس، نفس خودش را محاسبه کند و بعد ببیندیشیم که با این وضع، چه انتظاری از آن حضرت داریم؟! و اگر بیاید و یک نگاه به ما بکند، تنها یک نگاه، آیا جا دارد که از خجالت آب شویم یا نه؟!

۱. بحارالانوار، جلد ۱۰۲، صفحه‌ی ۹۳

۲. یعنی و اگر (بخواهید) نعمت خدا را بشمارید نتوانید. (سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۴)

۳. یعنی به برکت او همه روزی داده شوند و به سبب وجود آن حضرت، زمین و آسمان استوار و ثابت ماند. (دعای غدیله)

نور خدا

حضرت حجّت علیه السّلام به کلی مورد غفلت واقع شده و معیشت ضنک ما هم، چه از نظر فردی و چه اجتماعی، ناشی از غفلت از آن حضرت است. و بدون تردید باید برگردیم به او، چنان که حق برگشت به او است، و حق برگشت به او، خیلی عظیم است.

زیرا اولاً مشکل این است که ما در معرفت حضرت کوتاهی کرده ایم، نه قاصریم، بلکه مقصّریم، و معیشت ضنک ما عمده ناشی از قصور در معرفت او است.^۱

قهرأ وقتی انسان، موضوعی را کما هو حقّه نشناخت، نه از جهت قلبی و وظیفه اش را انجام می دهد و نه از جهت بدنی، و اگر شناخت و چنان که باید و شاید معرفت پیدا کرد، هم از جهت قلبی انجام وظیفه می کند و هم از جهت بدنی.

۱. معیشت ضنک، به معنای زندگی تنگ و سخت است. خداوند می فرماید: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى. یعنی هر که از یاد من رو بگرداند، پس برای او زندگانی تنگی است و روز قیامت، کور محسورش می کنیم. (سوره ی طه، آیه ۱۲۴)

این که خداوند می فرماید: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**^۱ سخن بسیار عجیبی است.

اولاً به قرآن و حدیث، خیلی اهمیت بدهید، زیرا هر چه هست در این دو تا است. منتهی وقتی انسان به این حقیقت پی می برد که متأسفانه فرصت ها گذشته است، شما از هم اکنون که هنوز وقتتان نگذشته این واقعیت را بفهمید که از نور و هدایت و حکمت، هیچ نیست الا فی الكتاب و السنة.^۲

شَرِّقًا وَ غَرِّبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۳

۱. یعنی فقط علما و دانایان می ترسند از خدا، از بین بندگانش. (سوره ی فاطر، آیه ی ۲۸)
 ۲. ثقة الاسلام کلینی اعلی الله مقامه در اصول کافی، کتاب فضل العلم، روایاتی آورده تحت عنوان **بَابُ الرَّدِّ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَأَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَّا وَقَدْ جَاءَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ**. یعنی باب رجوع به قرآن و سنت و این که همه ی حلال و حرام و تمام احتیاجات مردم در قرآن یا سنت آمده است. در این باب، ده حدیث نقل کرده که یکی از آن ها را می آوریم:

عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَفِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ.
 حماد گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: چیزی نیست مگر آن که درباره اش آیه ی قرآن یا حدیثی است.

محدث عظیم الشأن و شیخ قمیین، محمد بن حسن صفار رضوان الله تعالی علیه متوفای ۲۹۰، در جزء ششم کتاب بصائر الدرجات، باب پانزدهم، چهار حدیث در همین موضوع نقل کرده که ضمن حدیث دوم، چنین آمده است:

«لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا جَاءَ فِي الْكِتَابِ وَجَاءَ فِيهِ السُّنَّةُ»

نیست چیزی مگر آن که در کتاب آمده و درباره ی آن، سنت وارد شده است.
 علامه مجلسی قدس سره نیز در جلد دوم بحار الانوار، صفحه ی ۱۶۸، بابی گشوده به عنوان **«إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حُدًّا وَأَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا وَرَدَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ وَعِلْمٌ ذَلِكَ كُلُّهُ عِنْدَ الْإِمَامِ»** و در این باب، اخباری در همین زمینه آورده است که به جهت رعایت اختصار از نقل آن خودداری نمودیم.

۳. به صفحه ی ۲۲۷ همین کتاب رجوع شود.

هر چه غیر از این دو منبع است، یا به کلی نجس است و یا متنجس. از این دو حال خارج نیست، از غیر این خانواده و غیر این بیت (یعنی اهل بیت عصمت و طهارت، سلام الله علیهم اجمعین) هر چه درآید اِمَّا نَجِسٌ وَاِمَّا مُتَنَجِسٌ.^۱ علاوه بر روایات فراوان، قرآن نیز بر این مطلب قائم است. لذا در هر مطلبی، باید مرجعتان کتاب و سنت باشد. حتی در معرفت خود امام علیه السلام،^۲ و چون

۱. علامه مجلسی در جلد دوم بحار الانوار صفحه‌ی ۹۴، حدیث ۳۲، از فضیل نقل می‌کند که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ.

شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که می‌فرمود:

هر چه از این بیت صادر نشده باشد (و از سوی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نباشد) باطل است.

۲. تشرف عالم ربانی مرحوم آیه الله میرزا محمد مهدی اصفهانی، قدس سره، که گویای همین حقیقت است این گونه حکایت شده:

آن بزرگوار در آن هنگامی که به تحصیل مشغول بوده و سینه‌ی خویش را از علوم اسلامی می‌انباشته در برخورد با روش‌ها و مشرب‌های گوناگون از جمله مکاتب فلسفی و مشرب‌های عرفانی به حیرت و نوسان کشیده می‌شود و اضطراب عجیبی بر روحش سایه می‌افکند.

پیشانی و آزرده‌گی حاصل از بلا تکلیفی، انقلابی فکری در او ایجاد می‌کند که نمی‌داند چه بکند و به کجا برود و به کدام سیر از سیرهای علمی و معنوی آن زمان رو کند...

سرانجام برای نجات از این دغدغه‌ی خاطر به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه متوسل می‌شود و چاره‌ی مشکل را از آن حضرت می‌طلبد.

حضرتش نیز تفضل می‌کنند و در کنار قبر هود و صالح در وادی السلام نجف تشریف فرما شده بر او تجلی می‌فرمایند و راه را به او می‌نمایانند...

او که در آن جا با قلبی شکسته و دیده‌ای گریان دیدار را آرزو می‌نمود سرانجام به مقصود خود نایل می‌آید و شرفیاب محضر پُر فیضش می‌شود و درمان درد خویش را می‌یابد.

بدین گونه که وقتی در بیداری به خدمت حضرت می‌رسد بر سینه‌ی آن حضرت نواری را به

مقام قدیس حضرت حجّت، سلام الله علیه. فوق این حرف‌ها است، به بیان مختصری درباره‌ی دو روایت در ذیل دو آیه، اکتفا می‌کنیم:

یکی آیه‌ی وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا.^۱

و دیگری آیه‌ی نور است و تتمه‌ی آن که می‌فرماید:

يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ.^۲

در (تفسیر و تاویل) این دو آیه روایاتی است. درباره‌ی وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ

→ رنگ سبز به عرض ۲۰ سانت و به طول قریب ۶۰ سانت می‌بیند که عبارتی به رنگ سپید، به گونه‌ی نور بر آن چنین نقش شده است.

طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِإِنْكَارِنَا وَقَدْ أَقَامَنِي اللَّهُ وَأَنَا حُجَّةُ بَنِي الْحَسَنِ.

(که کلمه‌ی حجة بن الحسن، قدری در هم و به شکل امضاء نقش یافته بود).

یعنی «جستجوی معارف جز از راه ما خاندان پیامبر، مثل انکار نمودن ما است و خداوند، امروز مرا برپا داشته و من حجّت خدا پسر حضرت عسکری سلام الله علیه هستیم» و بعد از آن، آن حضرت غایب می‌شوند.

این پیام گهربار حضرتش مرحمی بر قلب سوزان او می‌گردد و راه حق، روشن و آشکار برایش نسوده شده و به دنبال این توسّل و عنایت، مرحوم میرزا به چشمه‌ی جوشانی از معارف الهی و شخصیتی فرزانه هدایت می‌شود که نامش را هرگز نبرد و از او تنها به «صاحب علم جمعی» تعبیر نمود.

درس گهربار امام، مشعل و چراغ راه زندگی او می‌گردد که خلاصه اگر ما را قبول دارید باید معارف را از ما بگیرید و در همه‌ی زمینه‌ها یعنی خداشناسی و نفس‌شناسی و روح‌شناسی و آخرت‌شناسی و بلکه آفاق‌شناسی از ما تبعیت کنید.

بعدها به منظور زنده نمودن معارف اهل البیت عازم ایران می‌شود و درس‌هایی را که آمیزه‌ای از قرآن و علوم عترة بود برای دانشوران مطرح می‌فرماید. (فرازهایی از تجلیات امام عصر، صفحه‌ی ۵۶)

۱. یعنی زمین به نور پروردگارش روشن گردد. (سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۹)

۲. یعنی هدایت می‌کند خدا به نورش هر که را بخواهد (سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵)

رَبِّهَا فرمود: این در شأن امام زمان علیه السلام و برای ظهور آن حضرت است.^۱

۱. اخباری در این باره وارد شده که یک حدیث را متذکر می شویم:

شیخ صدوق در جلد دوم کتاب کمال الدین باب سی و پنجم، صفحه ۳۷۱، به سندش از حسین بن خالد روایت نموده که گفت:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ، وَلَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلُكُمْ بِالتَّقِيَّةِ، فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَى؟

قال: إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَهُوَ يَوْمَ خُرُوجِ قَائِمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنْ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؟

قال: الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي، ابْنُ سَيِّدَةِ الْأَمَاءِ، يُظَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ، وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ.

فَإِذَا حَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ، وَوَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ، فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا وَهُوَ الَّذِي تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ.

وَهُوَ الَّذِي يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالدُّعَاءِ إِلَيْهِ.

يَقُولُ: أَلَا إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَفِيهِ.

وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند:

هر که ورع نداشته باشد دین ندارد و هر که تقیه نداشته باشد ایمان ندارد. گرامی ترین شما نزد خداوند کسی است که بیشتر به تقیه عمل کند.

عرض شد: ای فرزند رسول خدا، تا چه زمانی؟

حضرت فرمودند: تا روز وقت معلوم که روز ظهور قائم ما اهل بیت است.

هر که قبل از قیام قائم ما تقیه را ترک کند از ما نیست.

عرض شد: ای فرزند رسول خدا، قائم شما اهل بیت کیست؟

فرمودند: چهارمین از فرزندان من است، پسر برترین کنیزان.

خداوند زمین را به وسیله‌ی او از هر ستمی پاک گرداند و از هر ظلمی پیراسته سازد، او است که

و در آیه‌ی **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ** فرمود: حجّة بن الحسن علیه السلام است.^۱

→ مردم در ولادتش به تردید افتند و او است که پیش از قیامتش دارای غیبت است. آن گاه که ظهور کند زمین به نورش روشن شود.

و ترازوی عدالت بین مردم بگذارد، چنان‌که هیچ کس بر دیگری ستم نکند.

او است که زمین برایش پیچیده شود و سایه ندارد.

او است که نداکننده از آسمان به نامش بانگ برآورد به گونه‌یی که دعوت به سوی وی را تمام اهل زمین بشنوند که می‌گوید: آگاه باشید که حجّت خدا، کنار خانه‌ی خدا ظهور کرد پس تبعیتش کنید که حق با او و در او است و همین است معنی سخن خداوند عزوجل که فرموده: اگر بخواهیم از آسمان بر آنها نشانه‌ای فرو فرستیم که گردن‌هایشان در برابر آن خم شود و خاضع گردد. (سوره‌ی شعرا، آیه ۴)

۱. جابر بن عبدالله انصاری گوید:

دَخَلْتُ إِلَى مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ يَكْتُبُ بِأَصْبَعِهِ وَيَتَبَسَّمُ.

فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا الَّذِي يُضْحِكُكَ؟

فَقَالَ: عَجِبْتُ لِمَن يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ وَلَمْ يَعْرِفْهَا حَقَّ مَعْرِفَتِهَا.

فَقُلْتُ لَهُ: أَيُّ آيَةٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟!

فَقَالَ: قَوْلُهُ تَعَالَى: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ» الْمَشْكُوتُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «فِيهَا مِصْبَاحٌ» أَنَا الْمِصْبَاحُ، «فِي رُجَاجَةٍ» الرُّجَاجَةُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «زَيْتُونَةٍ» جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «الْأَشْرَقِيَّةِ» مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَلَا غَرْبِيَّةِ» عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيئُ» مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «نُورٌ عَلَى نُورٍ» الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (تفسير برهان، جلد سوم،

صفحه‌ی ۱۳۶)

جابر گوید: وارد مسجد کوفه شدم و امیر مؤمنان که دروذهای خدا و سلامش بر او، با انگشتش

عمده دقت در این دو کلمه است و باید عمق مطلب را فهمید، پی بردن به این سخن، احتیاج دارد به این مقدمه:

اسماء ذات اقدس الهی، ابواب معارفش می باشد، یعنی کلید خداشناسی، اسامی پروردگار است، **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا**^۱.

اگر آن اسم را بشناسی و به آن شناخت اسم، خدا را بخوانی و دعا کنی، این

→ چیزی می نوشت و تسمی بر لب داشت.

گفتم: ای امیرمؤمنان، چه چیز شما را به خنده واداشته است؟

فرمود: در شگفتم از کسی که این آیه را می خواند ولی آن گونه که حق شناخت و شایسته‌ی معرفت است آن را نمی شناسد.

عرض کردم: کدام آیه، ای امیرمؤمنان؟

فرمود: این سخن خداوند که می فرماید خدا نور آسمانها و زمین است، مثل نورش مانند چراغدانی است. مراد از چراغدان، محمد صلی الله علیه و آله است.

که در آن، چراغی باشد. منظور از چراغ، من هستم.

در آبگینه‌ای باشد. مقصود از آبگینه، حسن و حسین علیهما السلام هستند.

که آن، گویی ستاره‌ای درخشانده است. او علی بن الحسین علیه السلام است.

که برافروخته می شود از درخت بابرکت. محمد بن علی علیه السلام است.

زیتون، جعفر بن محمد علیه السلام است.

نه شرقی است. موسی بن جعفر علیه السلام می باشد.

و نه غربی، علی بن موسی علیه السلام است.

نزدیک است که روغنش روشنایی بخشد. محمد بن علی علیه السلام است.

و گرچه آتشی به آن نرسیده باشد. علی بن محمد است.

نوری است بر نور. حسن بن علی علیه السلام می باشد.

خدا هدایت کند به نورش هر که را بخواهد. قائم مهدی علیه السلام است.

و خدا برای مردم مثلها می زند و خدا به همه چیز دانا است.

۱. یعنی و برای خدا است نامهای نیک، پس او را به آنها بخوانید. (سوره‌ی اعراف آیه ۱۸۰)

همان چیزی است که مقصود در آیه است.

یک اسم از اسماء خداوند، حاکی است از منتهای غیب الغیوبی و استتار مطلق، و آن اسم مقدّس «هُوَ» است. یک اسم هم حاکی است از کمال ظهور و کمال عنایت و شمول لطف خدا و آن اسم «رَبِّ» است.

این دو اسم در دو نقطه‌ی مقابل یکدیگر است: اسم «هُوَ» و اسم «رَبِّ».

لذا باید خیلی در قرآن دقت کرد.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا^۱

اعظم اسماء الهی «الله» است. بین اسامی پروردگار، اسم جلاله، «الله» است که توحید هم بستگی به این اسم دارد. اگر کسی بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» لَا يَصِيرُ مُسْلِمًا، باید بگوید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، تا مسلمان شود. اگر همه‌ی اسم‌ها را بیاورد غیر از الله، فایده ندارد و مسلمان نمی‌شود.

حالا این چه سرّی است که در توحید، اسم جلاله‌ی «الله» معتبر است و غیر آن اعتبار ندارد؟

اجمالاً عظمت اسم جلاله را از این جا درک کنید که با وجود این عظمت برای اسم جلاله‌ی الله، در سوره‌ی اخلاص آمده:

«قُلْ: هُوَ، اللَّهُ أَحَدٌ».

اوّل «هو» است، بعد می‌رسد به «الله»، زیرا «هو» اسمی است که از «الله» مستترتر است.

بعد به همین مراتب می‌آید تا (در آیات دیگر) می‌رسد به اسم «رَبِّ».

یکی از فضیلتی درس، به نکته‌ی دقیقی ملتفت شده بود و می‌گفت: من در

۱. یعنی آیا تدبّر نمی‌کنند در قرآن یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است. (سوره‌ی محمد صلی الله

قرآن استقصا کرده‌ام هیچ اسمی بیشتر از اسم رَبّ، ذکر نشده است. به هر حال، این کثرتِ اسم «رَبّ» در قرآن، حکمتش این است که آن اسمی که مرحله‌ی ظهور عنایت خداوند است اسم رَبّ است.

رَبُّ الْعَالَمِينَ است. «رَبّ» نسبت به همه جا گفته می‌شود.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ^۱

جهت ظهورش هم این است که جهت پرورشی خدا را نشان می‌دهد و جهت پرورشی پروردگار جهت مخصوصی است.

آن وقت اسم «هو» به قدری غیب الغیوب است که هیچ چیز آن جا نیست، نه اشاره‌ای، نه حدی، نه وصفی، هیچ.

و اسم «رَبّ» به قدری نزدیک است که هر چه هست تربیت او است، همه‌ی عالم، اثر رَبّ و ظهور تربیت رَبّ است. لذا این اسم، اوسع و اظهر اسماء است و اسم مقدّس «هو» اخفای اسماء الهی است.

حالا اعجاز قرآن و روایت را در این جا دقت کنید: در ذیل آیه‌ی وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا حدیث می‌فرماید: نور الرَّبّ، حجة بن الحسن علیه السّلام است و تحقّق این آیه در وقت ظهور امام زمان علیه السّلام است. آن ظهور کامل اسم رَبّ، به نور الرَّبّ، در وقت ظهور است.

در ذیل آیه‌ی مَبَارَكَةٌ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ نیز می‌فرماید: امام زمان علیه السّلام است.

بنابراین امام عصر سلام الله علیه، هم می‌شود نور الرَّبّ و هم می‌شود نوره. این وجود مقدّس، نوری است که هم مضاف است به اسم «هو» و هم مضاف است به اسم «رَبّ» و اضافه‌ی این نور به اسم «هو» و به اسم «رَبّ»، محیر عقول

۱. یعنی ای مردم، پروردگارتان را پرستید، آن که شما را آفریده است. (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱)

است. نه فقط عقل من و شما، بلکه محیر عقول اولیا است.

أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا. در آیه با دقت و تدبیر بنگرید، زمین به این نور روشن می شود. تمام زمین، هر چه و هر که در زمین باشد، أَشْرَقَتْ بِنُورِ رَبِّهَا.^۱

۱. شیخ صدوق، اعلی الله مقامه در جلد دوم کتاب کمال الدین باب سی و سوم، صفحه ۳۴۵، از ابوبصیر روایت نموده که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَيْبَاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ.

قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؟

فَقَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ، هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُوسَى، ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْأِمَاءِ، يَغِيبُ غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ، ثُمَّ يُظْهِرُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَيَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا وَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، وَتُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَلَا تَبْقَى فِي الْأَرْضِ بُسْفَةٌ عُبْدَ فِيهَا غَيْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا عَبْدَ اللَّهِ فِيهَا، وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: سنت های پیامبران علیهم السلام با غیبت هایی که برای آنان واقع شده، در قائم ما به طور کامل و موبه موبه پدید آیند

ابو بصیر گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، قائم شما خاندان کیست؟

حضرت فرمودند: ای ابا بصیر، او پنجمین از فرزندان پسر موسی است، فرزند برترین کنیزان است. به غیبتی غایب گردد که اهل باطل در آن شک کنند، سپس خداوند عزوجل او را ظاهر سازد و بر دستش شرف و غرب زمین را بگشاید و روح الله، عیسی بن مریم علیه السلام (از آسمان) فرود آید و پشت سر آن حضرت نماز گزارد.

و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و در زمین، بقعه ای نماید که در آن غیر خدا پرستش شده باشد مگر آن که (از شرک و بت پرستی، پاک گردد و) خدا در آن عبادت شود و تمام دین برای خدا باشد گرچه مشرکان را ناپسند آید.

در جلد دوم تفسیر عیاشی صفحه ۸۷، حدیث ۵۰، از «ابی المقدم» روایت شده که گوید:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» يَبْقَى أَنْ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقْرَبَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

اما در آیه **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ** جایی است که اوج می‌گیرد، در آیه **وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا** جایی است که تنزل می‌کند و در این آیه، اوج می‌گیرد.

هر دو آیه، درباره‌ی حضرت **حَجَّتْ عَلَيْهِ السَّلَام** است، هم «نور ربّها» و هم «نوره».

کلام خدا قابل قیاس با هیچ کلامی نیست، وقتی می‌فرماید: **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ** باید هر چه در «هُوَ» است پیدا کنیم. وقتی می‌فرماید: **وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا** باید هر چه در «رَبِّ» است بفهمیم.

وقتی امام **عليه السلام** تفسیر می‌کند که این برای ظهور حضرت **حَجَّتْ سَلَام** **اللَّهُ** علیه است نشان می‌دهد که عصر غیبت در **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ** **مَنْ يَشَاءُ** مندرج است و عصر ظهورش در **وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا** مندرج است.

یعنی در عصر ظهور حضرت، همه‌ی شروط الغامی شود، **أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا** چه خار و چه گل همه باید از این نور استفاده کنند. اما در عصر غیبت، این گونه نیست. بلکه **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ** **مَنْ يَشَاءُ**.

در این زمان باید کاری کرد که رمز «**مَنْ يَشَاءُ**» پیدا شود، بعد هم خداوند به این مطلب تکیه کرده و فرموده:

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ.

این مطلب بسیار مهمی است، زیرا در آیات شریفه‌ی قرآن، هر جا خدا برای تفکر و تعقل عمیق، مثل زده است جاهای مخصوصی است. همه جا نیست.

→ حضرت باقر **عليه السلام** درباره‌ی این سخن پروردگارش: «تا دین حق را بر تمام دین‌ها غالب گرداند هر چند مشرکان اکراه داشته باشند» فرمودند: هیچ کس باقی نماند مگر آن که به (حقانیت و رسالت) حضرت محمد **صلی الله علیه و آله** اقرار نماید.

آیات آخر سوره‌ی حشر را بخوانید که می‌فرماید: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.^۱
 آیه‌ی نور را هم بخوانید که می‌فرماید:

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.^۲

بنابراین یکی از مواردی که ضَرْبِ امثال را للناس دارد، در آیات آخر سوره‌ی مبارکه‌ی حشر است که بسیار مهم است و بحث اسماء الهیه می‌باشد، با آن خصوصیتی که آن جا است، و یکی هم در این جا، یعنی در آیه‌ی نور که فرموده: وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ.

بنابراین یَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ مربوط به این زمان است که وقت غیبت است و در این عصر، امام زمان علیه السلام در مرحله‌ی «نوره» است، اما در دوران ظهورش در مرحله‌ی «نور الرب» است.

منشأ این مطالبی که بیان شد قرآن و روایات است، لذا گفتیم باید معارف را تنها

۱. اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم آن را بیمناک و شکاف خورده از ترس خدا می‌دید و

برای مردم این مثل‌ها را می‌زنیم تا شاید بیندیشند (سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۱)

۲. یعنی: خدا نور آسمان‌ها و زمین است، مثل نورش مانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد

که آن چراغ در آبگینه‌ای باشد که آن آبگینه، گویی ستاره‌ای درخشان است که از درخت با برکت

زیتون که نه شرقی و نه غربی است برافروخته شود. روغنش نزدیک است که روشنایی بخشد،

گرچه به آن، آتشی نرسیده باشد. نوری بر نور است، خدا هر که را بخواهد به نورش هدایت

می‌کند و خدا برای مردم، مثل‌ها می‌زند و خدا به همه چیز دانا است. (سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵)

از قرآن و اخبار اتخاذ کرد.

در چنین زمانی که ایام غیبت است و به **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ** اختصاص دارد، با توجه به اینکه «**مَن يَشَاءُ**» خدا خیلی دقت دارد، اگر کسی بخواهد واقعاً از الطاف حضرت حجّت علیه السّلام استفاده کند باید قدری از این عالم، ترخّل پیدا کند. رسیدن به کلمه‌ی «هو» چه قدر عجیب است. رسیدن به کلمه‌ی «نوره» هم همین طور است که در مرتبه‌ی بعد از او است.

لذا است که الآن باب، به کلی منسد نیست و در عین انسداد، مفتوح است. منتهی مفتوح است به یک شرط بسیار مشکل، و آن شرط، همین است که بتواند «**مَن يَشَاءُ**» شود.

وقتی ما کلماتی را که راجع به حضرت حجّت علیه السّلام است نگاه می‌کنیم باید حساب کنیم که رابطه‌ی ما با آن حضرت، هم از نظر معرفت و هم از نظر عمل، چگونه باید باشد.

زیرا مقام او مقامی است که خدا نسبت به او اطلاق کرده: **أَنَّهُ نُورُ الرَّبِّ وَ بَرَّأُوهُ** اطلاق کرده **أَنَّهُ نُورُهُ**. مقام حضرت چنین مقامی است.

روی القابی که برای امام زمان علیه السّلام در روایات آمده با دقت مطالعه کنید. خود این کلمات، نشان دهنده‌ی این است که از چه مصدری صادر شده است.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ.^۱

همه به صیغه‌ی اسم مفعول آمده است و فاعلش معلوم است که کیست.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ.

علمی است که ناصبش خدا است.

۱. سلام بر تو ای پرچم افراشته شده و ای دانش ریخته شده. (یعنی علم او علم رهبری الهی است). زیارت حضرت صاحب الامر علیه السّلام، معروف به زیارت آل یاسین.

وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ.

حضرت حجّت علیه السلام عِلْمُ مَصْبُوب است، نه آن که عالم باشد.^۱ این نشان می دهد که چه جور شده که او سراپا نور است، سراپا ظهور است. پس توجه کنید که موقعیت ما نسبت به امام زمان علیه السلام که چنین وجودی است با این خصوصیات، آن هم در عصر خفاء، چگونه است؟ امر ما دائر بین دو مطلب است، یا باید به کلی بیگانه باشیم، و یا باید کمی آشنایی پیدا کنیم. اما به کلی بیگانگی، که باید گفت یا حَسْرَتْنَا عَلٰی مَا فَرَّطْنَا فِيهَا.^۲ پس کمی آشنایی لازم است و آن آشنایی اندک، خیلی خصوصیت می خواهد. اجمالاً دو مطلب را می گوئیم:

یکی از خصوصیات که برای آشنایی با آن مقام لازم است اِدْمَان ذکر و توجه به آن حضرت است.

یعنی زیاد باید توجه کرد و این یک امری است که اثر قطعی دارد. زیرا مسلم است که اگر شما روح را به یک طرف متوجه کردید ممکن نیست رابطه برقرار نشود. عالم حساب دارد.

وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ.^۳

اگر توجهتان را نسبت به امام عصر سلام الله علیه زیاد کردید خود کثرت توجه، مقابله‌ی روحی را ایجاب می کند. البته با حفظ استعداد و با حفظ ظرفیت و شرایط، چون شرایط، محفوظ است. اما خواه ناخواه اثر قهری دارد و تأکید

۱. یعنی علم او، علم اکتسابی و تحصیلی نیست، بلکه خدا او را علم محض آفریده و دانش آن حضرت، دانش وهبی آسمانی است.

۲. یعنی: افسوس و پشیمانی و حسرت بر آن چه تقصیر نمودیم. (سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۳۱)

۳. یعنی: و هر چیزی نزد خدا، دارای اندازه‌ای است. (سوره‌ی رعد آیه‌ی ۸)

روایات هم روی همین حساب است.

تمام این‌ها برای فضل و عنایت نسبت به ما است، توجه به امام زمان علیه السلام خیلی مؤثر است زیرا قهراً، رابطهای توجهی بین المتوجه و المتوجه الیه، محقق می‌شود و خواه ناخواه، به مرور زمان، زیادتر می‌شود و اثر می‌کند. حتماً باید از امروز، بر این کار، تمرین کنید، یعنی حداقل دو موعِد در شبانه‌روز، یکی صبح و یکی شب، به حضرت بقیة الله علیه السلام توجه کنید. و این‌ها همه، اسرار و خصوصیات دارد.

السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ. وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ. ۱

همه‌ی این‌ها درس است و بیان راه است و معرفت.

یکی هنگام صبح که دستور بعد از سلام نماز صبح، خواندن دعای عهد است. ۲

۱. یعنی: سلام بر تو در شب که (تاریکی) فراگیرد و در روز که روشنایی دهد. (زیارت آل یاسین)

۲. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که هر کس چهل روز، هنگام صبح این دعا را بخواند از یاوران قائم ما باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت از دنیا برود خداوند او را از قبر بیرون آورد تا در خدمت آن حضرت باشد و حق متعال، به هر کلمه، هزار حسنه به او کرامت فرماید و هزار گناهِش را محو گرداند. و آن دعای عهد این است:

اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ، وَ رَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ، وَ رَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، وَ مُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ
وَ الزَّبُورِ، وَ رَبَّ الظِّلِّ وَ الْحَرُورِ، وَ مُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ.
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ، وَ مُلْكِكَ الْقَدِيمِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ.
أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ، وَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَ الْآخِرُونَ،
يَا حَيًّا قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ، وَ يَا حَيًّا بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ، يَا مُخَيِّبَ الْمَوْتَى وَ مُمَيِّتَ الْأَحْيَاءِ، يَا
حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ، عَنْ
جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا، سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا، وَ عَنِّي وَ عَنِ

و یکی هنگام شب، بعد از خواندن نماز مغرب و عشا، تا این که السَّلَامُ عَلَیْكَ فِی اللَّیْلِ إِذَا یَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى محقق شود.

خصوصیت دوم هم عبارت از این است که بالأخره انسان باید کاری انجام دهد و بجنبد و یک تحرک و تحولی در وجودش ایجاد کند. البته مسلم است که به قدر آن تحولی که در وجودش ایجاد کرده، اثر می‌گیرد و قطعاً اثر در این عالم، بی حساب نیست.

→ وَالَّذِیْ مِنَ الصَّلَوَاتِ زِنَةٌ عَرَّشَ اللّٰهِ، وَمِدَادَ کَلِمَاتِهِ، وَمَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَأَخَاطَ بِهِ کِتَابَهُ.
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي، عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَرْوُلُ أَبَدًا.
 اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ، وَالذَّابِقِينَ عَنْهُ، وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ، وَالْمُسْتَجِلِّينَ لِأَمْرِهِ، وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ، وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِزَادَتِهِ، وَالْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ.
 اللَّهُمَّ إِنَّ حَالَ بَيْتِي وَبَيْتِنَا الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا، فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِ مُؤْتَرِرًا كَفَنِي، شَاهِرًا سَيْفِي، مُجَرِّدًا قَنَاتِي، مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي.
 اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ، وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ، وَاكْحُلْ نَاطِرِي بِنَظَرَةٍ مِنِّي إِلَيْهِ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ، وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَأَوْسِعْ مِنْهَجَهُ، وَأَسْلِكْ بِي مَخْرَجَتَهُ، وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ، وَأَشْدُدْ أَرْزَهُ، وَأَعْمِرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ، وَأَخِي بِهِ عِبَادَكَ، فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ، ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ.
 فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّتِكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ، حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَّقَهُ، وَيُحِقِّقَ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ.
 وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ، وَنَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ، وَمُجَدِّدًا لِمَا عَطَلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ، وَمُشِيدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ، وَسُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.
 وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ.
 اللَّهُمَّ وَسِّرْ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَيْتِهِ، وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ، وَارْحَمِ اسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ.
 اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْعُمَّةَ عَن هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ، وَعَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَتَرِيَهُ قَرِيبًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. پس سه مرتبه دست بر ران راست خود می‌زنی و در هر مرتبه می‌گویی: الْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ.

ولی امر

حقّ امام زمان علیه السّلام فوق همه‌ی حرف‌ها است. نه تنها علم‌ها هیچ است بلکه عمل‌ها هم هیچ است. آن چه ما از علم و عمل داریم نه تنها ناقص، بلکه هیچ است. زیرا استعمال کلمه‌ی نقص، در علم و عمل ما غلط است. چون نقص در جایی است که یک مرتبه‌یی از کمال باشد، نه آن جا که همه سرتاپا خرابی است، چرا خراب است؟ برای آن که چیزی ارزشمند و باقی است که عند اللّٰه است، آن چه برای او نیست هیچ قیمت ندارد. اگر علم اوّلین و آخرین باشد، ولی برای خدا نباشد، هیچ است.

حال اگر کسی فکر کند که علم و عملش برای خدا است، یا واقعاً برای خدا باشد، اوّلی خوشا به حالش از راه خیال، دوّمی هم خوشا به حالش از راه واقع. گاه گاهی آدم هزار مقدّمه می‌چیند که علم و عملش برای خدا است، اما در همان مقدّمات، باز خدا را وسیله‌ی خود می‌سازد.

این جا است که روشن می‌شود آن قسمی که شیطان خورد و گفت: به عزّت تو قسم، چه حسابی دارد.

شیطان خیلی ملاً است، از آن ملاًهایی است که شاید هیچ ملاًیی به او نرسد.

چون همه‌ی درس‌ها را حاضر بوده، با همه‌ی استادها بوده و با همه‌ی فکرهای علما هم بوده، لذا خیلی ملاً است و خیلی در حرف زدنش دقیق است.

این است که در مقام گفتگو با خداوند عرض می‌کند: به عزّت تو قسم، این کلمه خیلی عجیب است. چون اگر بگویند: به رحمت تو قسم، خدا عذابش نمی‌کند، زیرا همین که اسم رحمت را آوردی، رحمتش بر غضبش سبقت دارد. اصلاً دین، رحمت است، دین را فراموش نکنید، قرآن آغاز می‌گردد با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، نماز شروع می‌شود با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. چون اساس دین، رحمت است.

امام زمان علیه السلام هم خصوصیت و مزیتی دارد که در آن مزیت، هیچ شریک ندارد الا پیغمبر خاتم، صلی الله علیه و آله و سلم، و آن این است که رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِیْنَ است.

فقط این دو نفر رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِیْنَ هستند، چون رحمت الهیه، به گونه‌ای است که ظهور این رحمت نشده، الا در شخص رسول اعظم و در وصی آخر، حتی برای بقیّه، این لقب و این سیمت نیامده است.

شیطان متوجه است که اگر بگوید به رحمتت قسم، عذاب نمی‌شود و اگر بگوید به عزّتت قسم، کیفری سخت می‌بیند.

لذا در قسم دادن، اگر قاضی اسماء جلال را ضمیمه کند آن سوگند خیلی خطرناک است، ولی اگر قسم به اسماء جمال باشد آن سوگند از جهت اخروی خطر دارد اما در دنیا خطرناک نیست.

قسم خوردن به اسماء جلالیه، خیلی خطر دارد و اهمّ اسماء جلالیه، اسم «عزّت» است.

شیطان گفت: به عزّت تو قسم، گمراه خواهم کرد آنها را بالتّمام الاّ عبّادک

مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ^۱

چه کسی است که بتواند ادعا کند من از عباد الله مخلصین هستم؟
پس کار ما دشوار است، تنها راه نجاتی که هست تو سئل به ذیل عنایت کسانی است که عند الله آبرومند هستند و بزرگ آبرومند منحصر به فرد - که این کلی، ثانی ندارد - در عصر ما وجود مقدس ولی عصر ارواحنا فداه است و مزیتش هم این است که ناسخ تمام ماضی است و برای ما بعد و من بعد، جایی باقی نگذاشته، و به او ختم می شود.

خلاصه، دفتر کمال انسانیت، به این اسم مقدس، مهر زده شده است.
بنابراین اگر ما بخواهیم اثری بگیریم، غیر از این که به اسم آن حضرت، تفوهی بکنیم راهی نداریم، شاید از این جا اثری پیدا شود و الا همه باید از این علم ها و عمل ها مأیوس باشیم که اگر مأیوس نباشیم اول بدبختی است.
البته باید کار کنید، یعنی آخر درجه ی جهاد علمی و عملی را انجام دهید، اما به این ها اعتماد نداشته باشید، مگر از سوی آن حضرت، به تو سئلی، نفسی دمیده شود که ان شاء الله امروز به قسمتی از آن چه از آیات و اخبار استفاده می شود اشاره می کنیم.

درباره ی امام زمان علیه السلام در سلامی که بر آن حضرت است سه جمله است، دو جمله اش را که اصلاً نمی فهمیم، اما در یک جمله اش، ممکن است پرده ی خیلی ظریفی را کمی بفهمیم. آن سه جمله که در مقام تو سئل به حضرت گفته می شود این است:

۱. قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (سوره ی ص، آیه ی ۸۲ و ۸۳) یعنی:

گفت: به عزت سوگند همه ی آنان را گمراه نخواهم کرد مگر بندگان خالصت از میان آن ها.

فَبِحَقِّ مَنْ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ وَأَرْتَضَاكُمْ لِسِرِّهِ وَبِالشَّأْنِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُ. ۱

این سه جمله است. اما آن دو جمله که احدی در عالم نیست که بفهمد قیاسش با خودش است. چون بعد از مَنْ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ. جمله‌ی اولش این است: وَأَرْتَضَاكُمْ لِسِرِّهِ، از آن سرّ، چه کسی خبر دارد؟ هیچ کس خبر ندارد، اگر بنا بود آن سرّ، به دیگران برسد، فقط برای او نبود و اختصاص به آن حضرت نداشت.

جمله‌ی دوّم این است: وَبِالشَّأْنِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ. یعنی و به آن شأنی که برای شما است نزد خدا، بین شما و بین او.

شأنی که عِنْدَ اللَّهِ است باید دانست که عِنْدَ اللَّهِ یعنی چه؟

این مقامی است که جبرئیل، آن جا نیست، میکائیل، آن جا نیست. اسرافیل آن جا نیست. برای شما شأن است نزد خدا، بین شما و بین خدا، اگر ثالثی بود که بین شما و بین خدا نمی شد، پس این جا جایی است که ابراهیم نیست، موسی نیست، عیسی نیست، هیچ یک از انبیا غیر از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیستند. هیچ یک از ملانکه‌ی مقرّبین نیستند، فقط خاتم است و اوصیای خاتم.

عجیب تعبیری است، شأنی که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ، آن هم عِنْدَ اللَّهِ، از فهم این مطلب، دست ما و دست هر که در عالم است کوتاه می‌باشد. به حکم برهان، برهانی که غیر قابل دفع است.

۱. یعنی: «به حقّ آن که شما را به امرش مخصوص گردانید و برای رازش برگزید و به شأن و مقام شما نزد خدا که بین شما و بین او می‌باشد». این جملات در اواخر استغاثه‌ی به حضرت حجّت علیه السلام است که با جمله‌ی سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلُ التَّامُّ شروع می‌شود. (مفاتیح الجنان، فصل هفتم، باب اول)

اما سرّی که بین آنها است و برای آنها است، آن سرّ هم اگر پیش دیگران بود که اختصاصی به آنها نداشت، پس از آن سرّ هم، دست جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ابراهیم و موسی و عیسی کوتاه است. بعد چه می ماند؟ همان صدر عبارت، یعنی جمله ی فَبِحَقِّ مَنِ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ.

این امر، چه امری است؟ دو گونه امر است:

اول: امر تکوین، که در آخر سوره ی یس می فرماید:

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.^۱

این جا مطالبی است که ما آن پرده ی اولش را شاید اندکی بفهمیم، و الا این جا هم غلط است که بگوییم می فهمیم. منزّه است خدایی که خزائنش، بین کاف و نون است.^۲

۱. یعنی: فرمان (و کار خدا) هر گاه چیزی را بخواهد فقط این است که به او گوید موجود باش، ان نیز بلافاصله موجود شود. (سوره ی یس، آیه ی ۸۲)

۲. خزائن یعنی گنجینه ها، جمع خزانه است به معنای گنج خانه و جایی که اموال و نقود را در آن نگاهداری می کنند. (فرهنگ معین)

کاربرد این لغت در مورد خداوند، اشاره به قدرت الهی بر خلق و ایجاد موجودات است. چنانکه راغب در «المفردات» گوید: وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، فإِشَارَةٌ مِنْهُ إِلَيَّ قُدْرَتِهِ تَعَالَى عَلَيَّ مَا يُرِيدُ أَيْجَادَهُ.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که: وقتی حضرت موسی بر بلندای کوه طور قرار گرفت به خداوند عرض کرد: پروردگارا، خزائنت را به من بنمایان.

فَقَالَ: يَا مُوسَى إِنَّمَا خَزَائِنِي إِذَا أَرَدْتُ شَيْئًا أَنْ أَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

خداوند فرمود: ای موسی، خزائن من همان است که هرگاه چیزی را اراده نمودم (که به وجود آید) به او گویم باش، پس او می باشد (و ایجاد می شود). کتاب التوحید، صفحه ی ۱۳۳، باب

القدرة، حدیث ۱۷

وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.^۱

خزائن عبارتند از محمد و آل محمد سلام الله عليهم اجمعين، و این خزائن، بین کاف و نون است.

إِزَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهَيِّطُ إِلَيْكُمْ وَتَصُدُّرُ مِنْ بَيُوتِكُمْ.^۲

تمام این مطالب که مجموعاً حساب شود، یک پرده‌ی خیلی ضعیفی از اول مطلب نشان داده می‌شود که این بزرگواران کسانی هستند که مختص به این امر می‌باشند.

لذا در بیان حضرت رضا علیه السلام درباره‌ی این که امام به چه چیزهایی شناخته می‌شود، حضرت می‌فرمایند: امام به دو چیز شناخته می‌شود: یکی به علم و یکی به اجابت دعوت.

آن «اجابت دعوت»، این «كُنْ فَيَكُونُ» است.

مَنْ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ.

→ بنابراین مراد از کاف و نون، کاف در کلمه‌ی «كُنْ» و نون در کلمه‌ی «فَيَكُونُ» می‌باشد.

محدث عالی مقام شیعه، محمد بن حسن صفار، احادیثی نقل کرده که خزائن خداوند، محمد و

آل محمد عليهم السلام هستند. (بصائر الدرجات، صفحه‌ی ۶۱، حدیث ۳، ۴ و ۷)

علاوه‌ی مجلسی نیز در بحار الانوار، بابی تحت عنوان «أَنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خُزَانُ اللَّهِ عَلَيَّ وَعَلَىٰ عِلْمِي وَ

حَمَلَةُ عَرْشِي» آورده که اخباری در این زمینه نقل کرده است. (بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه‌ی

۱۰۵)

۱. یعنی: چیزی نباشد مگر آن که خزانه‌هایش نزد ما است (ولی) آن را نازل نمی‌کنیم مگر به مقدار معین. (سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱)

۲. یعنی: اراده‌ی پروردگار در تقدیر امورش، به سوی شما (اهلیت) فرود آید و از خانه‌های شما

(برای خلق) صادر شود (اولین زیارت از زیارات مطلقه‌ی امام حسین علیه السلام، مفاتیح

الجنان، محدث قسمی رضوان الله تعالی علیه)

این امر، مختص به این‌ها است، آن اراده‌ای که تخلف از مراد ندارد مهبطش در این قلب است که امشب، شب میلاد او است. این چنین کسی اصلاً فوق بیان است و ما باید از خدا بخواهیم که به وسیله‌ای نظری به ما کند. به هر راهی که خودش میسر سازد تا بتوانیم آن حضرت را بشناسیم و مورد لطف و عنایتش قرار گیریم.

دوم: امر تشریح است، مطلب مهم در جمله‌ی **مَنْ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ** این است که او، هم مختص است به امر تکوین و هم مختص است به امر تشریح. یعنی مفروض الطاعة است.

در آیه‌ی کریمه، **مُلْكَاً عَظِیماً** که به آل ابراهیم داده شده^۱، آن ملک عظیم، تفسیر شده به طاعت مفروضه^۲.

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۴: **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكَاً عَظِیماً.**

یعنی: آیا بر مردم حسد می‌ورزند (مراد از «مردم»، پیامبر و اهلیت معصومش می‌باشند) به خاطر آن چه خدا از فضلش به ایشان داده است. ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به ایشان (یعنی به محمد و آل محمد علیهم‌السلام) ملک عظیم عطا کردیم.

۲. در احادیث انتمی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین «ملک عظیم» به «طاعت مفروضه» تفسیر شده است. اینک دو روایت را یادآور می‌شویم:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكَاً عَظِیماً قَالَ: الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ.
(تفسیر برهان، جلد اول، صفحه‌ی ۳۷۶، حدیث ۶)

امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی این سخن خداوند: «و به ایشان ملک عظیم بخشیدیم» فرمودند: مراد (از ملک عظیم) اطاعت از آنان است که بر مردم واجب می‌باشد.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكَاً عَظِیماً. قَالَ: قَالَ: تَعْلَمُ مُلْكَاً عَظِیماً مَا هُوَ؟ قُلْتُ: أَنْتَ أَعْلَمُ، جَعَلَنِي

طاعت مفروضه‌ای که به این بزرگواران داده شده همان ولایت امر است. لذا به ضرورت مذهب و اجماع علمای خاصه، **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** فقط به معصومین منحصر است و غیر معصوم، ولی امر نیست. این از ضروریات مذهب شیعه است.

حالا اختصاص کجا است؟

آیه را خوب دقت کنید: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ**.

کلمه‌ی **أَطِيعُوا** نسبت به رسول اکرم تکرار شده، به خاطر امتیاز بین خالق و خلق، لکن وجوب اطاعت رسول، وجوب عقلی است، لذا امر **أَطِيعُوا** در این جا، امر مولوی نیست.

اما بین رسول و بین اولی الامر، کلمه‌ی **أَطِيعُوا** تکرار نشده، بلکه عطف به او شده، و معنای عطف به او این است که این اولی الامر، اطاعتش همان اطاعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و ممکن نیست اطاعت اولی الامر، همان اطاعت رسول باشد مگر این که اولی الامر، معصوم باشند.

چرا فخر رازی نفهمیده و مطلب را درک نکرده؟! به خاطر اینکه: **وَيُضِلُّ اللَّهُ**

الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.^۲

→ **اللَّهُ فِدَاكَ**، قال: طاعةُ الإمامِ مفروضةٌ. (همان، صفحه‌ی ۳۷۷، حدیث ۱۸)

ابو بصیر گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: (چه می فرمایید) درباره‌ی این سخن خداوند: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به ایشان ملک عظیم عطا نمودیم». حضرت فرمودند: آیا می دانی ملک عظیم چیست؟ عرض کردم: شما داناتر هستید، خدا مرا فدایت گرداند. حضرت فرمودند: (منظور از ملک عظیم) اطاعت از امام است که واجب می باشد.

۱. یعنی: خدا را اطاعت کنید و پیغمبر را اطاعت نمایید و صاحبان امر خودتان را. (سوره‌ی نساء،

آیه‌ی ۵۹)

۲. یعنی: و خدا ستمکاران را گمراه می کند (و آنها را از لطف خاص و هدایت ویژه‌اش محروم

خود قرآن بس است برای این که وجود ولی امر معصوم را اثبات کند، به قرینه‌ی واو عاطفه بر اطیعوی ارشادی در اطیعوا الرسول.^۱

روایت معتبره‌ای در اصول کافی است به این مضمون که اوصیا واجب الطاعة و مفروض الطاعة هستند و آنان اند کسانی که خدا فرموده است:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و ایشان هستند کسانی که خدا فرموده است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ زَاكِعُونَ.^۲

در این آیه، یک پرده برای فخر رازی، با کور باطنی اش، پیدا شده، ولی این را درک نکرده که مهم‌تر، آیه‌ی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» است.^۳

[روایات زیادی بر این حقیقت دلالت دارند. به طور نمونه، ذکر دو روایت که مرحوم کلینی اعلی الله مقامه نقل کرده کافی است.

→ می‌سازد) و خدا آن چه را بخواهد انجام می‌دهد. (سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۷)

۱. علاوه، ایجاب طاعت به قول مطلق، با وجود خطا و هوی در مطاع، مستلزم مخالفت خداوند متعال است و نتیجه‌اش تناقض در صدر و ذیل آیه‌ی کریمه است.

۲. یعنی: ولی و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسولش می‌باشند و آنان که ایمان آوردند و نماز را به پا می‌دارند و در حال رکوع، زکوة می‌دهند. (سوره‌ی مانده، آیه‌ی ۵۵)

۳. وقتی بیانات استاد به نظرشان رسید، بعد از مطالعه و اجازه‌ی چاپ، مطالبی به این قسمت افزودند که بین [] قرار دادیم و ترجمه‌ی روایات را برای استفاده‌ی عموم در متن آوردیم.

اول : معتبره‌ی ابی الصَّبَّاحِ کِنَانِی :

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عُمَيْرَةَ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ طَاعَتَنَا، لَنَا الْأَنْفَالُ وَلِنَاصِفُو الْمَالِ وَنَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَنَحْنُ الْمُحْسُودُونَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.^۱

ما گروهی هستیم که خداوند عزوجل اطاعت ما را واجب نموده، انفال از آن ما است و برگزیده‌ی از مال، به ما اختصاص دارد. راسخون در علم، ما هستیم و حسد برده‌شدگان، ما هستیم که خداوند فرموده: آیا بر مردم حسد می‌ورزند به واسطه‌ی آن چه خدا از فضل خود به ایشان داده است.

دوم : معتبره‌ی حسین بن ابی العلاء:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَنَا فِي الْأَوْصِيَاءِ أَنَّ طَاعَتَهُمْ مُفْتَرَضَةٌ، قَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ هُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا.^۲

حسین بن ابی العلاء گوید: عقیده و گفتارمان را درباره‌ی اوصیا که اطاعتشان واجب است به امام صادق علیه السلام عرض کردم، حضرت فرمودند:

بله، ایشان‌اند همان کسانی که خدای تعالی فرموده: اطاعت کنید خدا را و اطاعت نمایید رسول و صاحبان امر خودتان را.

۱. اصول کافی، جلد اول، صفحه‌ی ۱۸۶، حدیث ۶

۲. همان، صفحه‌ی ۱۸۷، حدیث ۷

و ایشان هستند همان کسانی که خداوند عزوجل فرموده: ولی شما فقط خدا است و رسول او و آنان که ایمان آورده‌اند.

مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه این روایت را حسن کالصحیح شمرده، از جهت حسین بن ابی العلاء، لکن جلالت قدر او از کلام شیخ طوسی اعلی الله مقامه که می‌فرماید: لَهُ كِتَابٌ يُعَدُّ فِي الْأُصُولِ، و از کلام نجاشی که می‌فرماید: وَكَانَ الْحُسَيْنُ أَوْجَهُهُمْ، روشن است.

ابن قولویه نیز او را از ثقاتی شمرده که روایات «کامل الزیارات» را از آن‌ها نقل کرده است، و عمده این است که محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی، راوی کتاب او هستند و از روایت وی می‌باشند که مشمول قول شیخ در «عده» می‌شوند. این دو حدیث به عنوان نمونه بود. وگرنه سنت قطعیه قائم بر این مطلب است. بنابراین اجمالاً باید گفت کتاباً و سنه و عقلاً و اجماعاً، ولی امر و صاحب طاعت مفروضه، معصوم است. یعنی مغز منزّه از خطا و قلب مقدّس از هوی، و این منصب امروز مختص است به خاتم المعصومین حضرت حجّه بن الحسن العسکری، ارواحنا فداه!:

نتیجه این است که خداوند، امر امام معصوم را امر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده، امر پیامبر هم که امر خود خدا می‌باشد، پس فَبِحَقِّ مَنْ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ، مقام اختصاص امر الاهی است.

بنابراین از جهت تکوین، دارای مقام «كُنْ فَيَكُونِي» است، از جهت تشریح هم دارای «فرض طاعت الهی» است. به عبارت دیگر: در عالم وجود، عقلاً و نقلاً نیست الا یک مولای بالذات، و او ذات مقدّس حق سبحانه و تعالی است و یک مولای بالعرض، که او امروز، ولی عصر حضرت حجّه بن الحسن ارواحنا فداه می‌باشد.

وقتی این مطالب را با دقت محاسبه کنید معلوم می شود که چرا عیسی بن مریم باید به آن حضرت اقتدا کند.

وقتی حضرت بقیة الله ارواحنا فداه ظاهر شوند تمام حقیقت دین باید بروز کند و اثر، ظاهر گردد.

اقتدای عیسی به امام زمان علیه السلام قضیه ای است که جملگی بر آن اند، به ضرورت تمام رجال عامه، وقتی حضرت مهدی سلام الله علیه ظهور فرماید و عیسی نازل شود به آن حضرت اقتدا می کند. گفتگو هم اول در می گیرد و این گفتگو، خود برای روشن شدن مطلب است.

حضرت حجّت علیه السلام به عیسی می فرمایند: جلو به ایست، اما عیسی می گوید: شما باید جلو به ایستی، چون افضل هستی و افضل باید امام باشد، اما من نسبت به شما مفضولم.

این امامت و مأموریت و تقدیم عیسی، حضرت مهدی علیه السلام را به عنوان این که شما افضل هستی یعنی چه؟

معنای ایستادن عیسی پشت سر امام زمان ارواحنا فداه ایستادن یک مشت گوشت و پوست و استخوان که نیست، بلکه ایستادن «احیاء موتی» است، ایستادن «ابراء اكمه» است، ایستادن «ابراء ابرص» است، ایستادن «خلق طیر» است.
 وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُسَبِّرُهُ
 الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي ۗ

۱. یعنی: و هنگامی که به اجازهی من، از گل، مانند صورت پرنده می ساختی سپس در آن می دمیدی، پس پرنده ای می شد به اجازهی من. و کور مادرزاد و (شخص مبتلا به بیماری) پسر را شفای دادی به اجازهی من، و هنگامی که مردگان را به اجازهی من (زنده می کردی و) بیرون می آوردی. (سوره ی مائده، آیه ۱۱۰)

چنین بزرگواری امروز امام زمان ما است و ذخیره است برای آن روزی که بیاید. اما در این آمدن، غوغایی است.

مطلب مهم این است که این قضیه، غیر از قضایای سابقین است، لذا اگر به روایات مراجعه کنید می بینید که پیامبران هم غیبت داشته اند لکن هیچ غیبتی به این غیبت نمی رسد و در این غیبت چنان باید مردم امتحان شوند که می فرماید:

أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ^۱.

روایات وارده در ذیل این آیه راجع به غیبت ولی عصر علیه السلام و درباره‌ی آزمایش مردم در این غیبت است.^۲

اگر در این آزمایش ما بتوانیم در دفتر بمائیم مهم است و اهم تمام مطالب، کوشش کردن همه است برای موفق شدن در این امتحان.

مسئولیت همه‌ی شما سنگین است، آن قدر خطر بزرگ است و خدا چنان

۱. یعنی: آیا مردم پنداشتند که وا گذاشته می شوند که بگویند ایمان آوردیم و آزموده و امتحان نشوند؟ (سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۲)

۲. یکی از این روایات، حدیثی است که محمد بن ابی نصر از حضرت رضا علیه السلام این گونه نقل کرده است:

لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تُمَيِّزُوا وَتُسَحِّصُوا وَلَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ، ثُمَّ قَرَأَ: أَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. (تفسیر نورالثقلین، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۵۰، حدیث ۱۲)

آن چه به سویش کردن می کشید (و در انتظارش به سر می برید یعنی ظهور قائم آل محمد) فرا نرسد تا آن که (خوب و بد) از یکدیگر جدا گردید و امتحان شوید، و جز کمی از شما باقی نماند، سپس حضرت رضا علیه السلام این آیه را قرائت نمودند:

أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ.

امتحانی خواهد کرد که اکثر معتقدین به حضرت از این عقیده برمی گردند.^۱

۱. شیخ صدوق اعلی الله مقامه از «صقر ابن ابی ذئب» نقل کرده که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرُّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيٌّ، أَمْرُهُ أَمْرِي وَقَوْلُهُ قَوْلِي وَطَاعَتُهُ طَاعَتِي، وَالْإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ، أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَقَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَطَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ، ثُمَّ سَكَتَ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ؟ فَبَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً، ثُمَّ قَالَ إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرِ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سُمِّيَ الْقَائِمَ؟

قَالَ: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَازْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: وَلِمَ سُمِّيَ الْمُنْتَظَرُ؟

قَالَ: لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَيَامُهَا وَتَطُولُ أَمْدُهَا. فَيَنْتَظَرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ وَيُنْكِرُهُ الْمُرْتَابُونَ وَيَسْتَهْزِئُونَ بِذِكْرِهِ الْجَاهِدُونَ وَيَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ، وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمُسْتَعْجِلُونَ وَيَنْجُو فِيهَا الْمُسَلِّمُونَ.

(كمال الدین، جلد دوم، باب ۳۶، صفحه ۲۷۸، حدیث ۳)

از امام جواد علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

امام بعد از من، پسر من علی است، فرمان او فرمان من و سخن او سخن من و اطاعت از وی، اطاعت از من است، و امام پس از او، پسرش حسن است، فرمان او فرمان پدرش و سخن او سخن پدرش و اطاعت از او اطاعت از پدرش می باشد.

سپس (امام جواد علیه السلام) سکوت نمودند. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، آیا امام بعد از حسن چه کسی است؟

آن بزرگوار به شدت گریستند آن گاه فرمودند: بعد از حسن فرزندش قائم به حق (امام) منتظر است. عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، چرا قائم نامیده شده است؟

فرمودند: زیرا او پس از آن که یادش از بین رفته و اکثر معتقدان به امامتش، مرتد شده اند قیام کند. پرسیدم: چرا منتظر نامیده شده است؟

امام فرمودند: زیرا روزگار غیبتش زیاد باشد و مدتش به درازا کشد. پس مخلصان، در انتظار ظهورش به سر برند و شکاکان، انکارش نمایند و منکران، یادش را استهزا کنند و وقت گذاران و

شدت امتحان به جایی می‌رسد که امام ششم فرمود: در آخر الزمان، شکسته می‌شوید، اما چه جور شکسته شدنی؟ گاهی شیشه می‌شکند گاهی سفال می‌شکند. اگر شیشه شکست می‌توان دوباره شیشه را آب کرد و به صورت اول برگرداند، ولی در امتحان آخر الزمان شما می‌شکنید مثل شکسته شدن سفال، یعنی دیگر برنمی‌گردید.^۱ خطر این جا است، آیا ما خواهیم ماند یا نخواهیم ماند؟!

→ تعیین کنندگان وقت ظهورش، دروغ‌گو باشند و عجله‌کنندگان در دوران غیبتش، هلاک شوند و تسلیم شوندگان در آن، نجات یابند.

علامه‌ی مجلسی رضوان الله تعالی علیه در جلد پنجاه و یکم کتاب بحار الانوار صفحه‌ی ۲۲۰ حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که قسمتی از آن درباره‌ی شباهت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه به عیسی علیه السلام از نظر غیبت، چنین است:

وَأَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ وَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْأُمَّةَ تُنَكِّرُهَا [إِطْوَالِهَا] فَمِنْ قَائِلٍ بِغَيْرِ هُدًى بِأَنَّهُ لَمْ يُولَدْ، وَقَائِلٍ يَقُولُ: إِنَّهُ وُلِدَ وَمَاتَ، وَقَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ: إِنَّ حَادِيَ عَشْرًا كَانَ عَقِيبًا، وَقَائِلٍ يَمُرِّقُ بِقَوْلِهِ: إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَالِثِ عَشَرَ قَضَاعِدًا، وَقَائِلٍ يَعْصِي اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ: إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْطَلِقُ فِي هَيْكَلٍ غَيْرِهِ.

و اما درباره‌ی غیبت عیسی علیه السلام، یهودیان و مسیحیان همداستان شدند بر این که او کشته شده، ولی خداوند عزوجل آنان را تکذیب نمود و فرمود: «و او را نکشتند و به دار نیاویختند لکن بر آنان مشتبه شد». غیبت حضرت قائم علیه السلام نیز همین گونه است زیرا این امت به خاطر طول غیبتش آن را انکار کنند. پس گوینده‌ای هدایت نیافته، از روی گمراهی گوید که او متولد نشده و دیگری گوید که او متولد شده و از دنیا رفته و گوینده‌ای کفر می‌ورزد چون گوید یازدهمین (امام) ما فرزندی نداشته و گوینده‌ای دیگر با این کلام از دین خارج شود که گوید تعداد ائمه، سیزده نفر یا بیشتر بوده است و گوینده‌ای دیگر خدا را عصیان و نافرمانی کند به این که گوید روح امام قائم در پیکر شخص دیگری سخن می‌گوید.

۱. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

مشکل این جا است.

روایت دیگر عجیب تر است، در این حدیث دارد: چنان امتحان خواهم کرد که آن‌هایی که مو را دو نیم می‌کنند و مو را می‌شکافند در این آزمایش، پیروز نمی‌شوند.^۱ شدت امتحان به جایی می‌رسد که به یکی از اصحابش فرمود: آیا دست کشیده‌ای به قناد، یعنی به درخت پر خار که از بالا دست بکشی تا به پایین؟ در آخر الزمان، بر دین ماندن، این چنین سخت و دشوار است.^۲

→ وَاللَّهِ لَتَكْسُرَنَّ تَكْسُرَ الزُّجَاجِ وَإِنَّ الزُّجَاجَ لِيُعَادُ فَيَعُودُ [كَمَا كَانَ] وَاللَّهِ لَتَكْسُرَنَّ تَكْسُرَ الْفَخَّارِ فَإِنَّ الْفَخَّارَ لَيَتَكْسَرُ فَلَا يَعُودُ كَمَا كَانَ [وَأ] وَاللَّهِ لَتَغْرُبُلَنَّ [وَأ] وَاللَّهِ لَتَمَيِّزَنَّ [وَأ] وَاللَّهِ لَتُمَحَّصَنَّ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَقْلُّ وَصَغَرَ كَفُّهُ. (غیبت نعمانی، باب ۱۲، صفحه‌ی ۲۰۷، حدیث ۱۳)

سوگند به خدا، شکسته می‌شوید مانند شکسته شدن شیشه، البته شیشه (پس از شکسته شدن، می‌تواند ذوب شود و) به صورت اول درآید. قسم به خدا، شما شکسته شوید مانند شکسته شدن سفال، و سفال هرگز به صورت نخست برنگردد. به خدا سوگند، حتماً غربال خواهید شد، و به خدا سوگند که (خوب و بدتان) از یکدیگر جدا شوید و به خدا قسم، امتحان خواهید شد تا آن که جز افراد کمی از شما باقی نماند. آن گاه حضرت کف دست خود را (به عنوان ناچیز شمردن مردم) برکرداند.

۱. حضرت باقر العلوم علیه السلام در ضمن حدیثی فرمودند:

إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَوَلِيَجَةِ حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَةَ [بِشَعْرَتَيْنِ] حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا. (همان، صفحه‌ی ۲۰۲، حدیث ۳)

ناگزیر فتنه‌ای پیش آید که همه‌ی دوستان و نزدیکان در آن فتنه، سقوط کنند، حتی افراد (دقیق و ریزبین که) مو را می‌شکافند و دو نیم می‌کنند ساقط شوند، تا آن که جز ما و شیعیان ما کسی باقی نماند.

۲. از حضرت صادق علیه السلام در کتاب کمال الدین، باب ۳۳ صفحه‌ی ۳۴۶ حدیث ۳۴ روایت شده که فرمودند:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةَ الشَّمْسِ فِيهَا بَدِينُهُ كَالْخَارِطِ لِلْقَنَادِ ثُمَّ قَالَ هَكَذَا بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ [إِنَّ]

این امتحان برای همه است. برای جمیع طبقات، و هر طبقه‌ای که بالاتر است امتحانش شدیدتر و لغزشش سخت‌تر است. به همین جهت، در این زمان، خطر برای من و شما از همه بیشتر است و خطر مهم این است که دست ما از آستان پربرکت مولایمان کوتاه شود.

آیا علم می‌تواند راه باشد برای راه یافتن به این آستان؟ ما که به این علوم اعتمادی نداریم، آیا اعمال، راه است؟ ما که به این اعمال اعتمادی نداریم.

ما یک شبانه‌روز عمر خود را حساب می‌کنیم، در این شبانه‌روز چه کرده‌ایم؟ عمل ما چه بوده است؟ نهایت درجه این است که درس خوانده‌ایم، اما درس خوانده‌ایم برای چه؟ آیا درس خوانده‌ایم برای این که ملاً بشویم؟ آیا درس خوانده‌ایم برای این که مقام پیدا کنیم و مرتبه‌ای به دست آوریم و مردم دور ما جمع شوند؟

این‌ها که اصلاً مورد بحث نیست، تازه اگر درس خوانده باشیم که عالم شویم، باز اول بت پرستی است، بت پرستیده‌ایم نه خدا را، پس عمری است که ما بت پرست بوده‌ایم، آیا درس خوانده‌ایم که عالم شویم و نظر در همین جا ماند؟ یا عالم شویم چون خدا عالم را دوست دارد؟

از این مرتبه گذشتن، که عالم شویم چون خدا عالم را دوست دارد، خیلی دشوار است. زیرا معنایش این است که من درس می‌خوانم چون خدا دوست دارد و

→ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدُكَ وَيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ.

برای صاحب این امر غیبتی پدید آید که دیندار در آن زمان، مانند کسی است که دستش را بر روی شاخه‌ی درخت خار بکشد سپس با اشاره‌ی دستش فرمود این چنین.

آن‌گاه فرمود: صاحب الامر دارای غیبتی است، پس باید هر بنده‌ی پارسایی و تقوی پیشه کند و به دین خود تمسک نماید.

تمام مناط، دوستی او است. لذا اگر امروز، دوستی او در بدترین شغل باشد باید چنان باشم که از تمام این مشاغل دست بردارم و به آن پردازم، آیا چنین شده‌ام؟! این است که از خطر گذشتن، خیلی مشکل است. تنها راه مهم عبارت از این است که چند کار را فراموش نکنید:

اول: زیاد خدا را یاد کنید و پیوسته به یاد خدا باشید، ذکر خدا خیلی مهم است، البته ذکر خدا خیلی هم مشکل است. لکن شروعش آهسته آهسته و قدم به قدم، انسان را به خدا متوجه می‌کند و اگر خواستید خدا را ذکر کنید خدا را به چیزی یاد کنید که در قرآن باشد. زیرا با این عمل، دو کار کرده‌اید. هم ذکر خدا کرده‌اید و هم قرآن خوانده‌اید.

آیاتی را بخوانید که آن آیات، ذکر خدا است:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۱.

این آیات را بخوانید و در هر بندی هم مطلب را با دقت بگیرید:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ

ببینید که مالک ملک است، انسان یک چرت می‌زند هیچی ندارد، چنان‌که ما با

۱. یعنی: بگو خدایا، ای صاحب حکومت، به هر که بخواهی سلطنت و حکومت می‌دهی و از هر که بخواهی می‌ستانی و به هر که بخواهی عزت دهی و هر که را بخواهی ذلیل گردانی. خیر در دست تو است که تو بر هر چیزی توانایی. شب را در روز داخل می‌کنی و روز را در شب وارد می‌گردانی و زنده را از مرده بیرون آوری و مرده را از زنده. و به هر که بخواهی بی‌شمار و بدون حساب روزی می‌بخشی. (سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۶ و ۲۷).

یک چرت زدن هر چه داریم می رود تمام عالم چنین است.
این آیات را بخوانید، مرتب تمرین کنید، پیوسته توجه نمایید، هم ذکر خدا شده و هم تلاوت قرآن، این یک راه اساسی است.

دوم: هر روز صبح و شب، نه تنها صبح و نه فقط شب، بلکه از این تاریخ به بعد، هم صبح و هم شب، یک توسل مختصر به خود امام عصر علیه السلام داشته باشید تا از آن حضرت کمکی برسد و نظری شود.

سوم: راه یافتن به خدا خیلی مشکل است و برای ما آلوده‌ها، میسر نیست مگر آن حضرت کاری کند.

راه به سوی ولی عصر ارواحنا فداه هم خیلی دشوار است و به آن بزرگوار نیز دست رسیدن، آسان نیست.

راه آسان، فقط امام حسین علیه السلام است یعنی برای راه‌یابی به پیشگاه حضرت بقیة الله باید همه روزه، بدون آن که ترک شود، زیارت عاشورا بخوانید، منتهی چون شما اهل علم هستید (و اوقاتتان باید به درس و بحث و کارهای علمی بگذرد) و مطلب مهم برای شما تحصیل علم است، با یک لعن و یک سلام هم از شما می‌پذیرند.

زیارت عاشورا را بخوانید و به روح مقدس مادر امام عصر، حضرت زهرا سلام الله علیها نثار کنید و به این وسیله از طریق رحمت و اسعه‌ی الهیه و باب نجات امت و کسی که دل امام زمان علیه السلام متوجه او است و ولی خون او است راهی به حضرت حجت پیدا کنید.

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا^۱

۱. یعنی: و هر که مظلوم کشته شود برای وارث او سلطه و قدرتی (بر قاتل) قرار دادیم. (سوره‌ی

آن ولی دم، همیشه متوجه به آن دم است، زیارت عاشورا را بخوانید و سعی کنید یک حال رقتی در شما پیدا شود ولو به قدری که اشکی بریزد، چشمی تر شود و دل بسوزد.

در این کلمات زیارت عاشورا تأمل و دقت کنید و وقتی می خوانید:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَعَلَى
جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ
السَّمَوَاتِ^۱

دو سه مطلب به نظرتان بیاید که یک حال رقتی پیدا شود:

آن لحظه را هرگز فراموش نکنید که وقتی حضرت زینب کنار بدن سید
الشهداء علیه السلام آمد گفت:

يَا بِي الْمُهْمُومِ حَتَّى قَضَى، يَا بِي الْعَطْشَانَ حَتَّى مَضَى.^۲

۱. یعنی: ای ابا عبدالله، تعزیت، بس بزرگ و مصیبت بر ما و تمام اهل اسما... بسیار عظیم و

سخت است و نیز مصیبت در آسمانها بر جمیع آسمانیان، بسی بزرگ و گران باشد.

۲. عالم ربانی، سید بن طاووس، قدس سره چنین روایت نموده است.

فوالله لا انسى زينب بنت علي عليه السلام وهي تندب الحسين وتنادي بصوت حزين وقلب كئيب:
وامحمداه، صلى عليك مليك السماء، هذا حسين بالعراء، مرمل بالدماء، مقطع الاعضاء، واثكلاه،
وبناتك سبايا.

الى الله المشتكى والى محمد المصطفى والى على المرتضى والى فاطمة الزهراء والى حمزة
سيد الشهداء، وامحمداه، وهذا حسين بالعراء، تسقى عليه ريح الصبا، قنيل اولاد البغايا، واحزنناه
واكرباه، عليك يا ابا عبدالله اليوم مات جدى رسول الله، يا اصحاب محمد، هؤلاء، ذرية المصطفى
يساقون سوق السبايا.

وفى بعض الروايات: وامحمداه، بناتك سبايا، وذريتك مقتلة، تسقى عليهم ريح الصبا، وهذا

→ حسین محزوز الرأس من القفا، مسلوب العمامة والرداء، بابی من أضحى عسكره فی يوم الاثنين نهبا، بابی من فسطاطه مقطع العری، بابی من لا عائب فیرتجى، ولا جریح فیداوی، بابی من نفسی له الفداء، بابی المهموم حتى قضی، بابی العطشان حتى مضى، بابی من یقطر شیبه بالدماء، بابی من جدّه رسول اله السّما، بابی من هو سبط نبی الهدی، بابی محمّد المصطفی، بابی علی المرتضی، بابی خدیجة الكبرى، بابی فاطمة الزهراء سیدة النساء، بابی من ردّت علیه الشمس حتى صلی.

قال الراوی : فابکت والله کلّ عدوّ و صدیق. (المهوف علی قتلی الطفوف، صفحہ ۱۸۰ و ۱۸۱) سوگند به خدا. هرگز از یاد نمی برم (آن حالت) زینب. دخت علی علیه السلام را وقتی که با ناله های جانگداز بر برادرش حسین ندبه کرد و با صدایی اندوهناک و قلبی غمناک ندا برداشت که وامحمداه، سلطان آسمان بر تو درود فرستد. این کشته، حسین تو است که به خون آغشته و اعضایش قطعه قطعه شده، این ها دختران تو هستند که اسیر گشته اند، به سوی خدا و به سوی محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه ی زهرا و حمزه ی سیدالشهدا (از این مصیبت جانگداز) شکایت می کنم.

وامحمداه، این حسین تو است که پیکرش روی خاک افتاده و باد صبا بر او غبار می پاشد و به دست زنازادگان و اولاد تجاوزگران کشته شده.
یا حزناه، یا کرباه.

گویا امروز جدم رسول خدا وفات یافته.

ای اصحاب پیغمبر، این ها فرزندان مصطفی و ذریه ی پیامبرند که آن ها را مانند اسیران می برند. در برخی از روایات وارد شده (که زینب ناله می کرد و می گفت) یا محمداه، دخترانت اسیر شدند و فرزندان کشته شدند.

باد صبا بر پیکرهایشان خاک و غبار می پاشد.

و این حسین تو است که سرش را از قفا بریده اند، عمامه و ردای او را ربوده اند.

پدرم فدای آن که لشکرش را در روز دوشنبه، غارت کردند.

پدرم فدای آن که سراپرده و خیمه اش را از هم گسیختند.

و باز با توجه و اخلاص بگویند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْنَا مِنْ سَلَامِ اللَّهِ
أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَيَقَى اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَيَّ
الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.^۱

آن چه از ما برمی آید همین است، و به آن چه گفتم امیدوار باشید. به چیزهای
دیگر امیدی نداشته باشید. اما همه به این زیارت عاشورا امیدوار باشید.^۲ به این

→ پدرم فدای آن مسافری که به سفری نرفت که امید برگشتش باشد و مجروحی نیست که زخم و
جراحش درمان پذیرد.

پدرم فدای آن که جانم فدای اوست.

پدرم فدای آن که پر غم و اندوه بود تا از دنیا رفت.

پدرم فدای آن که عطشان و تشنه لب بود تا به شهادت رسید.

پدرم فدای آن که از محاسنش خون می چکید.

پدرم فدای آن که جدش، فرستاده‌ی معبود آسمان است.

پدرم فدای آن که فرزند پیغمبر هدایت است.

پدرم فدای محمد مصطفی و علی مرتضی و خدیجه کبری و برترین بانوان، فاطمه‌ی زهرا، پدرم
فدای آن که خورشید برایش بازگردانده شد تا نماز خواند.

راوی گویند: به خدا قسم (آن خواهر مصیبت زده چنان ناله کرد که) دوست و دشمن را گریان
نمود.

۱. سلام بر تو ای اباعبدالله و بر ارواحی که در حریم تو قرار گرفتند (و در حائرت مدفون شدند).

سلام خدا تا ابد برای همیشه از من بر تو باد، مادامی که من هستم و تا وقتی که شب و روز باقی
است، و خدا این زیارت را آخرین عهد من با شما قرار ندهد (بلکه مرا مکرر به زیارت حضرتت
موفق گرداند). سلام بر حسین و بر علی بن الحسین و بر فرزندان حسین و بر اصحاب حسین.

۲. پیرامون اهمیت زیارت عاشورا و آثار مهم آن، اخبار فراوان و قضایای عجیبی نقل شده است،
خصوصاً از ساحت اقدس حضرت صاحب الزمان علیه السلام به خواندن آن امر شده و کسانی که

→ به این زیارت، مداومت داشته‌اند هم اثرات عمیق روحی و معنوی و هم تأثیر سریع در رسیدن به حوائجشان دیده‌اند.

عالم ربّانی مرحوم حاج میرزا حسین نوری قدس سرّه در صفحه‌ی ۴۰۰ کتاب نجم الثاقب، حکایت هفتادم، ماجرای تشرّفی را نقل کرده که بیان‌گر ارزش خاصّ زیارت عاشورا است. حکایت آن تشرّف با اندک تغییری در عبارات، چنین است:

«جناب مستطاب زاهد پرهیزکار، سید احمد فرزند سید هاشم بن سید حسن رشتی موسوی، ساکن رشت، آیده الله، تقریباً در هفده سال قبل به نجف اشرف مشرف شد و با عالم ربّانی و فاضل صمدانی، شیخ علی رشتی، طاب ثراه، به منزل حقیر آمدند، چون برخاستند شیخ شایستگی و پرهیزکاری سید را خاطر نشان ساخت و فرمود که قضیه‌ی عجیبه‌ای دارد. اما در آن وقت مجال بیان نبود.

پس از چند روز که با شیخ ملاقات شد، فرمود سید رفت و ماجرای او را با خلاصه‌ای از حالاتش نقل کرد.

از این که نتوانسته بودم این حکایت را از زبان خود سید بشنوم بسیار تأسف خوردم، گرچه مقام شیخ، رحمه الله، اجلّ از آن بود که احتمال اندکی خلاف در نقلش برود.

از آن سال تا چند ماه قبل این مطلب در خاطر من بود تا در ماه جمادی الآخر این سال، از نجف اشرف برگشتم و در کاظمین، همان سید را ملاقات کردم که از سامره مراجعت کرده و عازم عجم بود، پس شرح حال او را چنان که شنیده بودم پرسیدم و از جمله، همان قضیه‌ی معهوده، همه را مطابق آن چه از شیخ شنیده بودم نقل کرد و آن ماجرا چنین است که گفت:

در سال هزار و دویست و هشتاد، به قصد حجّ بیت الله الحرام، از شهر رشت به تبریز رفتم و در خانه‌ی حاج صفرعلی، تاجر معروف تبریزی، منزل نمودم. چون قافله نبود متحیر ماندم تا آن که حاج جبّار جلو دار سیده‌ی اصفهانی، بار برداشت برای حرکت به طرف «طربوذن».

من به تنهایی از او مرکبی کرایه کردم و راه افتادم، وقتی به منزل اول رسیدم، سه نفر دیگر به تحریص حاج صفرعلی به من پیوستند، آن سه نفر عبارت بودند از:

حاج ملا باقر تبریزی و حاج سید حسین تاجر تبریزی و شخصی به نام حاج علی که خدمت می‌کرد.

→ پس به اتفاق روانه شدیم تا رسیدیم به «ارزنة الروم» و از آن جا عازم طر بودن شدیم. در یکی از منازل بین این دو شهر، حاج جنار جلو دار نزد ما آمد و گفت: این منزل که در پیش داریم خطرناک است، قدری زودتر حرکت کنید که همراه قافله باشید. چون در سایر منازل، غالباً با فاصله، پشت سر قافله می رفتیم، از این رو تقریباً دو ساعت و نیم یا سه ساعت قبل از صبح به اتفاق حرکت کردیم. به قدر نیم فرسخ یا سه چهارم فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک شد و برف باریدن گرفت، به طوری که هر یک از رفقا، سر خود را پوشانیده و تند راندند. من هر چه کوشیدم که با آنها بروم ممکن نشد، تا این که آنها رفتند و من تنها ماندم. به ناچار از اسب پیاده شده، در کنار راه نشستم و به شدت پریشان خاطر و مضطرب بودم، چون تقریباً ششصد تومان برای مخارج سفر به همراه داشتم. پس از قدری اندیشه و درنگ، تصمیم گرفتم در همان جا بمانم تا فجر طالع شود، سپس به همان منزلی که از آن بیرون آمده بودیم مراجعت کنم و از آن جا چند نفر محافظ به همراه برداشته به قافله ملحق شوم. در آن حال، مقابل خود باغی دیدم و در آن باغ، باغبانی را مشاهده کردم که در دستش بیلی داشت و بر درختان می زد تا برف از آنها بریزد. آن گاه پیش آمد و به فاصله ی کمی ایستاد و فرمود: تو کیستی؟ عرض کردم: رفتایم رفتند و من مانده ام، راه را نمی دانم، گم کرده ام. به زبان فارسی فرمود: نافلة بخوان تا راه را پیدا کنی. من به خواندن نماز نافلة مشغول شدم، پس از فراغت از تهجد، باز آمد و فرمود: نرفتی؟ گفتم: واللّه راه را نمی دانم. فرمود: جامعه بخوان. من زیارت جامعه را حفظ نداشتم و تاکنون هم حفظ ندارم، با آن که مکرراً به زیارت عتبات مشرف شده ام، اما در آن هنگام از جا برخاستم و تمام زیارت جامعه را از حفظ خواندم. بار دیگر نمایان شد و فرمود: نرفتی؟ هنوز هستی؟

→ مرا بی اختیار گریه گرفت، گفتم: هشتم، راه را نمی دانم.

فرمود: عاشورا بخوان، زیارت عاشورا را نیز حفظ نداشتی و تاکنون هم حفظ ندارم، ولی در آن هنگام برخاستم و از حفظ، مشغول خواندن زیارت عاشورا شدم، تا آن که تمام لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم، دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی؟ هستی؟

گفتم: نه، تا صبح این جا هستم.

فرمود: اکنون من تو را به قافله می رسانم، سپس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و آمد.

فرمود: به ردیف من بر الاغ من سوار شو، سوار شدم. آن گاه عنان اسب خود را کشیدم، جلو نیامد و حرکت نکرد.

فرمود: جلو اسب را به من بده، من مهار اسب را به او دادم، سپس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت و به راه افتاد، اما اسب در نهایت فرمانبرداری، اطاعت و متابعت کرد. پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود:

«شما چرا نافلة نمی خوانید؟ نافلة، نافلة، نافلة»

و باز فرمود:

«شما چرا عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا».

و بعد فرمود:

«شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه».

و در هنگام طی مسافت، به نحو استداره (یعنی دایره مانند) سیر می نمود، یک دفعه برگشت و فرمود: آن است رفقای شما.

(دیدم رفقا) کنار نهر آبی فرود آمده، مشغول وضو برای خواندن نماز صبح هستند.

من از الاغ پایین آمدم که سوار اسب خود شوم، اما نتوانستم.

پس آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو برد، آن گاه مرا سوار نمود و سر اسب را به طرف رفقایم برگرداند.

در آن لحظه، به فکر افتادم که این شخص که بود که به زبان فارسی حرف می زد، حال آن که در آن

→ حدود، زبانی جز زبان ترکی و غالباً مذهبی غیر از مسیحی نبود، و در اندیشه شدم که چه گونه این آقا، به این سرعت مرا به رفقایم رسانید.

اما تا سرم را به عقب برگرداندم و نظر کردم، احدی را ندیدم و آثاری از آن شخص پیدا نکردم، پس به رفقای خود ملحق شدم.»

محدث نوری رضوان الله تعالی علیه پس از نقل ماجرا، چند سطر دربارهی فضیلت نافله‌ی شب و اهمیت زیارت جامعه نوشته سپس پیرامون زیارت عاشورا گوید:

اما زیارت عاشورا، پس در فضل و مقام آن همان بس که از سنخ سایر زیارات نیست که به ظاهر، از انشاء و املائی معصومی باشد (هر چند که از قلوب مطهره‌ی ایشان، چیزی جز آن چه از عالم بالا به آنجا رسد بیرون نیاید) بلکه از سنخ احادیث قدسیه است که به همین ترتیب از زیارت و لعن و سلام و دعا، از حضرت احدیت، جلّت عظمت، به جبرئیل امین و از او به خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و به حسب تجربه، مداومت به آن، در چهل روز یا کمتر، در قضای حاجات و نیل مقاصد و دفع دشمنان، بی نظیر است و لکن احسن فوایدش که از مواظبت آن به دست آمده، فایده‌ای است که در کتاب دارالسلام ذکر کردم و خلاصه‌اش این است که ثقه‌ی صالح متقی، حاجی ملا حسن یزدی، که از نیکان مجاورین نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت می‌باشد، نقل کرد از ثقه‌ی امین، حاج محمد علی یزدی که مرد فاضل صالحی بود در یزد و دائماً مشغول اصلاح امر آخرت خود بود و شب‌ها در مقبره‌ای خارج یزد، که در آن جماعتی از صلحا مدفونند و معروف است به مزار، به سر می‌برد.

او همسایه‌ای داشت که از کودکی با هم بزرگ شده و نزد یک معلم می‌رفتند تا آن که بزرگ شد و شغل عشاری (گمرک‌چی) پیش گرفت، تا آن که مُرد و او را در همان مقبره، نزدیک محلی که آن مرد صالح بیتوته می‌کرد دفن کردند.

پس او را بعد از گذشتن کمتر از یک ماه در خواب دید که در هیئت نیکو (و وضع خوبی) است. آنگاه نزد او رفت و گفت: من می‌دانم مبدأ و منتهای کار تو و ظاهر و باطن تو را، و تو از کسانی نبودی که احتمال نیکی در باطن ایشان رود و شغل تو مقتضی نبود جز عذاب را، آیا در اثر کدام عمل، به این مقام رسیدی؟

گدایی صبح و شب، در خانہی حضرت حجّۃ بن الحسن علیہ السّلام امید داشته باشید. از آن جا است کہ امید می آید، این علم‌ها ہم بالأخرہ رنگی می‌گیرد، این درس‌ها ہم آخر زندہ می‌شود و این عمل‌ها ہم ارزش پیدا می‌کند.

خلاصہ از ناحیہی ما ہر چہ ہست «ایس» و از آن جا ہر چہ ہست «ایس»^۱.

→ گفت: چنان است کہ گفتمی و من در اشدّ عذاب بودم، از روز وفات تا دیروز، کہ زوجہی استاد اشرف حدّاد فوت شد و او را در این مکان دفن کردند.

سپس اشارہ کرد بہ موضعی کہ قریب صد ذرع از او دور بود، و (گفت:) در شب وفات او حضرت ابی عبداللّٰہ الحسین علیہ السّلام سہ مرتبہ او را زیارت نمود و در مرتبہی سوّم امر فرمود بہ رفع عذاب از این قبرستان.

پس حالت ما نیکو شد و در سعہ و نعمت افتادیم.

در این هنگام متحیرانہ از خواب بیدار شد، اما حدّاد را نمی‌شناخت و محلّہی او را نمی‌دانست. پس در بازار حدّادان (یعنی آہنگران) از او تفحص کرد، او را پیدا نمود و از او پرسید: آبا برای تو زوجہای بود؟

گفت: آری، دیروز وفات کرد و او را در فلان مکان دفن کردم و همان موضع را اسم برد.

سپس پرسید: او بہ زیارت اباعبداللّٰہ علیہ السّلام رفتہ بود؟

گفت: نہ.

سؤال کرد: آیا ذکر مصائب آن حضرت می‌کرد؟

گفت: نہ.

پرسید: آیا مجلس تعزیه‌داری (امام حسین علیہ السّلام) داشت؟

گفت: نہ.

آنگاہ گفت: چہ می‌جویی؟ او خوابش را نقل کرد.

(شخص حدّاد) گفت: آن زن، مواظبت داشت بہ زیارت عاشورا.

۱. «ایس» بہ معنای نیستی، و «ایس» در مقابل آن، بہ معنای هستی است.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغة / سید رضی، ابوالحسن محمد، ترجمة فیض الاسلام / بی تا، بی جا، بی تا
- ۳- مفاتیح الجنان / قسبی، عباس / قم / آئین دانش / ۱۳۸۷
- ۴- اثبات الهداة / حرّ عاملی، محمد بن الحسن / بی تا، بی جا، بی تا
- ۵- اثبات ولایت / نمازی شاهرودی، علی
- ۶- احقاق الحق وازهاق الباطل المرعشی التسنری، نورالله / تهران، المكتبة الاسلامیة / بی تا
- ۷- الهیات الهی و الهیات بشری / حکیمی، محمد رضا / قم، دلیل ما / ۱۳۸۸ هـ.ش / بی تا
- ۸- الامالی / الطوسی، محمد بن الحسن / المكتبة الاهلیة / بی تا
- ۹- بحار الانوار / مجلسی، محمد باقر / تهران، انتشارات بوذرجمهری
- ۱۰- البرهان فی تفسیر القرآن / الحسینی البحرانی، سید هاشم / دارالکتب العلمیة / بی تا
- ۱۱- بصائر الدرجات / الصفار، محمد بن الحسن / بی جا، بی تا
- ۱۲- بیان الفرقان فی توحید القرآن / قزوینی، شیخ مجتبی / قم، دلیل ما / ۱۳۸۸ هـ.ش
- ۱۳- تاریخ فلسفه و تصوف / نمازی شاهرودی، شیخ علی / بی جا / سعدی / ۱۳۸۷
- ۱۴- تذکرة الخواص / ابن الجوزی، عبدالرحمن / تهران، مكتبة نینوی الحدیثه / بی تا
- ۱۵- تذکرة الاولیاء / عطار نیشابوری، فریدالدین / تهران، انتشارات مرکزی
- ۱۶- تفسیر فرات الکوفی / فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم / نجف، المطبعة الحیدریة / بی تا
- ۱۷- التفسیر العیاشی / عیاشی التلمی السمرقندی، محمد بن مسعود / المكتبة العلمیة الاسلامیة / بی تا

- ۱۸- تفسیر کنز الدقائق / الشهدي، ميرزا محمد / مؤسسه نشر اسلامي / ۱۴۱۰ هـ . ق
- ۱۹- التعليقات / ابن سينا / مطبعة مكتب الاعلام الاسلامي / ۱۴۰۲ هـ . ق
- ۲۰- تنبيه الخواطر ونزهة التواظر (مجموعة ورام) / ابي الحسين ورام ابن ابي فراس / تهران / بي تا، بي تا
- ۲۱- التوحيد / محمد بن علي بن بابويه قمي (شيخ صدوق) / تهران، مكتبة الصدوق / ۱۳۹۸ هـ . ق
- ۲۲- جامع احاديث الشيعة / الطباطبائي البروجردي، حسين / قم، المطبعة العلية / ۱۴۰۷ هـ . ق
- ۲۳- حديقة الشيعة / مقدس اردبيلي، احمد بن محمد / تهران، انتشارات علميه اسلاميه / بي تا
- ۲۴- رجال العلامة الحلّي / الحلّي، حسين بن يوسف بن علي / نجف، المطبعة الحيدرية / ۱۳۸۱ هـ . ق
- ۲۵- رسالة في الاعتقادات والسير والسلوك / مجلسي، محمدباقر / مشهد، انتشارات جعفري / بي تا
- ۲۶- روضات الجنات في احوال العلماء والسادات / موسوي خوانساري، محمدباقر / قم / بي تا، بي تا
- ۲۷- سفينة البحار / قمي، شيخ عباس / تهران، انتشارات فراهاني / بي تا
- ۲۸- سنخيت، عينت يا تباين (سلسله مباحث عقائد) / سيدان، سيد جعفر / قم، مدرسه ايدالله
كلپايگانی / ۱۴۸۳ هـ . ق
- ۲۹- شرح غرر الحكم ودرر الكلم / خوانساري، جمال - به اهتمام جلال الدين محدث ارموي / تهران،
انتشارات دانشگاه / ۱۳۴۶
- ۳۰- الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والزندقة / ابن حجر الهيتمي، احمد / قاهره، مصر،
مكتبة القاهرة / ۱۳۸۵ هـ . ق
- ۳۱- عارف و صوفي چه مي گویند / تهراني، ميرزا جواد / تهران، نشر افاق / ۱۳۸۹ هـ . ق
- ۳۲- العبقرى الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان عليه السلام نهاوندى، علي اكبر (چاپ سنگي)
/ تهران / بي تا
- ۳۳- علل الشرايع / محمد بن علي بن بابويه قمي (شيخ صدوق) / نجف، مكتبة الحيدرية / ۱۳۸۵ هـ . ق
- ۳۴- الفدير في الكتاب والسنة والادب / الاميني النجفي، عبدالحسين / تهران، مكتبة الاسام
اميرالمؤمنين عليه السلام / ۱۳۹۶ هـ . ق
- ۳۵- غرر الحكم ودرر الكلم / آمدی، عبدالواحد / ترجمه محمد علي انصاري / تهران، بي جا، بي تا
- ۳۶- الغيبة / الطوسي، محمد بن الحسن / تهران، مكتبة نينوى / بي تا
- ۳۷- الغيبة / النعماني، محمد بن ابراهيم، تهران، مكتبة الصدوق / بي تا

- ٢٨- فرائد السمطين / الجوينى الخراسانى، ابراهيم بن محمد / بيروت، لبنان، مؤسسة المحمودى / ١٣٩٨ هـ. ق
- ٢٩- فرهنگ معين / معين، محمد / تهران، اميركبير / ١٣٦٤ هـ. ش
- ٣٠- فرازهاى از تجليات امام عصر (عج) / — / تهران / نشر كوكب / ١٤٠١ هـ. ق
- ٤١- فضايح الصوفيه / محمد جعفر ابن آقا محمد على / قم، مؤسسه وحيد بهبهانى / ١٤١٣ هـ. ق
- ٤٢- فوائد الرضويه / قمى، شيخ عباس / بي جا، بي تا
- ٤٣- الفهرست / الطوسى / محمد بن الحسن / نجف، المكتبة الرضويه، بي تا
- ٤٤- كافى / كلينى، محمد بن يعقوب / دارالكتب الاسلاميه / ١٣٨٨ هـ. ش
- ٤٥- كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد / الحلى، جمال الدين / قم، مكتبة المصطفوى / بي تا
- ٤٦- كلمات المحققين / جمعى از فقهاء و محققين / قم، مكتبة المفيد / ١٤٠٢ هـ. ق
- ٤٧- كلمة الله / شيرازى، سيد حسن / بيروت، دارالصادق عليه السلام / ١٣٨٩ هـ. ق
- ٤٨- كمال الدين و تمام النعمة / محمد بن على بن بابويه قمى (شيخ صدوق) / تهران، دارالكتب الاسلاميه / ١٣٩٥ هـ. ق
- ٤٩- گلشن راز / شبستري، محمود، تصحيح و حواشى و تعليقات جواد نوربخش / تهران، انتشارات خانقاه نعمت اللهى / چاپ اول
- ٥٠- متاله قرآنى / رحيميان فردوس، محمد على / دليل ما / قم / ١٣٨٢
- ٥١- مثنوى معنوى / بلخى، جلال الدين محمد / تهران، انتشارات جاويدان / بي تا
- ٥٢- مجمع البيان فى تفسير القرآن / الطبرى، الفضل بن الحسن / بيروت، لبنان / دار احياء التراث العربى / ١٣٧٩ هـ. ق
- ٥٣- مجمع البحرين / طريحي، فخر الدين / تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى / ١٤٠٨ هـ. ق
- ٥٤- مجموعه آثار / مطهرى، مرتضى / قم، انتشارات صدرا / ١٣٨٨ هـ. ش
- ٥٥- المحاسن / البرقى، احمد بن محمد بن خالد، نجف، المطبعة الحيدرية / ١٣٨٤ هـ. ق
- ٥٦- مرآة العقول / مجلسى، محمدباقر / تهران، دارالكتب الاسلاميه / ١٣٩٥ هـ. ق
- ٥٧- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل / نورى، ميرزا حسين / آل البيت / ١٤٠٧ هـ. ق

- ۵۸- مستطرفات المعالی / النمازی الشاهرودی، علی / تهران، مؤسسه النبا / ۱۴۲۲ هـ. ق
- ۵۹- المصباح المنیر / السقری الفيومی / قاهره، مصر، ۱۹۲۸ میلادی
- ۶۰- الملهوف علی قتلی الطفوف / سيدین طاووس، رضی الدین ابوالقاسم / قم، اسوه، ۱۴۱۴ هـ. ق
- ۶۱- مناقب آل ابی طالب / ابن شهر آشوب، محمد بن علی / قم، المطبعة العلمية / بی تا
- ۶۲- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام / ابن مغازلی، الجلابی السافعی / تهران، المكتبة الاسلامية / بی تا
- ۶۳- منتخب الاثر فی الامام الثاني عشر / صافی گلپایگانی، لطف الله / تهران، بی تا، بی نا
- ۶۴- مستدرک سفینه البحار / نمازی شاهرودی، شیخ علی / تهران، مؤسسه بعثت / ۱۴۰۶ هـ. ق
- ۶۵- مغنی اللیب / ابن هشام انصاری / بیروت / ۱۹۷۹ م
- ۶۶- المفردات فی غریب القرآن / راغب اصفهانی، حسین بن محمد / تهران، المكتبة الرتضویه /
- ۶۷- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة / الخوئی، حبیب الله / تهران کتابفروشی اسلامیه / ۱۳۸۶ هـ. ق
- ۶۸- مهج الدعوات و منهج العنايات / سيدین طاووس، علی بن موسی / قم، مؤسسه شمس الضحی / ۱۴۳۰ هـ. ق
- ۶۹- المیزان فی تفسیر القرآن للطباطبائی محمد حسین / لبنان، بیروت، مؤسسة الاعلمی / ۱۳۹۳ هـ. ق
- ۷۰- الوافی / الفيض الکاشانی محمد حسن اصفهان / مکتبه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام / ۱۴۰۶ هـ. ق
- ۷۱- ینابيع المودة / القندوزی الحنفی، سلیمان بن ابراهیم / نجف، المطبعة الحیدریة / ۱۳۸۲ هـ. ق

کتاب‌های چاپ شده از همین محقق

● آغاز معرفت به حضرت حجّت علیه السّلام

● آخرین سفیر

● مشکلات مذهبی جوانان

● شاخه کلی از ملکوت

● داستان‌های کوتاه

● روح هستی

● چگونه امام زمان را بشناسیم؟

● پیرامون مقام امام زمان علیه السّلام

● خاطره آن شب

● ستاره پنهان

● سرگذشت روح انسان

● ماجراهای تاریخی

● ازدواج در نظام آفرینش

● امام زمان، بهار دل‌ها

● مقدمه‌ای بر ولایت اهل بیت علیهم السّلام

برای آشنایی بیشتر با آثار نویسنده

به سایت اندیشوران - سید جمال الدّین حجازی - نگاه کنید.